از فروید به حافظ

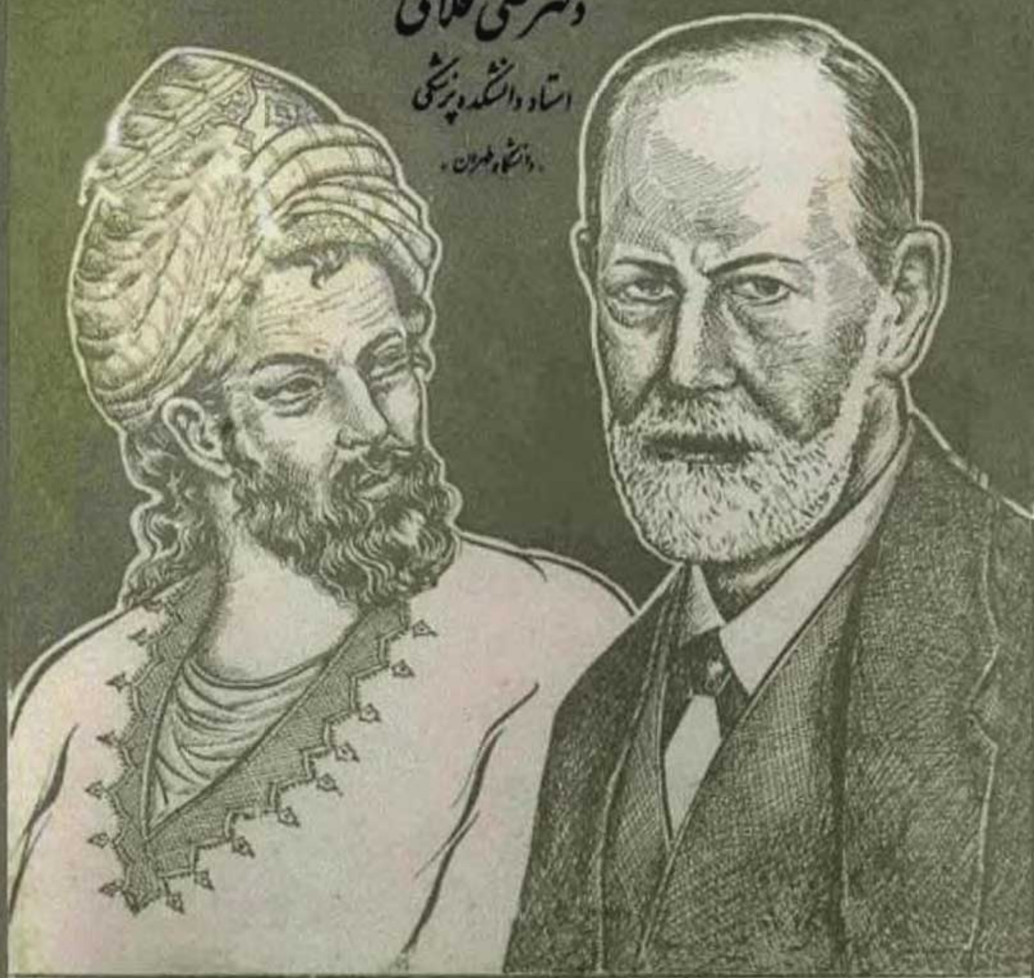
تیسم ـ اسپریتیسم ـ هیپنوتیسم ـ روانشناسی فروید ـ روانشکافی حافظ

نگارش :

دکتر علی فلاقی

استاد دانشکده پزشکی

« دانشگاه تهران »



بخش اول

از خرافات به حقایق

انسان همیشه سئوالاتی راجع بگذشته وحال وآتیه خود و دیگران دارد و از هر جا باشد جواب میخواهد . فرض کنیم ، شاطر حسن میخواهد بداند کی بمقام نخست وزیری نائل خواهد شد ؟ البته علوم طبیعی قادر برجواب چنین سئوالی نیستند و ادعای چنان قدرتی نمیکنند ، از طرف مذهب نیز لایعلم الغیب الاهو ؛ پس که میتواند باین سئوال جواب بدهد ؟ رمال ، جفار ، فال‌بین یا منجم ! مثال دیگر آقای میرزا عبدالحور در سن هفتاد و سه سالگی زن چهارده ساله‌ای گرفته، شب عروسی حجله‌داماد تاریك مانده، اطباء فرنگی‌وایرانی‌ازعلاج عاجزنده عزرائیل امر دارد جانش بگیرد ، تازه داماد هم نمیخواهد ناکام از دنیا برود . چاره چیست ؟ کیماگر آنرا میداند : طلا را حل میکند و هرکس از آن محلول بخورد جوان چهارده ساله میشود !

تمام امور زندگی را بهمین قسم میتوان حل و تصفیه‌کرد ، کدام مرضی است که با طلسم ، تسخیر اجنه و غیره علاج نمی شود ؟ قشون‌را باید در برج اسد حرکت داد ، عهدنامه را باید در روز نحسی بست . نفس‌مارگیر ، دم عقرب‌ودندان مار را می بندد . در موقعی که جادو و شیشه بندی و امثال اینها حتمی الاثر است توپ و تانك وبمب‌اتمی چه‌لزومی دارند ؟

اگرچه این‌علوم خرافی برای‌ما، حالیه، اسباب‌تعجب‌است‌ولی‌نبایدفراموش‌کرد که همین علوم کاذبه باعث‌کشف وترقی چندین شعب علم‌گردیده‌اند مثلا کیماگر عقب‌اکسیراعظم«۱» وعلاج کل «۲» میگشت باروت، فسفر، الکل وغیره راپیداکرد

۱ ــ معروف به‌کیمیا یا جسمی که اگر باجسام دیگر بزنند طلا میشود بویژه مس

۲ ــ Panacée داروئی که همه بیماریها را میتواند بهبود بخشد

وتدریجا علم کاذب کیمیا بعلم شیمی حالیه مبدل شد. منجم میخواست ازروی ثوابت و سیارات وقایع آتیه راکشف کند این تحقیقات علم نجوم راکه یکی از علوم مثبته وریاضی است تولید کرد . طب قدیم با آنهمه خرافات مادرطب استدلالی امروزه است .... بهمین نهج مقناطیس حیوانی «۱» و مقدماتش متجسسین را بخواب مصنوعی«۲» وازآنجا به روان شکافی«۳» دلالت نمود ودراین بین موضوع شگفتی که مرابطه باارواح«۴» باشد به مغناطیس حیوانی ضمیمه گردید .

ولی قبل ازشروع باصل مطلب خالی از فایده نیست اگر مختصری از تاریخ این مبحثرا بعنوان مقدمه ذکر کنیم:

این عقاید مخصوص به هیچکدام ازملتها نیست، افراد بشر همه گرفتار آن بوده وهنوزهم تا درجه‌ای هستند. انسان قدیم که بوسایل علمیه امروزه دسترسی نداشت ازهرچه بفکرش میرسید استمداد میکرد. تجربهٔ یومیه بما نشان میدهد که توسل بعلوم خفیه کاراشخاص عاجز وبیچاره است. کسی که بازوی انتقام پرزوری دارد به طلسم و جادو متوسل نمیشود. در اروپا مار زده را نه باجاق میبرند ونه لعاب دهان مارگیر وافسونگر میخورانند و نه سنگ یا دزهر روی زخم می‌گذارند تاسم را بیرون بکشد نه!... بلکه دوای ضدسم مخصوصی داخل وجودش میکنند ومریض حتما بحال می‌آید .

ازاینها گذشته بعضی ازمردم ناخوشی مخصوصی دراین کارها دارند (چه میتوان کرد؟ یکی‌را بلای‌استسقا میزند یکی را درد قلندری!) باهزارها مرتبه‌تجربه میدشان ازخارق عادت کم نمی شود . اینجا تعقل و استدلال در میان نیست واصل اعتقاد دلیل است وبس !

درکلده ومصر قدیم اغلب مردم ادعای غیب‌گوئی وطالع بینی داشتند . در

---

۱ - Magnétisme animal ۲ - Hypnotisme ۳ - Psychanalyse
۴ - Spritisme

یونان قدیم رهبانان مهبط الهام بودند . راهب بایستی چند روزی روزه گرفته و با ریاضت تطهیر نفس کند و در معبد اپولون «۱» روی کرسی مخصوصی نشسته منتظر الهام شود. بعد از کمی انتظار حال راهب متدرجا منقلب میشد و بحال تهیج و یا حالات خلسه دست میداد و نیز گاهی متشنج شده و کف بدهانش می آمد

کاهنه های یونان برای خبردادن از آتیه بایستی بحالت تشنج بیافتند. در این موقع خداها ببدنشان حلول کرده و از دهانشان حرف میزدند.

در هندوستان بیشتر از دوهزار سال است که مرتاضین برای فیض کرامت مشغول بعضی عملیاتند . بعضی بنوك بینی یا بناف نگاه کرده بحالت جمود «۲» میافتند . جمعی دیگر از دراویش همان مملکت مدعی هستند که می توانند از چندین صدها فرسنك با هم مسلکان خود بواسطه یك نوع جریان حرف بزنند «۳» شش ماه زیر خاك بمانند و نمیرند وغیره وغیره

جادوگر های عرب در کف دست جوان معصومی نقطه سیاهی گذاشته و نظرش را بآن نقطه معطوف میکنند . پس از اندك مدتی پرده غیب پاره میشود ، معصوم گذشته و آتیه را بچشم می بیند و تنها یکنفر کار یك اداره آگاهی را انجام میدهد دزد ، قاتل و جاسوس به یك کلمه تمام مقصرین از دست او خلاصی ندارند! اوهمه را نشان می دهد «٤»

---

۱ Apollon ‎-۲ Catalepsie ‎۳. یکی از علمای ایران لوحه‌ای اختراع فرموده بود که اغلب کشفیات مغرب را بیفائده میکند. چطور ؟ جوابرا بخود ایشان میگذاریم و مفاد تفصیلی را که در ۱۲۹٦ به نگارنده بعنوان توضیح از این اختراع شگفت فرموده‌اند مینویسم: فرض میکنیم یکی از رفقای من در آن طرف دنیا مثلا در پاریس باشد و من بخواهم با ایشان مکالمه کنم، لوحه‌را میگذارم پیش چشم، رفیقم را بنظر میاورم در پاریس دل رفیقم شروع به طپش میکند او تکلیف خودرا میداند و فوراً لوحه خود را برداشته صورت مرا میبیند . در آن حال منهم صورت اورا میبینم و شروع میکنیم به حرف زدن دیگر تلویزیون و رادار چه حقه بازی‌است ؟

٤- در ایران هنوز این عمل معمول است

درترکیه ودربین اعراب دراویش معروف به مولویان برای افتادن بحالت خلسه یاعوالم لاهوت درمواقع معینه جمع شده وبا آهنك موسیقی شروع بچرخیدن میکنند. پس ازمدتی پای کوبی یك حال سرگیجه وبی حسی دست می دهد که با تکرار و عادت مبدل بخواب گردش«۱» می شود ودر این حالت بدون پروا سروتن خود را بدر و دیوار می کوبند .

مشرق ازاینها باهنرتر نیز دارد. ازدراویش فرقه ای هستند که رفتن درآتش کرامت آنهاست این محترمین دورآتش جمع شده با آهنك موسیقی ویا فقط وردگویان سرو بدن خودرا منظما به پیش وپس ، بچپ وراست حرکت می دهند. سپس این حرکات متدرجاً ، سریعترمیشود، چشمها خونین و ازکاسه در آمده ، دهان کف کرده ، تمام اعضا عرق ریزان وبحال تشنج میافتند ، دراین موقع (یعنی بی حسی کامل بدن) است که یکی بخودکارد میزند ، دیگری شیشه شکسته میخورد و دسته ای روی آتش سوزان می غلطند، بالاخره از حال رفته و پس ازخواب سنگین مفصلی بیدار می شوند.

دراروپا رواج مذهب عیسی باصل عقاید موهومه سابقین تغییری نداد ، فقط اسم کارصورت تازه ای گرفت : شیطان حسب الامر جادوگران داخل بدن مصروعین وزنهای مبتلا به اختناق رحم«۲» شده کرامت ، حالات خلسه ، تشنج وعلم غیب همه بجای خودماند .

ازقرن ششم تا دهم کارشیطان وپیروانش بترتیبی بالاگرفت که درسال ۱۰۶۵ عده جادوگران فقط درفرانسه به سیصد هزارنفررسید «۳» قیافه شیطان راهمه کس

۱- Somnambulisme ۲- Hystérie

۳- D'Cullerre . Magnétisme et Hypnotisme. Paris 1887

Charles Richet : L' Homme et l' Intelligence. Paris 1884

میشناخت، اخلاق ، عادات ، ذوق واطوارش برهمه معلوم بود،کتابها دراین خصوص نوشتند وحتی جمعی بوی شیطان را حس می‌کردند. مقام دسته ای بالاترمیرفت ، با شخص شیطان دوستی ومصاحبه ومراوده داشتند «۱» واغلب مردم می دانستند چگونه شیطان بمریض ها صدمه میزنند و بچه ترتیب میتوان شرش را دفع نمود ، کدام طلسم حتمی الاثراست. بالاترازاینها ، نشانی های ویژه جادوگران وآشنایان شیطان‌تعیین گردید وشکنجه‌هائی که بتواندآنهارا وادار باقرار نماید و باچه‌مراسمی تن نجس‌این اشخاص ازخدا بی خبر را باید سوزانید ...الخ

تسلط یا حلول شیطان «۲» باعث چندین مرض عصبانی‌که عمده ترین آنها اختناق رحم صرعی «۳» بود شد. این بیماران مدعای ساحرین قدیم (غیب‌گوئی ، روشن بینی وغیره) را از سرگرفتند . ولی دین مسیح یعنی پیشروان این مذهب برخود نمی توانستند هموار بکنندکه غیر ازاینهاکسی باسرار طبیعت و علم دست بزند ولذا دراین موارد چیزی فروگذار نکرده وبا هرعقوبتی‌که می توانستنداین اشخاص‌را استنطاق نموده وحکم بتکفیر وقتلشان‌مینمودند. در سنه ۹۵۶ هفت نفر ازاین بیماران درشهر نانت«۴» بجرم دوستی باشیطان محکوم بآتش‌شدند. درسنه ۱۰۴۱کشیش معروف اوربن‌گراند یه «۵» به تهمت اینکه چندین شیطان بحکم او مسلط براهبه های لودن«۶» شده اند بدستورکاردینال ریشلیو (۷) طعمه آتش شد

۱ ــ درایران‌این مطلب کمترشیوع دارد. علم شیطان شناسی اروپادرایران معروف به تسخیر جن است . ولی از دو سه نفر شنیده‌ام که درویش نظر با شیطان رفاقت‌داشته و خرج درویش‌گردن شیطان بوده‌است . به‌گفته خود نظر و تنقید وتحقیق رواةمعلوم می‌شودکه : برای فیض‌حضورشیطان باید چهل روز با یکی از مایعات(کثیرالحمول) بدن‌وضو گرفت و بطرف صحرارفت ولی نماز نخواند . صبح‌روزچهلم بحضور شیطان میتوان مشرف شد

۲ــ Possession démoniaque ۳ــ Hystéro - épilepsie

۴ــ Nante ۵ــ Urbain Grandier ۶ــ Loudun

۷ــ Cardinal Richelieu

قصه های اسف انگیزاین قرون بیشماراست ما فقط بتذکار علائم بیماری ابن‌مسلطین شیطان اکتفا میکنیم.

حواس پنجگانه بویژه شنوائی این بیماران باندازه ای دقیق‌میشدکه‌ازمسافت زیادی صداهای غیر محسوسی را میشنیدند ۰ عده‌ای ازفکر دیگران باخبرمیشدند وپاره‌ای حکم جادوگران وجن‌گیران را از دور درك میکردند۰ بزرگترین کرامت (درحقیقت‌علامت‌مرضی) این‌مسلطین‌تکلم‌بالسنه لاتینی ویونانی بود. آمبرواز‌پاره «۱» در خصوص یکی از این بیماران میگوید : « شیطان ازدهان بیمار یونانی ولاتینی حرف میزد در صورتیکه نامبرده ازهیچکدام از این السنه اطلاع نداشت » یکی‌از پزشکان آن عصر مینویسد : اگر شیطانی که حلول کرده لال باشد مریض بحال لیثاغورنی «۲» میافتد. یکی از علائم این مرض حالت جمودی است‌که مردم آن زمان را فوق العاده متعجب‌میکرد مثلا روزی در شهرلودن «۳» راهبه‌ای موسوم به ماری سنت اسپری راکه‌همه میدانستند شیطان موسوم به داگون «٤» در او حلول میکرده روی دهنه چاهی‌پیدا کردند، سربیك طرف چاه وپاها بکناردیگر آن‌تکیه کرده،بدن‌مثل یك‌چوب خشك پلی تشکیل‌داده بود.این‌قبیل وضعیات بدنی که‌ناظرین را متوحش میکرد و سبب‌کابوس میشدزیاد است.

شیطان زده های شهرنیم «٥»درموقع حمله مرض حرکات‌وورزشهائی‌میکردند که بندبازهای ماهرازتقلیدش عجزداشتند .

دریتیم خانه شهرهورن «٦» بیماری تسلط شیطان همه‌گیر«۷» شد. جوان‌ها و بچه ها نوعی بحالت جمود میافتادندکه کافی بود ازسروپاگرفته و به رختخوابشان ببرند . بدن‌بطوری‌خشك میشدکه مفصل‌های‌انگشتان رانمیشدپیدانمود بچه‌هائیکه

۱- Ambsoise Paré ۲- Léthargie حالتی است که در آن بیمار میبیند و میشنود ولی حرکت وحرف زدن نمیتواند ۳- Loudun ٤- Dagon
٥- Nîmes ٦- Hoorn ۷- Epidemique

پرستان بودند وعقیده باین خرافات کاتولیکی نداشتند، شیطان هم با آنها کاری نداشت.۹

درحدود اوایل قرن ۱۳ ازغیب گوئی وسحر کاسته شد وبرعکس شفا بخشی رونق گرفت . معمولا وسیله شفا دست کشیدن ببدن بیمار بود.این کرامت ازقرن پنجم تا مدتی مخصوص سلاطین فرانسه بود. «۸» ولی بمرورایام تنزل کرده بشاهزادگان ونجباء وامراء و(درقرن دوازدهم) حتی بکدخداهای دبهها رسید. ادعای بزرك این جمع معالجه بیماری خنازیربود. ممکن است این صاحبان کرامت بعضی از امراض عصبانیرا که فقط وهمی و مرض خیالی بیش نیست معالجه کرده باشند ولی مسلما با هیچ لمسی ازعهده علاج خنازیر برنمیآمدند چه امروزمعین شده که این بیماری قسمی ازسل است ومیکرب سل را با دست زدن نمیتوان کشت واغلب امس ها نیز باعث تشنج بیماران میگردید.

خلاصه این کرامات عبارت بود ازخواب، بی حسی ، خواب گردش ، جمود ، حالت لیثاغورثی ، حالت خلسه، تشنج ، علم غیب، شفابخشی وغیره . دربخش خواب مصنوعی «هیپنوتیسم» بیان هر کدام ازاینها رامفصلا ذکرنموده وخواهیم دید نه خارق عادائی درمیان است ونه کشف وکرامتی

چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند !

مسمر «۱۰» پزشك اتریشی اول کسی بود که جدا بتحقیق این شفا بخشی ها قیام نمود وسیاله ای(فرضی) دربدن حیوانات وانسان کشف ؛ کرد واین جریان را موسوم به مغناطیس حیوانی نمود . ژوئن ۱۹۱۹

۱ ــ روز های عید مذهبی بیماران جلو بزشك جمع و منتظر شاه میشدند شاه بعداز نماز از کلیسا بیرون میامد و به سرو صورت بیماران دست زده میگفت : شاه تورا دست میزند، خدا شفایت میدهد » لوئی چهاردهم در روزتاجگذاری دوهزار بیمار را لمس کرد

بخش دوم

مقناطیس حیوانی

دربخش پیشین گفتیم که انتوان مسمر دکتر درعلم پزشکی از دانشکده وین درمانی را کشف کرد که بوسیله آن میبایستی بیماری از سطح کره محوو نابود گردد.
این داروی شگفت انگیز ویا بقول قدما این دواء کل «۱» (یاداروی همگانی) مقناطیس حیوانی بود.

مقناطیس حیوانی چیست؟

مسمر میگفت: «دراین عالم سیاله ای جریان داردکه تحت اداره قوانین مکانیکی مجهولی قرارگرفته است. سیاله نامبرده که دارای حرکاتی شبیه به جزر و مد میباشدمیان اجرام سماوی، زمین و موجودات جاندار وجود دارد وبالاخره تمام کون را بهم متصل کرده است»

«اینسیاله سنجش ناپذیر همه جا هست. هرجنبش را پذیرفته ومنتشرمیکند و مختصرین آثارحرکت را منتقل میسازد، اثر متناوب آن در موجودات زنده از روی نفوذ دراعصاب محسوس میباشد، مخصوصا دروجود انسان که اثر آن شبیه به آهن ربا است وهمانند آن دارای قطبهای مخالف ومتضاد میباشد و مثل آن قابل انتقال وتقویت و...»

مسمر دلیل نامگذاری این کشف بزرگ؛ خودرا چنین بیان میکند:

بمناسبت خواص وجودحیوانی که ازاجرام سماوی متاثر میشود (همین تاثر متقابل نیز بین اجسام مجاور وحیوان موجود میباشد) ومطابقت خواص آن باآهن ربا مرا بر آن

Panacée - ۱

داشت که آنرا مقناطیس حیوانی بنامم .

باید دانست که در زمان مسمر برای معالجه بیماران از آهن ربا استفاده میکردند وخود مسمر (چنانکه از پرونده یکی از بیماران مبتلا به هیستری بر می‌آید) میگوید که : نصب یك آهن ربا روی رانها احساسات مخصوصی در بیمار تولیدکرد و برای مدت شش ساعت حمله بیماری را ساکت نمود.

ازاین پس دکتر نامبرده متدرجاآهن ربا وحتی اسباب برق «چرخ‌الماس» را ترك گفته وازسیاله کل عالم (عقیده متروك قرون گذشته) استفاده میکند .

نگارنده ازفهم و توضیح این کلیات مبهم عاجزم تا خوانندگان محترم چه فرمایند؛ اثر ستارگان درروح وتن انسانی عقیده تازه‌ای نیست ، رمالها وفالگیرها هم برای هریك ازمشتری های خود ستارهٔ مخصوصی در نظر گرفته و خوشبختی ویا بدبختی حال یاآینده انسانرا بسته بتاثیر آن ستاره میدانستند . این افکار و عقاید باندازه ای قدیمی‌وپیش پا افتاده است که برای آنهانمیتوان تاریخی پیداکرد ومبتکری را معرفی نمود.

پاراسلس «۱» در قرن پانزدهم و پیش ازاو فیسین «۲» و پومپوناس «۳» کاردان «٤» (فیزیك دان انگلیسی) ژیلبرت «٥» درقرن شانزدهم، گوکلنیوس «٦» وفون هلمونت«۷» راجع به معالجه‌مقناطیسی چیزها گفته ونوشتند.

درقرن هفدهم روبرت فلود «۸» ازمقناطیس و اشکال مختلف آن « مثبت و منفی . روحی وجسمی» صحبت میکنند.

کرشر «فیزیك دان» به معالجه مقناطیسی معتقد نبود چون‌تمام عالم رایکی میدانست ومقناطیس را نیز به چندین نوع تقسیم میکرد : مقناطیس آفتاب ، ماه ، سیارات ، عناصر ، فلزات ، نباتات وحیوانات . واین نوع اخیر را مقناطیس حیوانی

Jérôme Cardan - ٤ Pomponace - ۳ Ficin - ۲ Paracélse - ۱
Robert Fludd-۸ Van Helmont -۷ Goclenius -٦ Gilbert -٥

مینامید . پس مسمر چیزتازه ای کشف نکرد بلکه یك عقیده پوسیدهٔ مبهمی را که داشت فراموش میشد دوباره ببازار آورد .

اگر طرق مختلف معالجات درطی قرون متمادی جمع آوری شود براستی یکی ازجالب ترین تاریخچه های پزشکی خواهد شد. مثلامدتی رك زدن مرسوم بود (چنانکه امروز انتقال خون معمول شده است) ذات الریه ، حصبه ، دیفتری ، اپاندیسیت ، چشم درد ، اکزما ، وغیره وغیره همه را با رك زدن معالجه میکردند مدتی تنقیه سروصدا راه انداخته بود ، فلان مسیو یامادام شیك ومودب به میزبان میگفت: طرف صبح خیلی کسل بودم ، رفتم پیش دواساز خودم یك آب تنقیه برایم ریخت وحالم بهترشد وتوانستم شرفیاب شوم . این بود صحبت سالن‌های شیك اروپا درزمان انحصارتنقیه، درفصل بهار باجوشانیده های مختلف ازقبیل عشبه، ریشه چینی ، کاسنی وغیره یك چهل یا دوچهل روز (چهل روزچرا ؟ معلوم نیست !) خون را تصفیه میکردند. مدتی نیزبود، ارسنیك وسپس سالوارسان خون را پاك میکرد و چپ و راست نوسالوارسان تزریق می کردند . تری کاکودیلات پرنتوزیل حالا هم سوزن یخ (پنی سلین) وویتامین ها بهزارشکل مختلف بروی کارآمده است .همه بی اجازه پزشك یعنی از پیش خود قرص های ده فلز دوازده ویتامین میخورند وکسی نیست بپرسد: سرورمن ! آخراین همه فلز برای چه میل میفرمائید ؟ هر داروئی دورهٔ سلطنتی دارد ، زمانی مقناطیس آهنی فرمانروائی می کرد روزی مقناطیس حیوانی آنرا از تخت پادشاهی پائین آورد و خود جا نشین آن گشت .

شروع بکار دروین - مسمر دروین پایتخت اتریش شروع بکارنمود. و ادعا داشت که بیماران درمان ناپذیر را معالجه میکند و خود را صاحب قوه خارق العاده ای معرفی می نمود و مدعی بودکه می تواند از قوه نامبرده بدیگران حصه ای بخشد. پزشکان وین مسمر را شارلاتانی بیش نمی دانستند رئیس

دانشکده پزشکی او را احضار کرد و توصیه نمود که باین قبیل حقه بازی ها خاتمه دهد.

در ۱۷۷۸ وارد پاریس شد وروش معالجه واصول علمی خودرا بمحضر علمای فرانسه عرضه داشت، علمای فرانسه نیز عقاید اورا با شك وتردید تلقی نمودند فرهنگستان علوم در ۱۷۸٤ مامورشدکه دراطراف مقناطیس حیوانی مطالعاتی نماید. نتیجه مطالعات این شدکه اصول مسمر برای معالجه بیماران بی فایده وبلااثروبرای اشخاصی که متحمل این عملیات میشوند خالی ازخطر نیست.

با وجود این ازآنجائی که طبیعت بشر کنجکاو است، اشخاص بوالهوس که سرشان برای اینگونه کارها درد میکند (وازدرویش بی‌سواد وسروپا برهنه کرامت میخواهند) بدورمسمر گرد آمدند. مرشدهرمهملی میگفت مریدان بدون چون‌وچرا می پذیرفتند. همین جا است که گفته اند: دراغلب مردم قلوب واکباد کار میکند نه ادله وبراهین ودرجواب معترضین باطعن و تمسخر میگویند پای استدلالیان چوبین بود. عجبا! مگر برای روشنی آفتاب هم دلیلی لازم‌است؟

طرز عمل مقناطیسی مسمر — مسمر رو بروی بیمار میایستاد، بدین ترتیب قطب های مخالف پزشك وبیمار درمقابل یکدیگر واقع میشدند یعنی‌طرف راست با طرف چپ آن مطابقت میکرد وبالعکس اینکه دیگر دلیل نمی خواهد دست های پزشك روی شانه های بیمار قرارمیگرفت وسپس روبپائین بطرف بازو ها حرکت میکرد وبالاخره به نوك انگشتان او میرسید، آنوقت هر دو انگشت ابهام بیمار را مدتی‌دردست گرفته ونگاه‌میداشت. این حرکات چندین‌مرتبه تکرار میشد. بعد از آن با ابهام وسبابه قسمت های رنجور را لمس مینمود؛ نه اینکه شکم منبع تمام بیماری ها ودردسرها وگرفتاری ها است؟ پس بهتر این است که بمرکز امراض انگشت زده وبهبودکاملی ایجاد نمود.

کم‌کم عوض دست با چوب مخروطی شکل (عصای مقناطیسی) لمس را

انجام میداد. سپس چوب تبدیل به آهن وفولاد ونقره وبالاخره ازطلا ساخته شد تا ازچوب بود معجزه عصای موسی داشت وقتی که ازطلا شد به بینیم چه محشری برپاکرد !

شهرت مسمر وشفا بخشی اورو بفزونی میرفت‌وبر تعداد بیماران افزوده میشد بطوری‌که رسیدگی به تمام آنها غیر مقدور بود، ولی اختراع جدید این اشکال‌را هم حل کرد.

لگن‌بزرگی‌براز آب میشود وعصای مقناطیسی رادر آن فرو کرده‌درطول‌لگن پیش میبردند- بیماران‌دور لگن‌می‌نشستند وبا چسبانیدن رانهاوزانوهابران وزانوی بیمارپهلوئی ونیز اتصال دستها بیکدیگر زنجیرمقناطیسی را تشکیل میدادند. سیاله مقناطیسی‌دراین زنجیرانسانی بجریان میافتاد؛ دراین موقع یك پیانو بصدادرمی‌آمد، مشدرجاحلقه های‌زنجیر مقناطیسی (بیماران) خمیازه میکشیدند؛ بنوسان میافتادند، متشنج میشدند، فریاد میزدند، بدنشان به پیچ وتاب میافتاد؛ حمله های‌هیستری عارض میشد یاًلاخره معدودی بهبودی موقت پیدا میکردند وبقیه‌این‌زندگی‌ناگوار را (باضافه بیماری وبالاتر ازهمه خستگی طاقت فرسای عملیات مزبور) بابردباری ادامه میدادند.

مسمر باوج اشتهار و ترقی نزدیك میشد ' حتی در دانشکده پزشکی نیز مریدانی پیداکرد. با وجود این اصول مسمر محلی در میان علوم رسمی برای خود پیدا نمیکرد.

مسمر مایل بودکه‌گفته های اورا بدون چون وچرا قبول کنند، علما هم چنین خواهش را نمی پذیرفتند. بالاخره دولت در این‌کشمکش ها مداخله‌کرد وجمعی ازاساتید دانشکده پزشکی ودانشکده علوم را مامور مطالعه آن نمود. یکی ازدانشگاهی ها موسوم به دلون«۱» که ازمریدان‌مسمر بود وازطرف‌دانشکده

۱ - Deslon

پزشکی در مورد تهدید قرار گرفته بود (که اگر از مسمر دست بر ندارد از دانشکده اخراج خواهد شد) حاضر باثبات مقناطیس حیوانی گردید: بدین‌ترتیب که درخت باغی را در حضور دانشمندان مقناطیسی کرد و جوانی راکه بمقناطیس حیوانی حساس بود حاضر کردند تا با بغل‌گرفتن درخت مزبور مقناطیس را حس کند.

چهار درخت بجوان نشان داده شدکه آنها را ببغل‌گیرد: در اولی سخت عرق کرد دردومی سرش گیج رفت ودرپای درخت سومی یعنی بیست قدم دورتر از ازدرخت مقناطیسی شده به تشنج مبتلا گردید

پس ازاین تجربه قاطع هردو کمیسیون اصول مسمر را بیهوده و بلکه مضر تشخیص دادند و پرونده مقناطیس حیوانی از طرف دانشمندان بسته شد و بایگانی گردید.

در همین بررسی کمیسیون علمی موضوعی جلب نظر علما را نمود: بعضی از افرادکه تحت تجربه قرارگرفته بودند میخوابیدند، و همین موضوع که مسمر ومریدانش متوجه آن نبودند بعدها اساس‌اصول جدیدی‌راکه‌خوابانیدن یا هیپنوتیسم باشد تشکیل داد

چندی بعد یکی ازمریدان مسمرموسوم به مارکی دوپوی سگور«۱» موضوع دیگری را ملتفت شد و آنرا خواب‌گردش «۲» مقناطیسی نامید. یکی از حاضرین این جلسات مینویسدکه: بیماران علائم خارق‌العاده ای از خود نشان می دادند یعنی با دست زدن ببدن بیماری عضو ملوف را پیداکرده و علاج آنرا نیز نشان می دادند.

یکی دیگر می نویسد: هرچندکه بیماران بنظر خوابیده می آمدند ولی صدا وحرکت ونگاه یا یك علامت‌کوچك عامل‌آنها را بیدار می‌کرد. ازاین‌تاریخ

Somnambulisme ۲ Marquis de Puységur – ۱

مقناطیس حیوانی تغییرقیافه داده وزنجیر مقناطیسی و افزارمضحك مسمر از بین میرود واراده عامل وسیاله مقناطیسی جای آنرا می گیرد

دراین حیص وبیص شورش فرانسه پیش آمدکرد . مسمر درگوشه ای خزید وهرکدام ازمریدانش نیز بفکر جان خود افتادند ولی درسال ۱۸۱۵ مریدان فراری دورهم جمع شده واصول مسمر را ازسر گرفتند تا آ نجائیکه از هر گوشه ای بعوض يك مسمر ده مسمر سردرآورد ودرهمان موقع بودکه دکتر پتتن «۱» نزدبیماران مقناطیسی شده حالت جمود«۲» راکشف کرد

درپاریس کشیش بیگانه ای بنام آبه فاریا «۳» پیدا شدکه خواب گردش را بوسیله تلقین «٤» تولید میکرد . اصول عملیات فاریا خیلی ساده بود : به معمول میگفت چشم هارا بسته وفکر خود را جمع کند ، سپس با تحکم ولحن آمرانه ای میگفت «بخواب» وحالت مقناطیسی حاصل میشد. اما فاریا هیچکدام از عقاید سابق را (سیاله ، نیروی اراده ودعا های عده ای که مقناطیس حیوانی راتبدیل به روحانیت کرده بودند) قبول نداشت وآثار مقناطیس را مادی یعنی اثرطبیعی وجود تشخیص داده مانند امروز منشاء این علائم را درخودمعمول جستجومی کرد.

فاریا مورد تمسخر و استهزاء عموم واقع شد ، یکی میگفت: آقا شیخ به بین ! چه حرفها ! سیاله نیست ؟ تمام معمولین بچشم خود سیاله را در اطراف عامل می بینند ، معمولین خودشان می گویندکه يك چیزی مثل هاله اطراف آقای عامل را احاطه کرده است ! دیگری می گفت : ماکه خودمان چنین ادعائی نداشتیم. سومی خیلی صمیمانه ایراد می کرد ومی گفت : ما شخصا ازچنین چیزی اصلا خبر نداشتیم، بلکه، بیمار هالەرا دید وبه ماخبر داد باز هم حضرت آقا می فرمایداصل کار شخصیت خود معمول است وعامل هیچکاره !چه عرض کنم ؟!

پس ازاین مقدمات اشخاص جدی ، علما وپزشکان مقناطیس حیوانی را زیر

۱- Dr. Pétetin ۲- Catalepsie ۳- abbé Faria ٤- Suggestion

بررسی قرار داده کتابها نوشتند و باین هم اکتفا نکرده آنرا تدریس نمودند. دربیمارستانها (هتل دیو. سالپتریر) مطالعات عمیق و تجربیات دقیقی در خصوص مقناطیس حیوانی وعلائم آن شروع شد. مثلا ازبی حسی در حالت خواب‌گردش استفاده‌کرده توانستند چندین بیمار را داغ بگذارند و یکی ازجراحان قطع کامل پستان را درحال بی حسی خواب‌گردش انجام داد.

پس ازاین همه کارها ونتیجه های دیگر انکار قضیه دلیل لج بازی‌وحماقـ ـ بود اکادمی تسلیم گردید و دستور مطالعه و بررسی جدیدی را صادر کرد ولی گزارش کمیسیون که برله‌مقناطیس حیوانی بود،محض‌احتیاط، بایگانی گردید. خلاصه گزارش ازاین قراربود که : ۱ – مقناطیس حیوانی پیش اشخاص سالم و بعضی از بیماران اثری ندارد. ۲ – نزد برخی دیگر کمی موثراست. ۳– آثار آن اغلب در نتیجه کسالت روحی وداتنگی وتخیل می باشد.٤ – آثارنامبرده ممکن است در نتیجه مقناطیس تنها باشد ، وبالاخره گزارش تولید خواب‌گردش وحقیقت بینی «۱» خود شناسی«۲» وپیش بینی«۳» را نیز قبول می‌کرد

یك بیمار مبتلا به فلج نصف بدن که تمام پزشکان متبحررا عاجز کرده بوددر اثر معالجه مقناطیسی درعالم خواب معالجه ای را برای خود معین کرد و حتی روز بهبودی را نیز تعیین می‌کند .کمیسیون دستور بیمار را تماماً بموقع‌اجرا می‌گذارد: درروز معین بهبود حاصل می‌شود

بیماردیگری مبتلا به صرع درحال خواب‌گردش روز و ساعت و حتی دقیقه بروزحمله خودرا بدون اشتباه معین می‌کند (همین شخص تعیین‌کرده بودکه در فلان روز دیوانه خواهدشد ودرفلان موعد از همه آلام ومحن بکلی خلاص میشود ولی‌هیچ پیش‌بینی‌نکرده بودکه‌فردای‌همان روزچرخ‌ارابه سرش‌راخوردخواهدکرد)

سیمی درحال خواب‌گردش بادست زدن به بیماری درد او را پیداکرده و

۱- Clairvoyance ۲- Vision interieure ۳- Prévision

درمان آن را نیز تعین می نمود . تشخیص های بیمار مطابق با تشخیص پروفسور دوپوتیرن ودستورات اونیز عین دستور استادبود منتهی گاهی زالو، ملین ، جوشانده وغیره بآن اضافه می کرد.

در۱۸۳۷ مقناطیس حیوانی عالمگیرشد، پیروبرنا ، زن ومرد ، عارف‌وعامی همه دلباخته این شاهد مرموزگشته و نقل مجالس می گردد ، بویژه در این اواخر معجزاتی نیز ازآن دیده میشد ، یکی از این معجزه ها جانشینی یکی از حواس ازحس دیگربود . این دیگرچیست؛ چیز فوق العاده نیست ! شب‌تاریك می‌خواهید کتاب بخوانید؟ اشکالی ندارد ، دست خودرا بکتاب میمالید و آن را می خوانید. گوشتان نمی شنود چشمتان سلامت باشد. بورا درك نمی‌کنیدگوشتان که هست و غیره وغیره

برای مرتبه سوم مقناطیس حیوانی با این معجزه جدید باکادمی عرضه شد . ازطرف اکادمی جعبه مخصوصی تهیه ونوشته ای درداخل‌آن نهاده شد و سه هزار فرانك جایزه هم معین‌گردیدکه هر کس بتواند خط داخل‌جعبه رابخواند جایزه را بردارد . چندین دکترمتخصص وغیردکتر بامعمولین خود آمدند وهرنوع تمهیدی که بلدبودند بکارزدند خط خوانده نشدکه نشد ! و نتیجه این شدکه مقناطیس حیوانی در نظر علما ازاعتبار افتاد واکادمی تصمیم‌گرفت‌که از این پس از رسیدگی بـاین موضوع خودداری نماید

ژنو ۱۹۱۹

بخش سوم

مرابطه با ارواح (۱)

مرابطه باارواح تازگی ندارد. قدماازاین‌مطلب‌اطلاع داشتند دربابل‌مشهور بودکه ارواح بمنزل خودیادوستان‌میآیند و درمیزنند علمای یهود ازارواح استمداد میکردند.ازقرارمعلوم‌درقرن‌چهارم‌مسیحی‌عده‌ای‌ازدشمنان‌امپراطورروم(والانس)«۲» مثل‌ارواحیون‌امروزی ازمیزها جواب می‌گرفتند. ازقدیم معروف‌است‌که ارواح به بعضی خانه ها رفت و آمد میکنند (در ایران، اجنه‌خانه های مردم راسنگسار می نمایند) واین تردد ارواح باعث تنزل قیمت خانه می‌گردد.

نخستین بناء مرابطه با ارواح درقرن‌شانزدهم

شبی در ۱۸٤۷ مسیو ویکمان «۳» ساکن قصبه هایدس ویل «٤» (امریکا) میشنود که در میزنند . میرود درب را باز میکند ولی کسی پشت‌در نمی بیند و برمی‌گردد ، صدای درب تکرار می شود صاحبخانه دوباره میرود درب را باز میکند ومثل دفعه‌گذشته‌کسی پشت در نبود، این بازی چندین شب تکرار میشود تا بالاخره موسیو ویکمان به تنگ‌آمده منزل را تغییر می دهد ـ بعد از او دکتر جون فوکس «۵» با زن‌و دودختر۱۲ و۱۵ ساله اش همین خانه راکرایه میکنند از روز نخست صدا از در ودیوار بلند میگردد ـ ساکنین جدید اطراف منزل را وارسی میکنند و از صاحب صدا اثری نمیابند ـ دختر های دکتر صاحب صدا را از ارواح فرض‌کرده و باجرأت‌فوق العاده شروع به مرابطه میکنند ، خواهر بزرگ چندین مرتبه بکف دست خود زده ومنتظر می شود، اندکی بعدصدا ازدر ودیوار جواب می دهد . مشاهده این آثارشگفت مادام فوکس‌را به‌حوزه‌دخترهایش

۱- Spritisme ۲- Valence ۳- Weekman ٤- Hydesvlle
۵- Dr John Fox

میکشاند وسه نفری بنای صحبت با ارواح رامیگذارند. اولین درخواستی که میکنند این بوده: اگر صاحب این صداها ازارواح است بادوضربه پاسخ دهد... تاق! تاق!... کسی تراکشته؟ دوضربه(بلی)... درهمین خانه ؟. دوضربه... قاتل زنده است؟... دوضربه ...

متدرجا خانواده فوکس باروح مقتول بوسیله الفبائی که حروفش با عده ضربه ها معین میشد صحبت میکنند و بدین ترتیب معلوم می شود که مقتول موسوم به شارل راین «۱» بوده است، زنش دوسال پیش درگذشته و پنج طفل ازخود باقی گذاشته است وقاتل پس ازکشتن شارل راین جنازه او را درهمین خانه دفن کرده است .

طولی نمی کشد که خانواده فوکس بشهر روچستر میروند، روح شارل راین هم مدفن وجسد خودراترك میکند؟ وبا خانواده فوکس هم سفر میشود ؟! . پس از مدتی بنا بدعوت فامیل فوکس ارواح دیگرنیز داخل مجمع میکردند .

در ۱۸۵۰ آثار عجیب و غریبی ظاهر می شود : میزی که حضار این مجالس دورآن می نشستند بنای حرکت را میگذارد ، دستهائی که صاحبش دیده نمیشد حضار را لمس میکند ، سیاله «۲» تیره رنگی در هوا ظاهر ، حرکات و همهمه از اطراف بلند وگاهگاهی نیز نورضعیفی (مانند نور فسفر) نمایان میگردد

دراین موقع فامیل فوکس به نیویورك عزیمت میکنند ، در این شهر بازار دختر های فوکس رونق تازه ای پیدا میکند و اکتشاف شگفتشان رواج می گیرد به هرخانه ایکه وارد میشوند هیاهو ازدرودیوار برمیخیزد . یکی ازقضات نیویورك که غالبا دراین مجالس حاضر میشد می گوید: با هرکدام ازارواح که مرابطه پیدا می کردیم ازاعماق قلب ونیات حاضرین خبرمیداد.

ارواح بوسیله الفباء سابق الذکر که مکالمه با آن صبر و حوصله زیادی لازم داشت شروع بموعظه وانتشار این مسلك جدیدکردند. سه مرتبه هیئتی ازعلمای شهرنامبرده برای تحقیق این موضوع مامورشدند وهرسه هیئت بآن عقیده

۱- Charles Rayn ۲- Fluide

پیدا میکنند. با همه این تفصیلات مرابطه با ارواح وآوازه اعجازش باعث وحشت اهالی شد ومردم نیویورك خانواده فوکس را تهدید کردند.

کم کم این مسئله بوسیله مراسلات از آمریکا باروپا سرایت کرد، یکی از نامه ها میگفت (پنج شش نفر اطراف میزی می نشینند ودست های خودرا بملایمت و بدون فشار روی میز گذاشته ومنتظر می شوند، ولی بهتر اینست که زنجیرارتباط درست کنند . این زنجیر عبارت ازاین است که هریك از حاضرین انگشت های کوچك (بنصر) خود را با انگشت‌های کوچك همسایه چپ وراست خود متصل میسازند ، نیز دو انگشت ابهام دست چپ و راست خود را به همدیگر اتصال می دهند.

اولین پاسخی که راجع باین موضوع از اروپا رسید این بودکه : چند نفر اطراف میزی نشستند زنجیر مرابطه تشکیل داده ومنتظرشدند ، اندکی بعد خانم ها متوحش شدند! چرا ؟! زیرا میزی که زیردستهایشان بود بلرزه در آمد ! . . . و می چرخید ! سپس تمام مخلفات ازدولت سر ارواح بنای چرخیدن راگذاشتند : میز می چرخید ، جار میرقصید ، صندلی می خوابید وبلند میشد. نیمکت معلق میزد و یك میزکوچك ازبرکت ارواح حرکت که سهل است طبالی مینمود وگاهی صدای توپ تولید میکرد ، اره می کشید، چکش میزد خلاصه صدای هرکدام از اینهاراکه گفتیم تقلید مینمود.

دیدیم که میز بوسیله عدهٔ ضربه ها حرف میزد ، چون این نوع مصاحبه موجب اتلاف وقت میشد « ۱ » قرارگذاشتند که مدادی به یك پایه میز به بندند وکاغذی درزیر آن بگذارند بلکه ارواح بتوانند بدین وسیله سهل وساده مرابطه نمایند. چند دقیقه پس ازانجام این روش میز بحرکت افتاد وشروع بخطاطی کرد.

در این بین کشف مهمتری خود بخود پیش آمد و معلوم شدکه شرکت

---

۱ - فرض کنیم میزچهارده ضربه‌مینواخت ومیخواست بگوید «دی» ولی‌فهم آن آسان نبود، چه، دوحرف د وی ودوحرف ح و ی ودوحرف ط و ه چهارده‌میشود،وهمچنین سه حرف ی وا و ج و سه‌حرف ح و ب و د نیز چهارده میشود

حاضرین برای تولید این آثار به یك درجه نیست ، بعضی ها وجودشان بی‌فایده و جمعی صاحب اهمیت مختصرولی معدودی حضورشان ناگزیر بوده است. این اشخاص که دارای قوه مخصوصی و یا صاحب کرامت مرابطه بودند به رابطه «۱» موسوم شدند.

بعد از این اکتشاف مداد از پایه میز بدست رابطه منتقل شد ، بدین ترتیب که رابطه مداد را در دست می‌گرفت وروی کاغذ می‌گذاشت و پس از اندکی دست بحرکت می‌آمد ومشغول نوشتن میشد وبسؤالات منفرقه پاسخ میداد، آنهائی که ایمانی نیاورده بودند گفتند که رابطه خودش می نویسد ولی بعداً معلوم شد که رابطه می تواند گرم صحبت باشد بدون اینکه دستش از نوشتن واماند . یا بسؤالات جواب نامناسب بدهد . پاره ای اوقات نیز رابطه از نوشته خود شرمسار ویا متعجب میشد چه اشخاصی مودب ومعتاد برسوم وآداب گاهگاهی کلمات قبیح از قلمشان خارج میشد ویا آنهائی که ازعلم اطلاعی نداشتند فلسفه میبافتند . این طرز نوشتن را تحریر مرابطه ای نامیدند .

در پاریس جمعیتی از اشخاص معروف مثل تیدمن مارتز «۲» تایاندیه «۳» ساردو «٤» و غیره تشکیل شد وجمعیت مشغول تجربیاتی گردید. باین مجالس ارواح اشخاص بزرك مانند گالیله، ولتر، زردشت، موزار وغیره تردد داشتند . ریوای «۵» نامی متخلص به الان کاردك «۵» کتابدار روزنامه اونیور «٦» وارد این مجمع گردید ابتدا مجلس را تمسخر می‌کرد ولی بعداً از طرفداران متعصب مرابطه گردید و کتابی هم دراین موضوع بعنوان (کتاب ارواح) نوشت ، ارواح پس ازحك واصلاح (کتاب گفته شده) اجازه طبع آنرا صادر کردند .

درسال ۱۸٦۸ ارواح متجسم می شوند : سربی تن ، دست ، بازو وگاهی انسان کامل ظاهر میگردد . لوح پاکی را درون جعبه گذاشته وآنرا قفل می‌کنند

Sardou-٤ Taillandier -۳ Tiedmen Marthèse -۲ Medium -۱
Univers -٦ Rivail - Allan Kardec -۵

موقع بازکردن جعبه لوح نوشته بیرون می آید . باید دانست که این آثار بدون وجود رابطه بدست نمیآید.

متدرجا شرایط موفقیت اینگونه مجالس یکی پس از دیگری کشف میگردید میز وزنجیر ارتباط را میشناسیم فقط نکته ای را که علاوه می کنیم اینست : هر قدر ممکن است بایستی میز ازچوب سبك وبدون میخ آهنی باشد شرط دیگر عبارتست ازسراپرده مرابطه : برای اینکار دولنگه پرده دریکی ازگوشه های اطاق بترتیبی بدیوار نصب میکنند که درپشت آن فضائی برای جادادن یك صندلی واشیاء دیگر فراهم شود. در موقع تجربه شخص رابطه بفاصله یك متر جلوی این پرده قرار می گیرد . گویادرپشت این پرده روح مجسم میشود !

یکی دیگر ازشرایط لازم تاریکی است ولی ازآنجائی که رابطه هاازتاریکی استفاده کرده وتقلب مینمودندلذا دراین قبیل مجالس روشنائی قرمز استعمال میکنند.

پس ازاین مقدمه مختصر. نمونه‌ای ازمجالس رابطه‌های مشهورراذیلا نام میبریم :

۱ـ مادام اوزاپیاپالادینو «۱» (مجالس ماه نوامبر سال ۱۸۹۸ در منزل فلاماریون) حاضرین عبارت بودند ازاشخاص مطمئن مثل استاد شارل ریشه «۲» پیش ازرسیدن رابطه حاضرین محض اطمینان تمام خانه را تفتیش کردند و دریك گوشه اطاق که درو پنجره‌ای وجود نداشت سراپرده‌ای ترتیب دادند ودر پشت آن یك چهار پایه ، طبل ، و یولون، سازدهنی ، چندین زنگوله ودو سه عدد بالش گذاشته‌اند.

پس ازکمی انتظار اوزاپیا میرسد : چشم های وی مانند چشم ددهای درنده برق مخصوصی دارد دهان شکل عجیبی بخود گرفته معلوم نیست میخواهد بخندد یا اینکه ازدردی رنج میبرد .

پیش ازشروع بعمل مادام فلاماریون وخانم محترمه دیگر، رابطه رادراطاق دیگر لخت کرده و پس ازمعاینه لباسش راپوشانیده وبسالن برگشتند(تفتیش جهت پیش بینی

Charles Richet ۲ Eusapia Paladino - ۱

وجلوگیری‌ازتقلب وتردستی‌است) سپس رابطه شروع به‌عمل نمود بدین ترتیب که روبروی‌میزو پشت بسراپرده قرارگرفت ودونفراز حاضرین‌دست‌ها و پاهایش گرفتند تانتواند تقلب کند. همه حاضرین دست ها را روی میز گذاشتند. انتظار طولانی نشد بطوریکه درعرض ۵ دقیقه میز بحرکت آمد وده تا ۲۵ سانتیمتر از زمین بلند شد دراین حین اوزاپیا فریاد خوشحالی کشید وسراپرده بادکرد وجلو آمد تا نزدیکی میز رسید. علی الاتصال ضربه ها از اطراف شنیده میشد. رابطه به هیجان افتاده وخواهش میکندکه چراغ را ازجلوی چشمش دور کنند، پس‌ازدور شدن چراغ دست کوچکی در بالای سر اوزاپیا ظاهر شده سپس غایب می شود. یکی ازحضارکه نزدیك به سراپرده بود حس میکندکه موهایش را میکنند. یك قوه نامرئی میخواهد صندلی را سرنگون کند، دراین میان طبل ازپشت‌پرده صدا کنان‌بیرون آمده وروی میز میافتد. یکی ازحاضرین آنرا برداشته وازقوه‌نامرئی خواهش میکند از دستش بگیرد، طبل از طرفی‌کشیده می شود آن شخص رها نمیکند ولذا کشمکش سختی پیش می‌آید، دراین موقع قوه نامرئی با قوت هرچه تمامتر طبل را بطرف آن شخص میراند بطوریکه ازگوشك های‌طبل دستش را زخم‌کرد واززیادی درد مجبورشد طبل‌را رهاکند

بعدازطبل، ویولون‌صداکنان می‌آید. سازدهنی‌ازپشت‌پرده‌بروی میزانداخته می شود. یکی ازحاضرین سازدهنی را بدست‌گرفته واز قوه نامبرده میخواهدکه نغمه ای بنوازد فوراً سازدهنی بحرکت‌آمده وصدا میکند.

اوزاپیا به تشنج افتاده ومیگوید: زنجیر ! زنجیر ! حضار دست همدیگر را می‌گیرند. پس ازآن رابطه مانند حیوان غضبناکی (درحال‌جنك) چشم‌های‌آتشین خود را بطرف نیمکت بزرگی میگرداند نیمکت‌پیش می‌آید سپس‌باخنده‌مسخره آمیزی بآن فوت میکند ونیمکت بعقب میرود، مادام فلاماریون تنك آب وگیلاس را روی میز گذاشته وازقوه نامرئی درخواست میکندکه‌آنرا پر کند، تنك‌بلندگشته

وکج میشود و گیلاس را پرمیکند. یکی دیگر ازحضارساعت مثلی شماطه‌داری را که‌راه انداختن آن حتی برای خود صاحبش دشوار بودمروی میز میگذارد بلافاصله ساعت بلند شده وازاین طرف و آن طرف بازو بسته شده وبالاخره زنگ زده وبروی میز برمیگردد.

اوزاپیا زیاد خسته شده ونفسش به تنگ افتاده وناله میکند، هوا میخواهد بدنش درتشنج است تمام اسبابهای اطاق روی میز می افتد، نیمکت جلو و عقب میرود، طبل تا سقف اطاق بلند میشود وپائین می آید، بالش هامثل اینکه کسی آنها را پرت کند به میـز می خوردند و هر چه روی میز است بهم میریـزد. یکی ازحضار از صندلی می افتـد، صنـدلی از زمین بلند شده و بروی میز می آید الخ الخ.

اوزاپیا بلند می شود و دیگران هم از او تبعیت میکنند. میز بارتفاع ۷۵ سانتیمتر اززمین بالا رفته ومجددا سرجای خود می افتد. اوزاپیا بی حال شده وبروی صندلی می افتد وپس ازمدتی بحال میاید ولی از آنچه اتفاق افتاده است چیزی بخاطر ندارد ومانند شخص تازه واردی از صحبت های حاضرین در تعجب است. چشمهایش مثل چشم مرده، نه برقی دارد ونه آتشی ، صورتش لاغرشده و دستهایش می لرزد.

درقسمت آخر کتاب خود (ازهندوستان بکره مریخ) پرفسور کلاپارد، فصلی بیك مجلس مرابطه ای‌که رابطه آن اوزاپیا بوده ودرمنزل یکی ازاستادان پاریس انجام‌گرفته شرح می دهدکه با چه دقتی احتیاطات لازم، زیرنظر حضار (که همه ازاشخاص مبرز ، استاد ، دکتر وغیره بودند) گرفته شد، سپس کار های عجیب و فوق العاده انجام یـافت وبالاخره پس ازختام جلسه اوزاپیا وحاضرین بر خواسته و راه می افتند بروند در این حال پدیده عجیبی ظاهر میگردد : مقداری پرتقال که در ظرفی روی بخاری‌گذاشته بودند یك‌یك بزمین می افتند و به مشابعت اوزاپیا می‌پردازند.

کلاپارد، راجع به ملاحظات خود هیچگونه اظهارنظری نمیکند

۲ ـ دانیل هوم «۱» بسال ۱۸۳۳ در انگلستان متولد ودر ۱۸۸٦ فوت کرده است در ۱۸۷۱ سرویلیام کروك «۲» شیمی دان بزرك انگلیسی قوای خارق العاده هوم را بوسائل علمی و با دقت تمام زیر بررسی قرار داد و آثار این قوا را به ۱۳ طبقه تقسیم میکند:

الف ـ حرکت اجسام با لمس بدون اینکه دست را حرکت دهد ۲ـ ضربه و صدا ۳ـ افزایش یا کاهش وزن اجسام درحضور رابطه ٤ ـ بحرکت آوردن اجسام سنگین ازدور ٥ ـ بلند شدن میز یا صندلی از زمین بدون اینکه کسی بآنها دست بزند ٦ ـ بلند شدن انسان از زمین (کروك سه مرتبه بلند شدن هوم را اززمین مشاهده نموده است) ۷ـ بلند شدن اجسام کوچك ۸ـ دیده شدن نور (کروك می گوید که این نورها را با اجسام شیمیائی نمی توان ایجادکرد) ۹ ـ ظاهر شدن دست های نورانی (یك روز دراطاق کروك که بوسیله چراغ روشن شده بود دست قشنگی ازمیز بیرون آمده وگلی باستاد تعارف میکند این دست سه مرتبه دریك شب ظاهر شده بود · باید دانست که درهرسه مرتبه دست وپاهای رابطه رابطوری محکم گرفته بودند که مانع ازحرکت اومیشد) ۱۰ـ ظهوراشکالی شبیه بانسان ۱۱ـ نوشته شدن خط بدون اینکه نویسنده را بتوان دید ۱۲ـ بعضی آثار فوق العاده مثل عبورجسمی ازجسم دیگر (یکمرتبه گلی ازدسته گل جدا شده وازتخته میز عبور نمود) ۱۳ ـ شخصیت این قوه نامرئی (برای فهمیدن اینکه این قوه از حاضرین عموماً یا از رابطه خصوصاً تراوش میکند و یا اینکه شخصیت جداگانه ای دارد استادکروك تجربه زیررا نمود :کروك دست خودرا پشت سربرده و انگشتش را روی صفحه روزنامه گذارده وازقوه نامرئی سئوال میکند که چه کلماتی زیرانگشت است، نوشته می شود : « با همه این » ، کروك نگاه میکند ومی بیند صحیح است

Sir William Crokes -۲ Daniel Home -۱

از اینجا معلوم می شود که شخصیت علیحده ای که بتواند خط را زیر انگشت بخواند درکار است)

۳ - فلورانس کوك «۱» که درسال ۱۸۵۶ درانگلستان متولد شده درسن ۱۶ سالگی چندین مرتبه احساس میکندکه سایه ای شبیه به دختری پهلویش ظاهر میشودو باراظهار ملاطفت می نماید. رفته رفته این شبح واضح ترگشته و شروع بصحبت میکند ومیگوید که اسمش کاتی کینك «۲» وروح زنیست که درحال حیات انی سورکام «۳» نام داشته است. چندین نفر از مشاهیر پزشکان و دانشمندان انگلیس فلورانس ورهبر روحی اش را معاینه نموده وصحت آنرا تصدیق کردند در سال ۱۸۸۳ ویلیام کروك این رابطه را مورد آزمایش قرار داد وما از ملاحظات و تجربیات او که در روزنامه « ارواحیون » انگلیس درج شده است مختصری دراینجا ذکرمی کنیم :

ماه فوریه ۱۸۷٤- بعدازمعاینه اطاق وترتیب دادن سراپرده مرابطه فلورانس داخل شد ، پس ازمدتی هیولای کاتی پهلوی پرده ظاهرگردید وگفت : حال رابطه خوش نیست لذا مجلس را نباید طول داد « دراین موقع همه حاضرین مجلس، کاتی ورابطه را دور ازهم می دیدیم »

۱۲ مارس (همان سال) درمنزل کروك ـ کاتی ظاهر شده میان حاضرین می آیدولی فورا به پشت پرده برمیگردد وسرش را بیرون آورده وبه کروك میگوید: سررابطه ازبالش افتاده و ناراحت است ـ کروك میرودو می بیندکه صحیح است دراین مجلس لباس فلورانس ازمخمل سیاه ولباس کاتی ازپارچه سفید است

کروك میگوید که کاتی وفلورانس ازهیچ حیث بهم شبیه نیستند تا موجب سوء ظن باشد بعلاوه گاهی فلورانس بعنوان مهمانی بمنزل ما می آمد ویك هفته بلکه

۱ - Florence Cook ۲- katie King ۳- Anni Sourkam

بیشتر اقامت میکرد ودرتمام این مدت همواره همراه زن وبچه من بود . در موقع آزمایش قفل‌دربها رامی‌بندم واطاق را زیرورو میکنم باهمه‌این همینکه فلورانس دچار خواب لیتارژی«۱» می شود کاتی بیرون می‌آید وچندین مرتبه عکس کاتی و فلورانس را با هم گرفته ام ۰ نگارنده‌گراوراین عکس ها را دیده ام

کاتی ازروز اول خبر داده بودکه مدت سه سال با فلورانس همراه خواهد بودوبعدازآن خواهدرفت . روزموعود فرا میرسد .کروك از کاتی اجازه خواست که درورحله آخر همدیگررا ملاقات نمایند .کاتی قبول‌کرد وباهم داخل سراپرده شدند . رابطه روی زمین خوابیده‌بودکاتی پیش رفت وگفت : «فلورانس بیدارشو، موقع فراق‌است!» فلورانس‌بیدار شده عجزوزاری نمودکه چندی بازبماند ولی‌کاتی قبول نکرد وگفت: «عزیزم وظیفه ای‌که داشتم تمام شد و ماندن ازقوه من خارج است شما را بخدا میسپارم» بعد با هم صحبت‌کردند فلورانس‌گریه میکرد تا از حال رفت وزیر بغلش راگرفتم تا نیافتد . برگشتم بطرف‌کاتی غایب‌شده بود .

کروك میگوید این قضیه بقدری خارج ازعادت است‌که انسان میل ندارد آنرا باورو‌تصدیق‌کند ، ولی با این همه دقت وملاحظه از طرف ما وتسلیم صرف بودن رابطه نسبت به هرنوع تدقیق وتفتیش باورکردن درستی فلورانس نزدیك تر بانصاف است تا فرض نردستی و تقلب

درسویس‌کنت دوگاسپارن«۲» در۱۸۵٤، نیزتری «۳» (استاد علم فیزیك و نجوم دردانشگاه) در۱۸۵۰ تجربیات مفصلی دراین خصوص نموده اند و هردو بهمان نتیجه یعنی صحت وجود آثارمرابطه رسیده‌اند

درانگلستان غیراز کروك دانشمندان دیگرمشغول تنقیدومطالعه این‌مبحث جدید شده وهمگی صحت آنرا تصدیق‌کرده‌اند ۰

Tray-۳ Comte de Gasparin-۲ Léthargie-۱

درایتالیا استاد امبروزو «۱» ازکسانی بودکه اعتقاد باین گونه مسائل را دلیل برسستی مشاعرمی دانست تا اینکه تصادفا دریکی ازمجالس اوزاپیا با چند نفرازاستادادان دانشکده حاضرشد واز انجام کارهائی که علماً وعملا غیرممکن بنظر میرسید درشگفت ماند وموضوع رابا دقت تمام زیربررسی قرارداد وبالاخره صحت آنرا تصدیق وراجع بآن کتابی نوشت که خیلی علمی ودقیق است

ذیلا رای اشخاص بزرگی که دراین زمینه کارکرده اند ذکرنموده و قبول یارد آنرا بخوانندگان گرامی وا میگذاریم :

کنت دوگاسپارن حرکت اسبابها و مخلفات را در مجالس مرابطه ناشی از وجود سیاله ای که ازاراده حاضرین حاصل میشود میداند.

استاد تری میگویدکه میان روح وجسم یك کیفیت یا سیاله ای هست که آن دورا بهم متصل میکند واین کیفیت یا سیاله سبب حرکت می شود . همچنین ممکن است یك اراده خارجی (ارواح) که ما ازدرك آن عاجزیم درمیان باشد.

بنا بعقیده کروك اراده و قوه روحانی حاضرین مولد این آثار است و ارواح مردگان درتولید این آثارشرکتی ندارند.

نتیجه تجربیات واستدلالات فلاماریون «۲» این است : روح موجود مستقلی است که درخارج ازبدن زندگی را ادامه می دهد. روح صاحب قوائی است که علم ازآنها خبر ندارد . روح از هرفاصله که باشد بدون معاونت جسم می تواند میل خود را انجام دهد.

البردو روشا «۳» معتقد است که قوه محرکه رابطه ازبدن او خارج می شود وسبب حرکت می گردد، چه حرکت، تنها نتیجه انقباض عضلات نیست بلکه مولود سیاله‌ای است که دراعصاب در اهتزاز است .

Albert de Rochat – ۳ Flammarion – ۲ Lombroso – ۱

استاد لمبروزو میگوید : همانطورکه ممکن است حرارت تبدیل به‌حرکت وحرکت تبدیل به برق وبرق هم تبدیل بنور یا حرارت یا نیروی مکانیکی گردد قوه عصبی رابطه نیزممکن است تبدیل‌بحرکت‌شود٠

دکتر اخوروویچ «۱»که دلیلی برمداخله ارواح یا قوه خارجی پیدا ننموده فرض میکندکه مقداری از سیاله روحی رابطه‌ازوجودش خارج می شودتاپدیده وآثار نامبرده را ظاهرمیسازد

پورو «۲» منجم مشهور متمایل‌بمداخله ارواح (ولی نه ارواح مردگان) یا موجوداتی است که شکل و طرز زندگی آنها را حواس پنجگانهٔ ما نمی تواند درك نماید ٠

استاد شارل ریشه فرض مداخله ارواح را رد میکند و میگویدکه علت این آثاررا با وسایل علمی امروزه‌بیان‌کردن دشواراست٠

والاس«۳» و استاد مورگن «٤» و والری «۵» فیزیك دان مشهور مداخله ارواح مردگانرا قبول میکنند ٠

استاد هیسلوپ «٦»که دراین باره مطالعات وتجربیات خود را قطعی وعاری از خطا شمرده است از اظهار رای خود داری میکند ٠

دکتر ماکول «۷» از تجربیات خود اطمینان دارد و این آثار را نتیجه قوه فکری و روحی حاضرین می داند و میگویدکه این قوه صاحب فهم و شعور است یعنی می فهمد ٠

استادگراسه «۸» حرکت بدون لمس مانند بلند شدن میز وغیره را مربوط بحرکت بلاتوجه دانسته و زیربار هیچ یك ازین عقاید نمیرورد. چون نظریه این استاد بزرك بر علیه تمام عقاید و عقیده او قابل توجه است لذا فرضیه های او را

Dr. Morgan - ٤ Vallace - ۳ Porro -- ۲ Ochorowicz - ۱
Grasset - ۸ Macwell - ۷ Hyslop - ٦ Valery - ۵

علیحده وتا اندازه ای مفصل و مبسوط ذکر می‌کنیم• ولی قبل از شروع به شرح آن از تذکار مقدمه مختصری ناگزیریم •

اولا، هرگونه عمل ذهنی که ربطی با تفکر داشته‌باشد محصول دماغ دانسته‌و روحیه‌اش «۱» مینامیم، مثل فهمیدن ، تصور مطلبی یاحرکتی ، ترس، خواب‌دیدن محبت، بغض ،گوش دادن‌ونگاه کردن ازروی دقت الخ

ثانیا ، روحیه غیرازروح است ، اولی را تاحدی میشناسیم در صورتیکه از دومی‌ابداً اطلاعی‌نداریم.

ثالثا ، مرکز بعضی ازروحیه ها دردماغ تعیین شده است‌بطوری‌که‌اگریکی‌از این مراکز بواسطه مرض یا صدمه‌ای متالم‌گردد وظیفه‌آن نیزاختلال پیدامیکند•

اعمال‌روحیه بردونوعند: زبرین‌که دانسته ، فهمیده ، سنجیده وازروی توجه واراده انجام می‌گیرد ، دومی زیرین‌که خودکار وندانسته است‌وازروی توجه و اراده نمیباشد ، مثلا مؤلفی‌که مشغول نوشتن‌کتابی است‌وقتی مطلبی را مینویسد تمام فکرش متوجه آن موضوع است ومیخواهد آنرا توضیح‌دهد و روشن نماید، اما حروفچین مطبعه‌که جمله آن‌کتابرا برای چاپ حاضر میکند فکرش جای دیگر کارمیکند وفقط چشمها ودستهایش مشغول انجام وظیفه هستند .بعبارت بهتر مولف درموقع‌نوشتن‌کتاب با اراده و توجه‌کارمیکند ولی وظیفه حروفچین بی توجه و خودکارانجام می‌شود•

مؤلف‌کتاب قوه متفکره وهوش دقیق وبا شخصیتی وارد عمل است‌وحال آنکه در حروفچین (البته در این مورد) هوش ساده وبی شخصیتی ماشین وار چشم ودست را بکارمی اندازد

مثل دیگر: اگرشاگرد موسیقی آموزیرا مورد دقت قرار دهیم‌ملاحظه

Psychisme – ۱

می‌کنیم که روز های اول تمام دقت او متوجه انگشتها و دفترموسیقی است ، پس‌از مدتی فقط فکرش متوجه دفترمی شود ولی دستها خودبخود کارشان را انجام می‌دهند حال اگرهمین شاگرد مدت پنج سال تمرین خودرا ادامه دهد خواهیم دید که در موقع نواختن چشم‌هایش دوخته بدفتر ودستش مشغول نواختن است در صورتی که خودش سرگرم صحبت بادیگری میباشدوحتی بسؤالات جواب می‌دهد بی‌آنکه‌این اشتغالات خللی بآهنك یا وزن دستگاه موسیقی واردسازد

ازاین مثالهادومطلب دستگیر ما می‌شود : اولا روحیه زبرین وزیرین بنوبت، هریك ازاعمال مارا (یعنی آنهائی که احتیاج بآموزش‌وتوجه دارند) اداره میکنند بدین ترتیب که ابتدا روحیه زبرین آن عمل را تعبیهٔواصلاح‌میکند، وسپس‌متدرجا همین عمل دراثر تکرار داخل روحیهٔ زیرین می‌شود:مثلا بندبازپس ازسالهاتمرین وورزش دیگر مثل روز اول متوجه‌حرکات خود نیست و تنظیم حرکت پاها و بدن سپرده بروحیهٔ زیرین است.

پس ازاین مقدمهٔ مختصر لازم است که انواع حرکات را بشناسیم:

۱ - حرکات ارادی - حرکت‌ارادی آنست که شخص متحرك ازحرکت خود قبل ازوقت با خبربوده ودرموقع اجرا نیز ازوجودآن حرکت مخبر باشد مثل استادی‌که درموقع تعریف ازحرکت ارادی برای نشان دادن این‌نوع حرکات دست خودرا بلند نماید.

۲ - حرکات‌بلا توجه«۱»این حرکت عبارتست از حرکت منظمی‌که برای اجرای مقصودی خارج ازتوجه بعمل میآوریم . فرض‌کنیم شخصی در موقع گردش با رفیق خود راجع بسیاست با حرارت زیادی صحبت‌کند ، این طرزصحبت تمام توجه متکلم را جلب نموده ودرحین گفتگو مثلا قوطی سیگار خودرا بیرون

۱ - Mouvements inconscients

میآورد وبرفیقش تعارف میکند ،کبریت را درمیآورد وسیگاررا آتش میزند، از وسائط نقلیه خود راکنار میکشد• باران میبارد؛ چترش را باز میکند، رفقا را ملاقات نمود؛ سلام می دهد وغیره . حال اگر صحبت این شخص را قطع کرده و درخصوص این حرکات ازاو توضیحاتی بخواهیم ، مثلا تاکنون چند مرتبه سیگار• کشیده ویاباکدام یك ازرفقا تصادف و تعارف کرده خیلی احتمال دارد که همه را فراموش کرده باشد ونتواند جواب صحیحی بدهد •پس این حرکات داخل حوزۀ توجه متکلم نگردیده ولی هرکدام را برای مقصودی (خارج ازتوجه بعمل آورده است • نیز از این قبیل هستند حرکات خفته گان شبگرد «۱» (یاخوابگرد ها) وگردش اشخاص درحال هیپنوز و تحریر مرابطه ای وغیره

۳ - حرکات غیر ارادی - وقتی که اراده نتواند از حرکتی جلوگیری کند آن حرکت را غیرارادی نامند مثل اختلاج اعضا وفلج متحرك وغیره

۴ - حرکات تحریکی یا آنی — مثل حرکات مستها ومجانین وغیره

۵ - حرکات جبلی «۲» (فطری و یا غریزی) حرکت هائی هستند که در غریزۀ انسان و یا حیوان بودیعه گذاشته شده است مثل حرکت مکیدن پستان دربچه وحرکت پاهای جوجه برای کندن زمین بمنظور دانه جستن الخ

۶ - حرکات انعکاسی «۳» حرکتی است بلاتوجه ولی بکمك اراده می توان ازآن جلوگیری کرد ازقبیل حرکت پلك های چشم درمقابل ترس وانعکاسهای دیگر مثل رفلکس های زانووغیره

۷ - حرکات بلا توجه و غیر ارادی نتیجه تفکر- کلید یا انگشتری را به نخی که طول آن یکمتراست بسته وسر دیگر نخ را میان دو انگشت ابهام و سبابه می گیرند سپس دست را (تا آخرین درجه) بالا برده و بی حرکت نگاه

Reflexe ۳ Instinctif – ۲ Somnambule. ۱

میدارند تا دستگاه نامبرده (نخ وانگشتر) وضع شاقولی بخودبگیرد.

حال یك خط طولی که (قبل ازآزمایش) برروی میز(واقع درزیر شاقول) ترسیم شده است فکر میکنند. پس ازاندکی مشاهده می‌شودکه شاقول بموزات خط مذکور بحرکت میافتد. اگر بجای خط مستقیم به دائره ترسیم شده نگاه کرده وفکر کنند شاقول حرکت دورانی میکند. حال اگر دست را بجائی تکیه دهند شاقول ازحرکت میافتد. پس معلوم می شودکه ما می‌توانیم بی‌توجه و اراده وفقط با فکر حرکاتی را انجام دهیم یعنی روحیه زبرین تصورحرکت را میکند وروحیه زیرین خودحرکت را انجام می دهد.

حال برگردیم به توضیح عقیده استادگراسه:

میز متحرك یا میز دوار – استاد نامبرده می گوید: دفعات متعددخودم با سایرهمکاران، درآزمایشگاه دانشکده پزشکی آزمایش های زیادی کرده و با کمال اطمینان می توانم بگویم که کسی در میان ما میز را ازروی اراده و توجه حرکت نمیداد و باهمه این، میز دور میزد. گاهی عوض میز کلاه یا بشقاب را می‌چرخانیدیم، نیز گاهی میز بزرگی بدون دخالت ارواح به سئوالات ماجواب میداد

فلورنوا «۱» استاد دانشگاه ژنو در خصوص حرکت میز با استادگراسه هم عقیده است و نیز استادان و آزمایش‌کنندگان دیگر با استاد نامبرده همرای هستند ومی‌گویندکه میز وسایر اشیاء بدون تقلب وتردستی حاضرین حرکت میکنند وهیچکدام ازحضارحرکت دست خودراحس نمیکند، با وجود این همه آنها دستهارا تکان می دهند ومیز را بحرکت درمیآورند.

گفتیم که بین ارواحیون اشخاص بزرگی مثل فلاماریون ولمبروز و شارل ریشه وغیره وجود دارندکه همه بحرکت میز بدون معاونت حضار معتقد میباشند

برای تحقیق وتفتیش این موضوع وسایل و آزمایش های متعددی در دست است وساده ترین آنهاکه به نتیجه قطعی میرسد آزمایش زیراست:

صفحه مدوری به بزرگی پشت میز ازتخته بریده و وسط آنرا سوراخ میکنند . درمرکز سطح میز میله ای نصب میکنند و صفحه مدور را طوری روی سطح میز قرار می دهند که میله داخل سوراخ وسط صفحه واقع شود و بدین ترتیب صفحه مدور بالائی می تواند مانند سنك زیرین آسیاب حرکت کند (لازم است که سطح هر دو تخته صاف باشد) پس ازاین تدبیر میزازحرکت میافتد وفقط صفحه مدوربالائی حرکت می کند ولی اگرمیزرا بصفحه نامبرده محکم نمایند دوباره میز بحرکت میاید

حال اگر آزمایش شاقول را بنظر آوریم می بینیم که حرکت میزعین همان حرکت بلاتوجه است بدین ترتیب که همه ساکت نشسته وفکر آنها متوجه چرخیدن میز است • این حرکت مندرجاً داخل روحیه زیرین شده وهمینکه روحیه زیرین مشغول فکر دیگر شد اینکار عملیات بدست روحیه زیرین میافتد ، از طرف دیگر می دانیم که حرکات روحیه زیرین بی توجه وغیر ارادی می باشد • پس از اندکی انتظار یکی ازحاضرین که نسبت بدیگران عصبانی تر یا بعبارت دیگرقوای دماغی وارادی اش ضعیف تراست طبق دستور روحیه زیرین (بدون اطلاع روحیه زیرین) تکانی بمیز می دهد، سپس روحیه زیرین دیگران که منتظراین حرکت بود حرکت اولی را تعقیب میکند • در این موقع روحیه زیرین با کمال تعجب این میز دوار را تماشا میکند ، غافل از اینکه این دسته گل را رفیقش یعنی روحیه زیرین به آب داده است •

بدین ترتیب استاد گراسه تمام آثار (متحرك) ارتباط باارواح را نتیجه حرکت بی توجه روحیه زیرین ویا تردستی وتقلب رابطین می داند واز رابطه هائیکه در هنگام تقلب گیر افتاده و مچشان بازشده است مثل آورده و در صحت این عملیات اظهار شك میکند و زیر بار هیچیك از این آثار نمیرود•

از توضیحات وتاویلات استاد گراسه حرکت میز دوار و عملیات مشابه آن از دفتر اسرار سترده گشت و نظریه استاد مقبول عامه علما گردید ، ولی استاد

نامبرده راجع به قسمت عمده موضوع که عملیات بعضی از رابطین مثل اوزاپیا ، کوك و هوم می باشد توضیحاتی نمی دهد · البته استاد حق داشت که به تمام رابطه ها ظنین باشد زیرا باندازه تقلب و حقه بازی از آنها دیده شده که هر نوع عملیات مرابطه ای را باید با شك و تردید تلقی نمود. چنانکه خود استاد فقید باتمام دقت و مراقبتی که داشت از یك شیادی گول خورد و آن عمل ساده را در یکی از کتاب‌های خود آورده واز آن درشگفت مانده است·

با وجود اشکالات نامبرده بالا بزرگترین محظورات پیدا کردن رابطه‌ای مثل اوزاپیا ، هوم و کوك می باشد·

عقیده نگارنده

چون سخن بجای بن بستی رسیده پرواضح است که خوانندگان گرامی انتظار دارند که نگارنده اظهار عقیده ای بکنم و یا اقلا عقیده یکی از دو طرف را قبول نمایم . متاسفانه شخصیت علمی بنده اجازه نمی دهد که سری میان سر های بزرك درآورم وفرضیه ای ابراز دارم ، اشخاصی مثل امبروزو ، شارل ریشه و مخصوصاً استاد خودم کلاپارد ودیگران بکمك بازرسی های دقیق حرکت اجسام را بدون محرك مرئی دیده اند . ازطرف دیگر بمرحوم گراسه وفلورنوا ایمان دارم . اینست که فعلا حل و قطع این بحث راکنار گذاشته و باصل موضوع بر می گردیم ، یعنی ارواح مردگان درجلسات ارواحیون حاضر می شوند وپای میزرا بلندکردموبزمین می کوبند وباهراران زحمت و اشکال مطلبی را برای ما زنده های دارفانی ازدنیای باقی بعنوان ارمغان همراه میآورند ·

ازانصاف خوانندگان محترم قضاوت میخواهم :آیا زندگی جانوران ،بویژه ماکه گل سرسبد خلقت واشرف مخلوقاتیم، درسطح این کره گلی چه ارزش دارد ؟ زندگی روزمره ما اغلب با بدبختی همراهست ودر مقابل یك نصفه خوشی

هزاران تیره روزی داریم . بالاتر از همه اینها ، هرچند یکمرتبه قحطی ، تیفوس ، وبا ، طاعون و بیماری های عالم گیر دیگر تهدیدمان میکند . مضحکتر ازهمه اینها هرچند سال یکمرتبه جنگ میکنیم !...

اینست وضع زندگی دراین‌دارفانی . . . یك تکه نان خشك وخالی‌براحتی ازگلویمان پائین نمیرود ! پس ازورود به دار بقا !..: فشار قبر ، استنطاق نکیرین جهنم. چاه ویل وغیره وهنوزازاین مراحل خلاصی‌نیافته بایددوید و پای میز آقایان ارواحیون را بزمین کوفت وبا این جفتك وچارکش میز بسئوالات‌ایشان‌جواب داد!

ای مرده شوی این زندگانی برآن مردگان را ببرد !

ازهمه بدتراینکه این عقایدسخیفه درکشورما نفوذکرده وعده‌ای میخواهند آنها را با دین حنیف ما تلفیق نمایند !

پیش‌ازاظهارعقیده شخصی‌چندین سئوال که تاکنون‌بنظرهرکسی‌رسیده پیش‌میآید

۱ — روح که حکماً اندام محرك ندارد(یعنی وجودش فاقد عضلات میباشد) چگونه میتواند موجب حرکت اجسام باشد؟

۲ — ازکجا معلوم‌که محرك اجسام موجوداتی غیر مرئی (که حواس ما ازدرك‌آنها عاجزند ولذا ما ازوجود آنها بی‌خبریم) نبوده وارواح‌مردگان‌می‌باشد؟

۳ — بچه دلیل روح مرده عالم الغیب والخفیات شده ؟ مگر غیب دانستن ازمختصات خدانیست ؟

٤ — برای چه باید مرابطه با ارواح بوسیله میز باشد وچرا یك مدادظریف و سبك نیم‌گرمی تقدیم روح بدبخت نمی‌کنند تا آن بیچاره بجای حرکت دادن میز سنگینی با آن مداد پاسخ سئوالات را بدهد . البته خواهندگفت‌که مداد را دست رابطه ، با اشاره وهدایت روح ، می تواند حرکت بدهد و سئوالات را پاسخ

گوید«۱» دراینجا یك سئوال پیش میآید : آیا میز ارتباط را روح حرکت می‌دهد یا رابطه ؟ اگر محرك مستقیم میز روح باشد، چرا مداد را نمی‌تواند حرکت بدهد ولی میز را که هزاربرابر ازمداد سنگین تر است بآسانی میرقصاند؟ «۱»

نه !... بنظر من اگر حرکتی باشد حکماً و حتماً انگیزه آن روح نیست ، پس باید روح را بحال خودش گذاشت و فکر دیگری کرد ٠ در این باره مطالعات استادان را در نظرگرفته و به بررسی آنها می پردازیم و برای مثال اوزاپیا پالادنیو را انتخاب می‌کنیم ، زیرا تنها رابطی که معاینه کامل پزشکی از او بعمل آمده اوزاپیا می باشد ٠

۱ — معاینات مذکور بوسیله استاد لمبروزو انجام شده وچنین نتیجه‌داده است که تمام علائم و آثارظاهری که دروجود مبتلایان به بیماری صرع دیده میشود دراوزاپیا موجود میباشد . باید دانست که اوزاپیا هیچوقت حمله‌صرعی‌نداشته‌است

---

۱ — سال ۱۹۲۰ دربیمارستان ژنو دختر۲۵ ساله ای الیس ف ... نام مبتلا به لکنت زبان (که تفصیل آن در مقاله پزشکی مخصوص موجود است) بما رجوع کرد فامیل الیس خیلی عصبانی ، پدر ومادرش دائم الخمر بودند ٠

ازچهارسالگی ، الیس به لکنت زبان مبتلا وبچه گی زجر ها کشیده . در حدود ۱۸سالگی لکنت زبانش بدرجه لالی‌رسیده بود ولذا برای صحبت با اوازمداد وکاغذ استفاده میکردیم یعنی الیس جواب سئوال های ما را مینوشت . روزی ملتفت شدم‌که دست الس خود بخود هم مینویسد . موضوع را تعقیب ودرنتیجه امتحانات زیاد جرأت پیداکردم الیس را در مجمع پزشکان بیمارستان های ژنو برای موضوع شگفتی نشان بدهم : الیس کتابی بدست می گرفت وبا صدای بلند میخواند ودرعین حال‌هرسئوالی را ، اگرچه خیلی آهسته وبیخ‌گوشی ، ازاومی پرسیدند بامداد جواب میداد

یعنی چشم وزبان باهم وگوش ودست نیز معاًکار میکردند، چنانکه چشم ودست پیانوزن با هم وگوش وزبانش معاً می توانند وظیفه علیحده‌ای انجام بدهند

دراین قبیل اعمال نه‌کرامتی در بین است و نه اعجازی !... بلکه پدیده هائی هستند کاملاطبیعی !... واگرغیر ازاین بود باعث تعجب میشد!..

۲ — مسلم است که نیروی عضلانی مصروعین هنگام حمله فوق العاده و خیلی زیادتر از حال طبیعی می باشد .

۳ ـ هر کسی درزندگی خود تجربه ای از خارج شدن حس از بدن «۱» را دارد : شما برای ملاقات دوستی از منزل بیرون میروید . دوست شما نیز بهمین قصد یعنی برای زیارت شما راه میافتد. وسط راه همدیگررا ملاقات می کنید و از تعجب خشکتان میزند .

فرض می کنیم ، نزد کسانی که می توانند گاهی قوهٔ عضلانی فوق العاده ای تولید کنند (مثل مصروعین) همین نیروی عضلانی ازبدن خارج شود ودورتر از آن شخص مسبب حرکت اجسام گردد«۲»

اینشتاین می گوید اگر کسی بربعد چهارم مسلط باشد می تواند کارهائی را که در نظر ما خارق العاده است انجام دهد .... ما فرض میکنیم اوزاپیا (اگر آن عملیات حقیقت داشته است) درحال خلسه («رابطه») از بعد چهارم استفاده میکرده است یا اینکه نیروی عضلانی را می توانسته است ازبدن خارج نماید وازدوراجسام را حرکت بدهد ، دیگر چه کار داریم بروح مرده ها !... پاره‌ای ازعملیات‌مرتاضین هند بی شباهت به عملیات رابطه ها نمیباشد ولی تاکنون هیچ مرتاضی کارهای‌خود راگردن مردگان نگذاشته است .

شمارا به پیر به پیغمبر! روح سقراط ، ارسطو، افلاطون وغیره پس ازکشف غطا اینقدر نفهم وسبک مغز شده است که بیاید ومیز پیرپاتالهای‌وامانده رلبرقصاند؟

ژنو ۱۹۲۰

دوپیش آمد راجع به خارج شدن حس‌وحرکت‌که شخصا شاهد آنها بوده‌ام

۱ - Extériorisation de la sensibilité

۲ - Extériorisation de la motricité

دراینجا آورده ومبحث مرابطه‌را خاتمه میدهیم.

پیش‌آمد اول - روزی (درحدود ۱۸ سالگی) با چند نفر رفیق هم سن گردش رفتیم ، یکمرتبه بین‌راه یکی ازرفقا ایستاد وگفت برگردیم .من حس‌خطر می‌کنم ... ازما اعتراض وازاو ایستادگی ! اعلام خطر باندازه ای موثر بودکه راه را عوض‌کردیم وگویا ازخطرحتمی خلاص شدیم ، زیرا درچند دقیقه بعد درهمان خیابان‌دیواری خراب شد واحتمال میرفت‌که با آوار تصادف‌کنیم ؟ !

چند سال پیش نظیر قضیه بالا را شاهد بودم بااین تفاوت‌که در این یکی صبر آمد ! «۱»

---

۱ - معمولاً عوام وگاهی بعضی ازخواص به صبر آمدن اعتقاد دارندوچون تك عطسه ای پیش آید از اقدام به هرکاری ، اگر چه موقت هم باشد ، خودداری میکنند !... آیا حق دارند.

عموما بحرانها وواکنش های‌طبیعی ومرضی دروجود ما با انعکاس های‌ویژه‌ای مثل خمیازه ، دهان دره ، عطسه وامثال اینها شروع میشود . پیش ازخوابیدن وپس از بیدار شدن (حتی‌درجانوران) دهن دره ظاهر میشود ، میل تناسلی خمیازه وتمدد اعصاب تولید میکند ،گاهی گرسنگی با عصبانیت ، وشوق‌وشادی مفرط باگریه همراه می باشند . سنگین شدن بیماری با دهان دره ، خمیازه ، عطسه ویا با احساس معروف به چندش توام میشود ، نیز در موقع سبك شدن بیماری وبحران وبهبودی از این ـل واکنشها دیده میشوند.

پس حس داخلی معروف به‌گیاهی (Végétatif)که اعماق بدن را (یعنی همانجاهائی‌که‌اراده وتعقل درآن تسلطی ندارند)اداره میکند وهرگونه بحران وپیش آمدی را با واکنش مخصوص (بغود) به سطح بدن میفهماند وباصطلاح سوت خطر میکشد ومارا متوجه قضیه میسازد.

معروفست‌که جانوران بعضی ازحوادث ازقبیل زلزله ، خطر ، نزدیکی دشمن وغیره را قبلا حس میکنند وبفکر چاره میافتند ویا میگریزند.

حال ما میگوئیم‌که همان حس‌گیاهی با وسائلی‌که برمامجهولاست خطررا طبق پیش آمد اول (که در متن ذکر شد) حس‌کرده و این زنك خطر راکه عطسه باشد بصدا درمی‌آورد وما را متوجه آن خطر میکند ، آیا درفرض خودخطا رفته‌ایم ؟

این توضیحات فرض محض هستند و نمی توان باتکاء آنها منتظر نتیجه شد ولی:

کلما قرع سمعك من الغرائب فذره فی بقعة الامکان ما لم یذدك عنه قائم البرهان (سبزواری - شرح‌منظومه)

پیش آمد دویم ـ موقع محاکمه سرتیب مختار هنگامیکه مرحوم کسروی با منطق مخصوص بخود به دادستان حمله میبرد و از متهم دفاع میکرد . نگارنده و چند نفر دیگر با دقت گوش می‌دادیم ، در این بین شخصی وارد شد و آمد جلوی ما ایستاد و تسبیحی با دانه های درشت پشت سر بدست گرفته و با انداختن دانه‌های آن صدای بلند وستوه آوری در میآورد . یکی از حاضرین که ازاین صدای ناهنجار معذب بود دوانگشت دست راست خود را مانندقیچی بازکرده وبماگفت: « ایکاش یك قیچی می داشتم و نخ آنرا (اشاره به تسبیح) اینطور (انگشتها را مثل قیچی بست)میبریدم ...» اشاره کردن بادوانگشت وپاره شدن نخ تسبیح دریك آن انجام شد ودانه های تسبیح روی کف اطاق غلطیدند.

یکی ازپزشکان وزارت دادگستری(دکترپ ...)گفت این دیگر معجزه است. گفتم نه! یا تصادفی بیش نبود ؛ یا قوه ای درکاراست که ما آنرا نمی شناسیم ، شق ثالث بعد چهارم را فراموش نکن . درهرصورت چگونگی آن برما پوشیده است و ازانجام آن عاجز هستیم! نه تنها ما بلکه خود آن شخص از تکرارش عاجز است

۱ ـ **Einstein** ـ درضمیمه ای که برای این کتاب در دست تهیه است سطری چند راجع به بعد چهارم (البته خیلی ساده ومختصر) شده است

بخش چهارم

خوابانیدن - هیپنوتیسم

برای تولید خواب مصنوعی سه طریق معمول است که هر کدام مقبول جمعی ازعاملین می باشد.

۱ — قوه یا جریان مخفی و مجهول از عامل به معمول نفوذکرده و خواب مصنوعی یا هیپنوز را تولید میکند. طرفداران این طرز بامسح وغیره عمل‌میکنند

۲ — هیپنوز بواسطه عوامل طبیعی مثل نور، صدا وغیره

۳ - هیپنوز بوسیله تلقین وخیال خواب

روش نخستین را اگر دقت کنیم همان عمل مغناطیس حیوانی است که تغییر نام داده است ولذا ازشرح آن صرف نظرمیکنیم.

روش‌دوم که اختراع جیمس برد[۱] جراح انگلیسی است قابل ملاحظه میباشد ولذا تذکار آن ناگزیریم.

برد که چندین مرتبه به مجالس مغناطیسی شارل‌لافونتن حاضرشد بطلان مغناطیس حیوانی را ازاول درك نمود و روز بروز دراین عقیده محکمتر گردید در ضمن مطالعات موضوع خاصی جلب توجه برد راکرد و آن این بود که معمولین در موقع خواب مغناطیسی از بازکردن چشمهای خود عاجز بودند برد برای ایجاد این حالت دانست که باید عضلات منبسط کننده پلکها را بادوختن چشم بیك نقطه خسته نمود لذا از یکی از رفقایش خواهش کرد که چشم خود را به گلوی تنك آب که برق میزد دوخته و بی حرکت بماند. پس از سه دقیقه چشمها بسته شد و نامبرده دچار خواب سنگینی گردید. برد همین آزمایش را در همسر خود ویکنفر خدمتکار تکرارکرد و بهمان نتیجه قبلی رسید ، پس محض آزمایش

---

۱ - James Braid

طبق اصول مقناطیسی نیز عمل کرد و دید که خواب مصنوعی (که با دوختن چشم بچیز براقی حاصل میشد) ایجاد گردید

ازاین مقدمه برد نتیجه گرفت که آثارنامبرده نتیجهٔ یك نوع اختلالات عصبی می باشد که بوسیله توجه نظر و استراحت کامل بدن ویا تمرکز دادن فکر بیك نقطه می توان آنرا ایجاد کرد. گذشته از این علت آثار نامبرده و منشأ و مواد خواب مصنوعی (و ضمائم آن) خود شخص معمول است. ارادهٔ عامل و جریان سیاله مقناطیسی کاملا بی اساس میباشند.

روش برد اگرچه خواب مصنوعی را ایجاد میکرد ولی معجزات و کراماتی راکه مقناطیسیون مدعی آن بودند (مثل شفا بخشی وغیب گوئی وغیره) تولید نمینمود

دیدیم که برد مغز را بوسیله تمرکز توجه بیك نقطه خسته میکرد و بدنرا دراستراحت کامل قرار میداد وخواب را ایجاد میکرد. خستگی مغز ازراه حواس پنجگانه یعنی بینائی ،شنوائی ، بساوائی (لامسه) ، بویائی و چشائی انجام می گیرد. واضح است که به حس آخری دسترسی نداریم، زیرا هرچیزی که وارد دهان بشود فورا بگلو منتقل می گرددومجاورت اندام چشائی با مزه آن طولی نخواهدکشید

برای خوابانیدن با حواس چهارگانه دیگر، لازم نیست که تحریك هر کدام پیوسته وطولانی باشد. برای توضیح چند مثال ذکر میشود:

بین بعضی ازطالع بین های ما، در آئینه به آفتاب یا ماه نگاه میکنند، متدرجاً چشمه نور بزرك گشته وازوسط شکافته میشود(در این موقع طالع بین در حال خواب گردش است) و بعضی عوالم به طالع بین کشف میگردد : گذشته ، آینده ، جن ، پری ، همه چیز وهمه کس ، نقاط دور دنیا ، صندوقخانه ها ، گاوصندوق ها ، همه چیز را می بیند وهمه چیزرا می داند : فلان مسافر کجا است ، زنده است یا مرده ، اگر زنده باشد طالع بین رفت و آمد و کارکردن آن شخص را می بیند (عیناً مثل اینکه ما سینما تماشا می کنیم) و اگر مرده باشد تابوتی آورده و از

جلوی چشمش می گذرانند •

نگارنده یکی ازاین اشخاص را درحال عمل دیدم که بماه نگاه می کرد و راجع به مسافری کنکاش مینمود ولی بدبختانه تابوتی از جلوی چشمش گذرانیدند مدتها خواهر بیچاره و بی کس مسافر، موهای سر میکند وگریه می کرد تا آنجاکه زمان « داروی آلام بشری » و فراموشی « پرده گذشته ها » داشتند جنازه برادر را ازدیده خواهر مستور می کردند و دارائی آن جوان مرگ ناکام مالک طلق وحق صدق خواهر افسرده دل میگشت که ناگاه برادر از سفر رسید و رد میراث سخت تر از مرگ خویشاوند شد •

درمقدمه کتاب ذکر شدکه درمصر وهندوستان طالع بین ها با دوختن چشم بیك نقطه بحالت خواب گردش میافتادند•

شنوائی — اگر کسی نیم ساعتی دربازار مسگران بسر برده باشد می داند که در اثر شنیدن آن صدا های یکنواخت و طولانی چشمانش پر از اشك شده و خوابش می گیرد•

یکی از شوخی های معمول مجلات و محافل موضوع سخنرانی ناطق وخواب شنوندگان می باشد •

برای خوابانیدن بچه ها مادران باآواز ملایم ویکنواخت لالائی می گویند و اشعار بچه گانه می خوانند •

بساوائی (لامسه) ـ مادران برای خوابانیدن بچه‌ها گاهی پشت آنهارامیمالندو یا میخوارانند • گاهی اشخاص بزرك نیزکسانی را برای مالش دادن دست و پای خود اجیر میکنند . میگویند هر شب شش نفر دوشیزه قشنك تن مبارك یکی از سلاطین گذشته را آنقدر میمالیدند تا خوابش میبرد•

کیسه کشیدن ومشت مال درحمام اغلب خواب آوراست

بوبائی (شامه) ـ در فصل بهار وقتی که درخت های عقاقیا گل میکنند اغلب

کسانی که دم درب خانه یا پای دیوارهای کوچه می نشینند خوابشان میبرد•
سعدی گوید ••• بوی گلم چنان مست کرد که دامنم ازدست برفت•

پس معلوم شد که مغز انسان ازاحساس تحریکات یکنواخت وطولانی خسته میگردد ونتیجه این خستگی یکنوع خواب مخصوصی میباشد که هرچند شبیه بخواب طبیعی است ولی درچندین صفت ازآن متمایز است•

خواب مصنوعی ممکن است بدنرا باندازه بی حس نماید که شخص خوابیده ازوارد شدن جراحتی ببدن خود بی خبرباشد، چنانکه درسال های پیش مهاجرین قره باغ ساکن تبریز درروز عاشورا یکنوع تعزیه داری مخصوصی میکردند ، بدین ترتیب که ببدن خود میخ ونعل اسب وقمه وآئینه وشاخه بید وغیره نصب میکردند و برای حاضر کردن این اشخاص باین عمل (یاشکنجه) اشعار مخصوصی مشهور بعزائم می خواندند. پس ازاندك زمانی شخص تعزیه دار چشمانش پراز اشك شده و بحالت غشوه میافتاد • در این موقع اطرافیانش شمشیر و سیخ و غیره را ببدن او نصب می کردند •

تجربیات شارکو «۱» در پاریس ثابت نمود که بجای تحریك یکنواخت و طولانی می توان تحریك قوی و کوتاه استعمال کرد مثلا صدای یك طبل بزرك یانور پرقوه ای که معمولرا دفعتاً متأثر نمایدتولید هیپنوز میکند . رئیس یکی ازایستگاه های راه آهن فرانسه وقتی که میخواست از ریل عبورکند ناگهان چشمش بچراغ پرنور لوکوموتیو افتاد و همانجا بی حس و حرکت میخ کوب شد، ترن رسید و اورا خوردکرد •

در موقع جنك اغلب اتفاق میافتد که خمپاره ای میترکد و در اثر صدای ناگهانی آن بعضی ازسربازان بحالت بی حسی یا خواب میافتند.

روش سوم ـ یعنی خوابانیدن با تلقین وخیال خواب ـ امروزه پس ازتحقیق

---

۱ ـ Charcot

زیاد ثابت شد، که ایجاد هیپنوز بسته به مخیله معمول است که اگر معمول خیال خوابیدن نداشته باشد خوابانیدنش غیر ممکن است . بنابراین عقیده وظیفه یا قوه عامل تقریباً بی اثر است.

بزرگترین طرفدار وناشر این عقیده استاد برنهیم «۱» فرانسوی است. طریقه خوابانیدن برنهیم فوق العاده سهل و ساده است و ما اگرچه در اوائل بدستور بر. عمل میکردیم ولی متدرجاً روش برنهیم را پیش گرفتیم.

وقتی که می خواهیم شخصی را بخوابانیم اولا به معمول می فهمانیم که مقصود ازاین خواب معالجه است، تا موجب ترس وواهمه او نشود و اضافه می کنیم که کار فوق العاده ای درمیان نیست بلکه خواب سبك وراحتی خواهد کرد که بیداری اش فرح آور ودرد وخستگی را رفع میکندو تعادل ازدست رفته اعصاب را برقرارمیسازد اگر ممکن باشد یکی دونفر را درحضور معمول میخوابانیم تا رفع وحشت وترس اوشود . بعد میگوئیم « بمن نگاه کنید ، فکرتان متوجه خواب باشد» چند دقیقه اینطور حرف میزنیم تا حواس معمول همواره متوجه خواب باشد و به چیز دیگر فکر نکند، سپس میگوئیم « اعضاء شما درحال بی حس شدن است ، سرتان سنگین است ، بازکردن چشم مشکل است وغیره » در حین حرف زدن معمول را نگاه می کنیم، اگر نخوابیده باشد این جمله ها را بازتکرارمی کنیم وباصدای ملایم وتحکم آمیزی می گوئیم «بخوابید»

برای عده ای این پیش درآمد کفایت میکندو میخوابند ولی برای برخی این مقدمات کافی نیست دراین موقع بدستوربرد عمل می کنیم، بدین ترتیب : یك انگشت را بالای پیشانی نگاه داشته ومیگوئیم بنوك انگشت نگاه کرده وبخواب فکر کنید. مدام فکرمعمول را بخواب متوجه میکنیم « چشمهایتان خسته شده ، دست و پایتان سنگین است ، چشمها بسته شده ، بدنتان بی حس میگردد و غیره » گاهگاهی با

---

۱ - Bernheim

لحن تحکم ومشفقانه میگوئیم «بخوابید» رفته رفته چشمهای معمول پرازاشك شده ومتدرجاً مردمك آن متسع گردیده وبخواب میرود ۰ اگر چشمها بسته نمیشوند با دوانگشت پلکها را پائین آورده ومیگوئیم پلکهایتان بهم چسبیده و باز کردن چشمها دشوار ومحال است ، بخوابید! ۰

قابلیت خوابیدن تمام افراد بیك اندازه نیست . بعضی ها بسهولت و برخی بد شواری میخوابند. سن وجنس معمول (مرد یازن) ،حرفه، ملیت ، هوش ، تحصیل وتربیت مدخلیت تام دارد مثلا بچه های کوچکتر از۱۲سال دیرمیخوابند درصورتی که ازاین سن بالاتر ها زود بخواب میروند . برای بچه های ۱۳ ـ ۱٤ ساله فقط بستن چشم وگفتن «بخواب» کفایت میکند.

زنها زودتر ازمرد ها می خوابند، ملل اروپائی ازآسیائی‌ها دیرتر میخوابند دکتر اسدایل «۱» جراح بیمارستان های کلکته در عرض ٦ سال ٦۰۰ نفر را در حال خواب مصنوعی عمل نمود در صورتی که این طریقه را نزد اروپائی ها نمی توان بکار برد ۰

عده ای ازاشخاص پریشان حواس‌هستندوتمرکز فکر بیك نقطه ازقدرتشان خارج می باشد ۰ در این‌گونه اشخاص دیر خواب باید روش بردبکار برد و معمولا بهتر این است‌که ۳ـ٤ جلسه تحمل داشت و باین قبیل اشخاص اطاعت و دقت و خوابیدن را عادت داد.

مردمان عوام ، سربازها ، خدمتکاران و اشخاص مطیع معمولا زود خواب هستند. برعکس ، خوابانیدن اشخاص تحصیل‌کرده و تربیت شده تا اندازه دشوار است. خوابانیدن‌مجانین، مالیخولیائی‌ها وغیره ازمحالاتست

خواب هیپنوزی درجاتی داردکه‌هر کدام ازآنها بسته بظرفیت معمول‌میباشد درجه اول ـ معمول داخل خواب سبکی‌میشودواحساس‌سنگینی‌دراعضا و

---

۱ ـ Dr. Esdaille

پلکهای میکند، بسئوالات جواب میدهدولی بازکردن چشمها دشواراست وهمینکه عامل معمول را بحال خودبگذارد فوراً بیدارمیگردد.

درجه دوم ـ چشمها بسته ، اعضا بی حرکت ، هر صحبتی که شود معمول آنرا می شنودولی این مرتبه سخت تحت تاثیرعامل قرارمیگیرد ،هروضعی که بیکی ازاعضایش بدهند تغییر نمیکند . این حالت راجمود یاخشکی «۱» نامند. گاهی برای تولید جمود لازم است به معمول تلقین جمود راکرد، مثلاً گفت «دستتان را بلند میکنم ، درهمان وضع خشک میشود و در هوا خواهد ماند و شما نمی توانید آنرا پائین آورید» جمود ممکن است تمام بدن را فراگیرد مثلا برای تجربه کافی است که سرمعمول را روی یك صندلی و پاهایش را روی صندلی دیگر قرار داده و شخصی با وزن متوسط روی شکمش نشانید در این حال معمول مثل چوب خشك یك وزن ٦٥ کیلوئی را درآن وضع عجیب تحمل مینماید.

درجه سوم ـ حس سنگینی بدن زیادتر وقوه لامسه(بساوائی) تا اندازه‌ای کند تر میگردد ، علاوه برحالت جمود، معمول مطیع حرکات غیر ارادی می شود بطوری که اگر هردو دست معمول را دورهم بچرخانیم و باو بگوئیم « دست های شما خود بخود نیز می چرخند وشما نمی توانید مانع این حرکت شوید» دستها دورهم خواهندچرخید .

درجه چهارم ـ در درجات سابق، معمول صدای دیگران را می شنید ولی دراین مرحله فقط با عامل مربوط است وازدیگران سلب توجه میکند بطوریکه غیرازصدای عامل صدای دیگران را نمی شنود وبآنها جواب نمیدهد

درجه پنجم ـ دراین مرحله خواب گردش سبکی عارض معمول میشودو تمام فعالیت حواس پنجگانه از بین میرود، حالت جمود وحرکات غیرارادی را میتوان تولید کرد ولی موقع بیدار شدن کلماتی راکه درموقع خواب شنیده و یا کارهائی راکه

Catalepsie – ۱ ـ

انجام داده است اغلب فراموش کرده وچیزی درخاطرش نمیماند

درجه ششم - دراین هنگام خواب گردش سنگینی ایجاد می شود که در آن حافظه بکلی ازبین میرودبطوریکه معمول هرنوع کار ، حرف وحتی زخم وهر گونه عمل جراحی که کرده باشند فراموش میکند.

دردرجات پنجم وششم ممکن است برحسب ظرفیت معمول بعضی اعمال فوق العاده را تلقین نمود مثلا می گوئیم « شماگنجشك شده اید» دراینجا معمول دست خود را مثل بال مرغ حرکت میدهد ومثل گنجشك صدا میکند. می گوئیم «شما در کشتی نشسته اید» دراین حال معمول باین طرف وآن طرف حرکت میکندوحالت تهوع عارضش میشود . می گوئیم « شما هفت سال دارید » دراینجا معمول مثل بچه بازی ویاگریه میکند ؛ و غیره

بعداً خواهیم دیدکه تقسیم خواب هیپنوزی بدرجات فوق الذکر مصنوعی است وبا حقیقت چندان وفق نمی دهد وبسا ممکن است که معمول بدون اینکه ازدرجات سوم وچهارم بگذرد یکمرتبه ازدرجه اول یا دویم وارد درجه ششم گردد یابالعکس

بیدارنمودن معمول درهرکدام ازاین درجات اشکالی ندارد و برای این کار بایدگفت: «خوابتان تمام شده ، بیدارشوید» ، اگر بیدار شدن بطول انجامد یکی دومرتبه روی چشمها فوت میکنند (یا هوای سرد میدمند) تامعمول بیدارشود

برا توضیح ، مطالعاتی که روی یکی از معمولین خودکرده ایم ذیلا درج می نمائیم :

ماری.. ت ...زنی است ۲۷ساله که درسن ۱۹ سالگی عروسی کرده و در ۲۰ سالگی صاحب اولاد شده است . در ماه اول حمل چندین حمله شبیه به هیستری داشته که بعد ها با ترقی حمل رفع میگردد. درسال ۱۹۱۷ که بیمار ۲۳ سال داشت ازاتساع معده ودرد شقیقه (نیم سر) و وجع تخمدان ها شکایت میکرد و ما برای معالجه این حالات که اصولا عصبی بود وهیچ نوع علامت عضوی نداشت هیپنوز را

تجویز کردیم و پس از رضایت بیمار و کسانش بترتیب زیر مشغول عمل شدیم

مجلس اول — خوابانیدن بیمار کمی اشکال داشت لذا انگشت را بالای پیشانی برده وازمارین... خواهش کردیم که چشمهارا بنوك انگشت دوخته و بخواب فکر کند. دو دقیقه بعد چشم ها پرازاشك و مردمك ها متسع گردیدند. پلك های بالا را با انگشت پائین آورده و بمریضه گفتیم «بخوابید»، بیمار وارد خواب سبکی شدو حرکت بلع برای پائین بردن بزاق ازبین رفت. پس از اطمینان بخواب، تلقین را شروع کردیم «حالتان خوبست ، هیچ دردی ندارید پس از بیدار شدن حالتان بهتر وتمام اعضای بدن سبکتر خواهد شد...» پس ازربع ساعت خواب گفتیم «حالا دیگر خوابتان تمام شده وموقع بیداری است . چشمهایتان را بازکنید !» بیمار چشم هارا بازکرد و باطراف خود نگاهی نمود ، ازمادرش پرسید «چرا می خندید؟» معلوم شدکه درحال خواب حرف زدن وخندیدن مادرش را شنیده است . پس ازاین سئوال دوباره چشمها را بسته وخوابید . بحاضرین اشاره کردم ساکت باشندکه پس از پنج دقیقه بیدار می شود ، درست پس از پنجدقیقه بیدارشد ونشست

مجلس دوم — چشمهای بیمار را با دوانگشت بسته ومیگویم «بخوابید» فوراً درخواب سنگینی فرومیرود. «چشمهایتان را نمیتوانید بازکنید» بیمارزورمی زندکه چشم ها را بازکند ولی عوض باز شدن چشمها ابروها بالا کشیده میشوند. دستش را بلند میکنم در هوا میماند. دستش را مشت کرده و میگویم (۱) اگر می توانیدوزورتان میرسد دستتانرا بازکنید . هرچه زورمیزند موفق به بازکردن دست نمی شود . بیمار را بحال جمود کامل انداخته سرش را روی یك صندلی و پاهایش را روی صندلی دیگر میگذارم . بدنش مثل پلی بین دو صندلی در هوا معلق می ماند . دستش را بچپ و راست حرکت داده و رها میکنم مشاهده میشود که خود بخود حرکات نوسانی میکند . سرشرا حرکت تنظیم میدهم بعدا خودش همان

Illusion - ۱

حرکت را تکرار میکند.

جلسات سوم و چهارم و پنجم فقط مخصوص معالجه بود . در جلسات ششم و هفتم نیز تجربیات مختصری انجام داده و بیمار را بحال خود گذاشتیم

مجلس هشتم.- مریضه خوابیده است میخواهم او را بحالت خواب گردش بیاندازم : با دو انگشت چشمهایش را فشرده و میگویم « با این فشار خواب شما سنگین میشود ، بدن شما بکلی بی حس است » سوزن بر پوستش فرو میبرم ابداً حس نمیکند . سپس تصورات «۱» و توهمات «۲» باو تلقین میکنم : « چائی سرد می شود بردارید بخورید » بیمار دستش را درازکرده قاشق موهومی را برداشته وچائی غیر موجودی را بهم زده ودسته فنجانی‌راکه روی میز نیست،گرفته به لب برده و می نوشد .

میگویم: « چراگدائی میکنی ؟ » جواب می دهد: « چکنم فقیرم » دستش‌را درازکرده پول موهوم را در جیبش می گذارد . سپس می‌گویم : « رای مسیو کلمانسو (خطاب به بیمار) در خصوص جنگ چیست ؟ » فوراً سرش را بلند می کند و سبیل های موهوم خود را تاب داده با صدای‌مردانه می‌گوید : « هموطنان وطن در خطر است ... تا آخرین قطره‌خون ... الخ »

به مریضه تلقین صحت و شفا نموده بیدارش میکنیم . هر چه در باره این تلقینات می پرسیم اظهار بی اطلاعی میکند همه را فراموش‌کرده است !

گفتیم‌که درجات شش‌گانه مطابق با واقع نیست ، برای اثبات این مدعا از مثال زیرناگزیریم :

ماری . . . ت . . . را می خوابانیم و پس از بسته شدن چشمها فوراً حالت خواب‌گردش را تلقین می‌کنیم ، بیمار اطاعت میکند سپس بی حسی و تصورات و توهمات را تولید می‌کنیم ، پس از آن خواب سبک درجه اول یا دویم را تلقین

Illusion - ۱ Hallucination - ۲

می‌کنیم ، خوابش سبکتر میشود وبخودی خود بیدار میگردد

بهمین مناسبت است که استاد برنهیم خوابانیدن و درجات آنرا منوط بتلقین دانسته و می‌گوید « خوابانیدن با مقناطیس حیوانی حرف مفت بوده ودوعامل عمده در کار است : اولا خود معمول یعنی خوابنده وثانیا تلقین که ازطرف شخص مورد اطمینان معمول وارد میشود •

تلقین«۱» — چون‌دراین بخش کلمه تلقین رامکرراً ذکر کرده ودرآخرمقال اهمیت زیادی برای آن قائل شدیم لذا لازم است شرح مختصری در باره آن داده شود • بعقیده استاد برنهیم کلمه تلقین باید جانشین کلمات مقناطیس حیوانی و هینوتیسم بشود ، چه ، این دو عمل چیز دیگری نیستند مگرخود تلقین ، بطوری که اگر به معمولی تلقین خواب نکنند مقناطیس حیوانی وخوابانیدن بی‌اثرخواهد بود • پس باید دید تلقین چیست ؟

تلقین عبارتست ازخیال صحیح یا ناصحیحی که شخصی بشخص دیگری القا میکند وشخص ثانی آنرا بدون تنقید می‌پذیرد ومطابق آن رفتار میکند•

چنانکه ذکر شد قابلیت تلقین پذیری اشخاص بیك اندازه نیست ، اشخاص صاحب‌تمیزونقاد وتحصیل‌کرده هرگونه تلقین را قبول نمیکنند• بعضی اقلیت‌ها (کلیمی ها ، ارامنه وغیره) که شرایط اجتماعی آنها را به تلاش و مبارزه ونیرنك (با اشکال مختلف) درمقابل اکثریتها واداشته است اغلب دیر باور وکند تلقین می‌باشند• اغلب اکثریتها (هندی ، ایرانی وغیره) زودباوراند

ژنو — ۱۹۲۰

---

۱ — Suggestion

بخش پنجم

فروید «۱» وروان شناسی او

اصول ابداعی فروید در روانشناسی (بحث و تحقیق درحقایق و اسرار روان که نتیجه آن پی بردن بکنه ضمیر و آثار روحی انسانست) چنانکه رسم بشر بوده و خواهد بود در ابتدا به تمسخر، تحقیر، بدگوئی وحتی به ناسزا برخورد، چنانکه یکی ازمجلات کاتولیك وخیلی مؤدب آلمانی آنرا روان شناسی مستراح«۲» نامید «۳» ۰گرچه دربادی امر مخالفین زیادی دربرابر فروید صف آرائی میکردند

---

۱ - Freud

۲ -- Klosetpsychologie

۳ ـ معروفست که درقرن هفدهم گالیکه مجبور شد درحضور دادگاه مذهبی از کفریکه گفته بود «حرکت زمین» توبه وتبری کند

در اواخر قرن هیجدهم ژوفروا Jouffroy نامی در فرانسه کشتی آتشی اختراع کرد واز دانشمندان وبزرگان قوم خواستار شدکه ازکشتی او دیدن کنند گوش ها کر شدند ۰ مردم اسم بیچاره مخترع را « ژوفروا تلمبه »گذاشته مسخره اش کردند۰

در اوایل قرن نوزدهم فولتون Fulton نامی یك کشتی بخاری ساخت هیئت دولت وفرهنگستان سرعت سیر آن را دررودخانه سن تماشا نمودند و فردای همان روز وجود چنین کشتی را فراموش کردند فقط درجزیره سنت هلن کشتی نامبرده اسباب تاسف ناپلئون بود و میگفت اگر به اختراع فولتون اهمیت می دادم حالا اینجا نبودم ۰

گالوانی معروف روزی قورباغه های کشته و پوست کنده را بسیمی کشیده و از پنجره آویزان کرده بود (می بایست از آنها برای زنش که بیمار بودآش بپزد) تصادفا پس از۲٤ ساعت کاردیکه دردست داشت به سیم نامبرده خورد قورباغه ها متشنج شدند ۰

پس از تجربه‌های متعدد ومطالعه فلزات مختلف و اطمینان از نتیجه گالوانی گزارش مبسوطی راجع باین موضوع بفرهنگستان تقدیم کرد ۰ رئیس فرهنگستان از علم و پشتکار گالوانی ستایش کرد و راجع باین موضوع گفت : (مسیو گالوانی

ولی از آنجائی که حقایق، هرچندروزی درپس‌پرده‌اوهام مخفی بماند، بالاخره‌بصورت بارزتری ، روزی ، جلوه خواهد کرد .

پس ازچندی یکعده دانشمندان عاری ازحس تقلید ، بکنه روانشناسی‌جدید پی بردند و در مقابل مخالفین فروید که او را مردی سبك مغز معرفی میکردند ایستادگی نمودند و مبانی فلسفه‌فروید را هم وزن وهم پایه فلسفه داروین‌تشخیص داده و میگفتند : روزی میرسد که روان شناسی مانند تاریخ که بدو دوره قبل از

بیماری خانمتان اسباب خستگی شما شده بهتر است کمی استراحت کنید) . یعنی دیوانه شده اید . مردم ایتالیا و دیگران اسم بیچاره کاشف الکتریسیته را «معلم رقص قورباغه‌ها» گذاشتند .

رئیس فرهنگستان فرانسه مخترع چراغ گاز را گفت : «شخص هستید فعال و در علم شما گفتگوئی نیست ولی بدانید و فراموش مکنید که چراغ بی‌فتیله روشن نمی شود

رئیس فرهنگستان با دلائل هندسی بمخترع راه آهن ثابت کرد که یك چرخ آهنین روی یك‌خط آهنی لیز میخورد و پیش نمیرود

نماینده ادیسون که گرامافون را درحضور فرهنگستان فرانسه نمایش داد رئیس فرهنگستان یخه اش را گرفته گفت فرهنگستان مسخره یك حقه باز (شکم‌گوی) Ventriloque نمی‌شود.

در ایران نیز گفتند که صدا عرض است چگونه ممکن است که عرض به جوهر علاقه پیدا بکند .

موضوع پاستور از همه اینها شرم آور تر بود . در مقابل کشف بآن عظمت دانشمندان روی خوشی نشان نمی دادند ، روزنامه ها رقص میکرب ها را کاریکاتور می کردند . مردم عوام نیز تصنیف های هجوآمیزساخته بودند وبچه هایشان درکوچه وبازار میخواندند . اما پاستور وشاگردانش برای همین مردم ناسپاس واکسن ضدهاری، واکسن‌سیاه زخم ، سرم دیفتری ، سرم سیاه زخم سرم ضد سم مار و غیره‌می‌ساختند

فروید یکی ازمتفکرین ومبتکرین بزرگ نیز نبایستی ازاین پذیرائی هایی بهره بماند

مسیح وبعد از آن تقسیم شده بدو دوره پیش ازفروید وبعد از فروید تقسیم شود

اکنون دیگر ورق برگشته وشوخی وتحقیر ازبین رفته و عموم دانشمندان اعتراف دارندکه تنها اصولی‌که بتوان بوسیله آن کاوشهائی در عملیات روحیه و اختلال آن انجام داد همانا فلسفه فروید است و بس و با اصول قدیم نمی شود دراین راه قدمی برداشت وبه کنه قضایای پیچیده ومبهم روحی‌پی‌برد. مثلا برای‌چه فلان مادر مهربان‌که زن شریف و پاکی است از ترس اینکه ممکن است بچه های خود را مسموم ویا با دست خود خفه کند در وحشت واضطراب دائم بسر میبرد؟ آن میل قوی‌که فلان بیمار روانی را وا میداردکه خانه خود یا دیگران را آتش بزند چیست ؟ چرا فلان شخص فهمیده کامل‌العیار همینکه دستش عرق میکندحس نجاست دراو پیدا می شود و با علم به پاکی آن مجبوراً آن عضو را تطهیر میکند؟ دلیل اینکه اغلب زنها وسواس دارند چیست ؟ اینهمه علائم جورواجور وگوناگون هیستری ازکجا ریشه می‌گیرند؟ سبب دروغگوئی بی فایده، وبی جهت و دزدیهای مرضی چه میباشد؟ فراموشکاری‌ها وتسلط بعضی افکار ازچه بابت است ؟ جناس‌بافی لطیفه‌گوئی ، معما ، لغز ، سجع وبازی باکلمات «۱» چه معنی دارد ؟

تصوف درویش‌مسلکی،کیشها ، مسلك های سیاسی ویا مذهبی‌دوتیرگی‌وغیره از کجاپیدا می شوند ؟

کدام مرضی یك شخص‌کم سواد را که از فارسی نوشتن عاجز است وادار میکندکه بعربی مغلوکی‌کتاب بی معنی بنویسد و ادعای بزرگی داشته باشد ، زن نگیرد ومجرد زندگی نماید .

چرا یك جوان گردن ستبر وکامل الخلقه از زن ها روگردان و حتی متنفر است ؟ از چه جهت علی اصغر قاتل طالب مرد ها بود و برای چه آنها را میکشت ؟ کدام احساسی سبب شده‌که یکی از شاگردان از فلان استاد بدش میآید

Calambour - ۱

و غیره و غیره

گفتیم روان شناسی معمولی جوابی در مقابل این سئوالات ندارد و بکلی ساکت میماند در صورتی که اصول فروید مخصوصاً متوجه این گونه مطالب بغرنج میباشد اینست که پزشکان ، بزه شناسان ومخصوصا مورخین این اصول روانشناسی را وسیله تحقیق وبررسی نکات دقیق وحساس رشته تخصصی خود قرارداده‌اند

باید اقرارکرد که فروید برای رسیدن بمقصود دراین جنگل انبوه احساسات وجنجال افکار، جاده ای کوبیده وراهی بازکرده است ، شاهراهی که جوینده را تا اندازه ای بمقصد نزدیك میکند ومخصوصا فرضیه ای آورده که بوسیله آن میتوان مشخصات هریك ازسئوالات وافکارنامبرده بالارا یادداشت‌نمودوبهمدیگر نزدیك کرد وبلکه باهم تلفیق نمود وسپس آنهارا مرتب کرد وبالاخره علت‌اصلی‌وعامل قطعی آن را معین و روشن ساخت. با این مقدمه‌میتوان برای اینگونه عوارض فکری‌قواعد وقوانین ثابتی قائل شد. قواعد و قوانینی که از مشاهدات بالینی بدست می آید نه از روی تصورات وخیال

درمرحله اول هرکسی (عجول یاصبور، تندرویا محافظه کار) ازمطالعه فرضیه های فروید تکانی میخورد و نمی تواند ازتبسم خود داری کند . علی الخصوص که این فرضیه ها اساس عمده بیماری یا عوارض عصبی وحتی تمایلات زندگی ما را در انحراف واختلال غریزه تناسلی میجوید ولی اهمیت این فرضیه ها در این است که درعهد مطالعات بالینی دقیق و وارسی کامل بیمار قدم بدنیای علم گذاشته است . با وجود این، نخستین سخنرانی فروید درانجمن پزشکی وین با سردی و بی‌اعتنائی تلقی شد ومتدرجاً همه از او روگردان شدند وهیچکس بشنیدن‌حرف های‌حسابی واساسی این متفکر بزرك حاضر نگردید .

طبیعت بشر این است که چون محفوظاتی از دانش و افکار درگوشه و کنار گنجینه مغز خودگردآورد وانبار نمود تا ممکن است حاضر نمیشود اندوخته‌های

ارزش دار خود را با جنس مشکوك دیگر معاوضه نماید • بنابراین روان شناسان وجنون شناسان معاصر فروید عملیات روانی را همانطوری‌که از قدیم یادگارمانده بود مطالعه وتوجیه‌کرده وبرای پیشینیان حاشیه می نوشتند وهرگز بفکرشان‌خطور نمیکرد که درفعالیت (یعنی جنبش یا دینامیك) روانی تعمقی نمایند• چنانکه‌گفتیم علماء اطریشی (هموطنان فروید) سردی و بی اعتنائی توهین آمیزی در بازه افکار فروید ازخود نشان دادند • در آلمان نیز فرضیه هایش را روان شناسی مستراح نـامیدند. درمقابل این شکست های پیاپی تمام امید فروید متوجه فرانسه بود و فروید‌که‌شـاگرد شارکو «۱» فرانسوی (۱۸۸۵ـ ۱۸۸۶) وبرنهیم «۲» (اهل‌نانسی) میبود بایستی این توقع را داشته باشد ولی ازفرانسه هم‌خبری نشد وفقط معدودی ازقبیل دکتررژیس «۳» ودکتر هنارد «۴» در۱۹۱٤ ومخصوصا روان شناس معروف ریبو «۵» با وجودکبرسن درپذیرفتن اصول فروید بر شاگردانش سبقت جست

نویسنده مشهور پل بورژه «۶» در ۱۹۱۸ از ابتکارات عمیق جنون شناس جدید ونبوغ آن ستایش نموده و میگوید « روح مابمجمع الجزایری ماندکه تارك آنها درسطح آب دیده میشوددر صورتی‌که در زیر این تپه های‌کوچك ظاهری ، درمها وکوههائی وجود داردکه‌جوینده باهوش ازمطالعه سنك وخاك این تپه ها به ساختمان آن قسمت هائیکه درزیر امواج نهان است پی میبرد همینطور هم افکار واحساسات‌ما روی زمینه واساس روحی‌ای قرارگرفته‌که ساختمان‌وطبقات‌آن برای دیگران وحتی برای خود ما ازاسرار محسوب میشود•

عقاید فروید درسویس به ویژه درژنو طرفداران زیادی پیداکرد واشخاصی که ابتدا سرتسلیم فرود آوردند فلورنوا «۷» وکلاپارد «۸» بودند زیرا عقاید این دو مؤلف با عقاید فروید مطابقت میکرد ، مخصوصا کلاپارد که کتاب معروفش

---

۱ - Charcot ۲ - Bernheim ۳ - Dr. Regis ٤ - Dr. Hesnard
۵ - Ribot ۶ - Paul Bourget ۷ - Flournoy ۸ - Claparède

موسوم به « از هندوستان بستاره مریخ «۱» در سال ۱۹۰۰ ششماه پیش از کتاب فروید راجع به تعبیر خوابها «۲» منتشر گردید.

پس ازآن عده دیگری از قبیل فورل «۳» وبودوون «۴» و دوسوسور «۵» وغیره اصول فروید را تعقیب کرده وبا نشر کتب ومقالات آنرا تبلیغ نمودند

درزوریخ بلویلر «۶» زیونك «۷» عقاید استاد وینه را با طرز دیگری (یعنی با اختلاف مختصر) پیروی کرده به وسعت آن افزودند.

درسال ۱۹۲۰ که نگارنده افتخار معاونت پرفسور «وبر» «۸» استاد بیماری های روانی دانشگاه ژنو را داشتم شاهد جریان ترقی اصول فروید بودم و این موضوع را زیر نظر استاد نامبرده تلمذ وتعقیب میکردم . د آن موقع فلسفه‌فروید نه تنها درمجامع علمی دنیا انتشار داشت بلکه بسالن های ادبی وهنرهای زیبا هم رسوخ یافته بود وهر طبقه ازاشخاص میل‌داشتند از فلسفه‌جدیدکه شکل معما بخود گرفته بود سردر بیاورند .

مقصود ما ازاین بخش جلب نظر پزشکان وروان شناسان نیست بلکه قصد داریم بابیان ساده‌ای علاقه مندان را باعقاید فروید آشنا بسازیم .

پیش ازشروع باصل موضوع‌لازم است توضیحاتی درباره اصطلاحاتیکه‌انتخاب نموده ایم داده شود

۱ - خواستی - در مقابل کلمه آلمانی Bewust که خود فروید آنرا استعمال کرده ، عبارت است ازعملیات روانی که معمولا آنرا وجدان ،قوه ممیزه یا ارادی و غیره گویند وبه فرانسه (باکلمه‌مبهم) Conscience (هشیاری)مینامند. واژه خواستی که در فرهنك های فارسی موجود است کلمه روشنتر و مطابق با اصطلاح خود استاداست.

۱- Des Indes à la planète Mars ۲- Traumdeutungen ۳- Forel
۴- Baudouin ۵- R. de Saussure ۶- Bleuler ۷- Yung ۸- Weber

۲ ـ نخواستی ـ در مقابل کلمه آلمانی Unbewust و کلمه فرانسه Inconscient عبارتست از عملیات روحی بصورت بیخبری و بیخودی

۳ ـ پیش‌خواستی — در مقابل کلمه آلمانی Vorbewust و کلمه فرانسه Préconscient

٤ ـ روان‌شکافی ـ در مقابل کلمه Psychanalyse که معنای لغوی آن تجزیه وتحلیل روان میباشد ۰ این اصطلاحرا از موشکافی استفاده کردیم

۵ ـ جنبش‌روان ـ درمقابل کلمه Psychodynamisme که عبارتست از حال حرکت روان وانجام وظیفه آن

٦ ـ مشکل ـ درمقابل کلمه Complexus بمعنی‌پیچیده ـ معما ـ مغلق ـ درهم گره ـ عقده دل و غیره انتخاب کردیم این کلمه در مقابل کمپلکس تاسی بخواجه حافظ است:

مشکل خویش بر پیر مغان بردم دوش

کو بتائید ازل حل معما می‌کرد

مشکلی دارم ز دانشمند مجلس باز پرس

توبه فرمایان چرا خود توبه کمتر می‌کنند

مشکل عشق نه دز حوصله دانش ماست

حل این نکته بدین فکر خطا نتوان کرد

درمجلات وروزنامه‌ها می نویسند : مشکل سیاسی یا مشکل‌جدیدی درفلان مملکت پیش آمده است الخ

۷ ـ رانش ـ بروزن دانش بمعنی‌راندن است(رجوع شود بفرهنگهای‌فارسی) درزبان فرانسه Refoulement و بآلمانی Verdrangungen (جابجاکردن) که استاد آنرا بکار برده است

۸ ـ تجلی یا بر افراشتگی ـ در مقابل Sublimation انتخاب شده‌است،

درشیمی آنرا بکلمه تصعید ترجمه میکنند ،کلمه سوبلیمه Sublimé نیز بهمین مناسبت است که بوسیله عمل تصعید یعنی بحالت بخار درآوردن و بعدا بحال گرد فرونشستن بدست می آید.

تعریف روان شکافی — روان شکافی عبارتست از معاینه روان زیرین بوسیله تجزیه و تحلیل با روش خاصی و معالجه بیماران روانی با اصول نامبرده (یعنی اصول روان شکافی)

اصول فروید عملیات روانی را نتیجه علل ثابت و قاطعی دانسته ومیخواهد علت پاره ای از آنها را مانند خواب دیدن . فراموشی . هذیان و غیره بوسیله تجزیه و تحلیل مخصوص (روان شکافی) پیدا نماید. درصورتیکه قبل از فروید اعمال نامبرده را بی علت و بی دلیل دانسته وتصادفی فرض میکردند

روان شکافی میکوشد که اغلب مصنوعات فکر انسانی ازقبیل صنایع ، علم ، فلسفه ،کیش ، مسلك وغیره و حتی تمایلات روزانه و آرزوها و آمال انسانی را توجیه بکند و سبب اصلی آنها راکشف نماید.

پس ازاین تعریف نارسا ازروان شکافی توضیحاتی چند راجع به نظر به فروید درخصوص ماشین روانی وطرز کارآن میدهیم .

جنبش روانی ـ فروید اصول روان شناسی راکه عبارت ازمطالعه روحی از قبیل احساسات، ملکه ، تداعی معانی ، حافظه و غیره می باشد کنار میگذارد و کیفیات روانی را مثل یك موضوع مادی تلقی میکند. درنظر فروید موضوع نامبرده یك منظومه یا دستگاهی (سیستم) است که ازقوای اولیه (موافق ومخالف) وازاجزاء معین وحاصل ترکیب آنها تشکیل شده است .

تمام استعارات و اصطلاحاتی راکه فروید برای بیان روان شناسی خود بکارمیبرد از اصطلاحات علوم طبیعی و مکانیکی گرفته است و بدین مناسبت شاگردان فروید کلمه جنبش روانی را انتخاب ومعمول کرده اند.

فروید میگوید (هرچندکه پیش ازفروید عده ای نیز عقیده داشته اند)که محرك اغلب اعمال روحی ، نخواستی میباشد واعمال وافکار روشن ما را همین قوا ومحرکین غیر ارادی یعنی نخواستی اداره میکنند (هرچندکه آنها را با دقت‌واراده واز روی تفکر انجام داده باشیم) اما چه اراده‌کردنی ؟ پوشیده ! پیچیده !پنهانی!... که از وجودش روح ما بی خبر است بعینه مثل نوشته بی امضائی که نویسنده اش ناشناس است ولی اثرش آشکار !

بعقیده استاد وینه‌ای جنبش روان نخواستی مقدمه تهیه وتعبیه روان‌خواستی میباشد حال باید فهمید که این جنب وجوش چگونه انجام میگیرد که خود شخص از وجود چنین عاملی بی خبر است ولی یك چیز را می داند که بارها اتفاق‌افتاده وتجربه ثابت‌کرده است : بسا کارهاکه مخالف طبعش‌بوده و نمی خواسته انجام دهد باوجود این برخلاف‌میل خودش انجام داده‌است، تا جائی‌که میگوید : دندهام نرم شود من که‌نمیخواستم این‌کاررابکنم‌ولی‌یك روز بیدار شدم دیدم سندبدبختی‌خودرا را با دست خودم امضاءکرده ام • برعکس وقتی‌که حکم‌خوشبختی خود را امضاء کرده باشد از شانس خود شکرگزار است • حال اگر طبق این قضیه یك موضوع بیماری پیش آید خود بیمار ازوجود عامل آن بی اطلاع است ، پزشك هم از خود بیمار بی اطلاع تر میباشد•

پس چاره چیست ؟ وچگونه میتوان این عامل را شناخت ؟ نبوغ فروید به کمینگاه آن پی برده ومیگوید • تنها موقعی‌که میتوان بوجود آن پی برد وقتی است که‌نخواستی، آشکارا ، نفوذ خود را روی خواستی اعمال می‌کند یعنی درحال رؤیا ووجود اختلال مشاعر

دراین مورد فروید غلوکرده وفکر میکندکه قسمت عمدهٔ اعمال دقیق فکر بشر (اراده ، تصمیم ، اقدام وغیره) پیش از رسیدن باستانه خواستی انجام میگیرد و در ایجاد اعمال نام برده صور مختلف یادگار های احساسات ، تجربیات

روزانه ، حافظه ، تأثرات روحی و قوای محرکه (از هر قبیل که باشند) دخیل هستند. تمام این محتویات روحی که از گهواره تا امروز در قسمت نخواستی مغز ما متدرجا انبار شده اند نیروی تاثیر خودرا ازدست نداده ودائماً باتمام قدرت قسمت خواستی روان ما را اداره میکنند.

☆(مراحل روانی و بازرسی (سانسور)☆

قسمت نخواستی روان را می توان بدوسیستم تقسیم کرد .

۱ — عناصر بیشماری که طبعاً تبدیل بخواستی نمیکردند مانند تمام عواملی که از قدیم درروان جایگیر شده اند ازقبیل قوائی که اندیشه و اعمال ما را اداره میکنند. ارنهای روحی ، کار هائی که بفطرت وغریزه وجبلت (یا فراست حیوانی) نسبت داده میشود وبالاخره تعلیم و تربیت

۲ — عناصر معدودی که می توانند آثار و اعمال خواستی را زیر نفوذ خود قرار بدهند.

این قسمت که میان سیستم نخستین ومرحله خواستی قراردارد ازعناصری تشکیل شده که برای روان شناس ارزش زیادی دارند ومورد استفاده قرار میگیرند ومیتوان آنرا مرزبین نخواستی وخواستی دانست وفروید آنرا پیشخواستی نامیده است. ازاین قبیل هستند: خیالات واهی، پریشان حواسی، الهام ، رویا ، وغیره که ، درنظرفروید وسیله افشاء محفوظات ذهنی ، یا یکنوع قاصد ضمیر و یا انعکاسات و تراوشات نخواستی بخارج میباشند ؛ این همان حالت بیخودی حافظ است که در آن راز نتوان نهفت .

باید دانست که عناصر نامبرده بر دو نوعند : قسمتی مشروع و طبق تعلیم و تربیت واخلاق جاری جامعه است . قسمت دیگر، برعکس، افکاری هستند که طبق تعلیم وتربیت واخلاق جاری جامعه نه تنها بموقع اجراگذاشتن آنها شایسته نیست بلکه

تصورشان هم در نظر ما زشت و نا پسند است • عناصر دسته دوم به آسانی و بی ممانعت نمی توانند وارد مرحله خواستی گردند زیرا که عناصر تعلیم وتربیت مانع ورادع آنها هستند ومانند یك بازرس وظیفه شناس آنها‌را عقب میزنند و از مقام خواستی میرانند و دورمیکنند • این است که این عناصر برای رسیدن به مرحله خواستی شکل خود را عوض می‌کنند و قیافه دیگری بخود می‌گیرند، قیافه ای که شناختن آن آسان نیست و در نتیجه همین تغییر قیافه بحرانی در روحیه تولید می گردد•

نظر بمراتب‌فوق، در موقع خواب، بین خواستی و نخواستی میتوان فاصله ای قائل شد که در آن فاصله عناصر روانی نمی توانند بی تغییر قیافه خود را به مرحله خواستی برسانند •

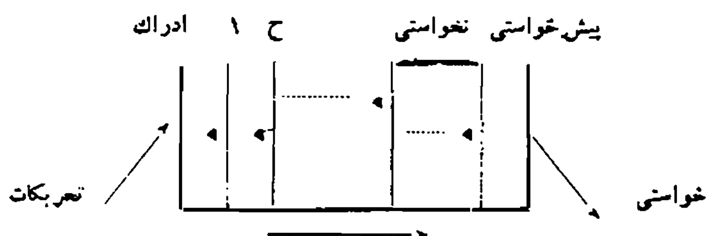
در حال بیداری نیز فاصله نام رده وجود دارد و مخصوصاً در اثر تعلیم و تربیت دقیق تر و قوی تر می شود وعناصرروانی را طوری زیر بررسی و بازرسی قرار می دهندکه تغییرقیافه غیرممکن باشد. این مرحله تفتیش را سانسور یا بازرسی نام داده اند •

٭(طرح روانی فروید)٭

پس از این مقدمه ها می توانیم نقشه روانی فروید را مجسم سازیم • گفتیم که عناصرساختمان روانی درنظرفروید ازدستگاههای (سیستم‌های)مخصوص‌تشکیل شده اندکه اگر بخواهند به مرحله اصلی (خواستی) برسند باید مراحلی را در جهت معینی طی نمایند • تحریکات وارده باین دستگاه (که می توان آنرا به قوس انعکاس عصبی تشبیه کرد) ابتدا بمرکز ادراك میرسند وسپس ازآنجا بمراکز محرك روحی«۱» (روان‌تکان) میروند

---

۱ - Psychomoteur



مقصود ازعلائم ه (همداد — سیستم) درطرح فروید دستگاههای نخواستی می باشند که قسمت‌عمده نقشه را دربخش نخواستی اشغال میکنند وبالاخره منتهی به پیشخواستی میگردند ٠

مرحله پیشخواستی (که می تواند تبدیل بخواستی گردد) تحت اداره و رسیدگی سانسور (بازرسی) کار میکند بطوری‌که مرحله سانسور مثل پرده‌ای در سرراه بین‌پیشخواستی‌وخواستی قراردارد

هریك ازتحریکات وارده برقسمت حساس (ادراك) نشانه هائی (ه) درحافظه می‌گذارد ٠ سیستم های حافظه نامبرده بر دونوعند ٠ بعضی نزدیك بمرحلهٔادراك اند مثل ه ا که تاثرات و تحریکات و اردہ را ثبت نمیکنند و مدام حاضر بدریافت تأثرات دیگرمیباشند ٠ برخی‌که در ردیف ه ح (همداد حافظه) اندو دور ترقرار دارند ونقوش تأثراتوتحریکات را تعبیه وبه محفوظات تبدیل مینمایند٠

سیستم های ادراك وحافظه نسبت به تاریخ ورودشان نظم ثابت و مشخصی با هم دارند ٠

تمام سیستم‌ها مشترکا درنخواستی محفوظ می باشند وقتی‌که تأثر یاتحریکی وارد ادراك شد باید ازهمان راهی‌که سیستم های سابق‌پیموده اند طی‌طریق‌بنمایند واگر باسیستم های‌سر راه‌که عبارت ازمحفوظات (یا معانی) میباشند تماس حاصل

کنند قضیه روانی معروف به تداعی معانی ایجاد میگردد • حال اگر این تحریک بخواستی پایان یابد طبعاً درطول راه تحت تأثیر سیستم هاقرار می گیرد وبخصوصاً اثر آنهائی که قدیمتر ثبت شده اند (یعنی آنهائی از سیستم های نخواستی که به مرحله پیش خواستی نزدیك تر هستند) و عبارتند از یادگاری های طفولیت موثرتر می باشند •

درحدود سی سال داشتم که شبی خواب دیدم پدرم دراطاق مجاور خوابیده و دری که اطاق مرا باطاق او وصل میکرد بازمانده ومنکه سیزده یا چهارده ساله هستم با ساعت شماطه داری و میروم • کلید زنك آنرا آهسته کوك میکنم و ازترس اینکه زنك بصدا درآیدگیره آنرا محکم روی چکش زنك فشارمیدهم• در اثر زیادی فشار ، ساعت از دستم دررفت وبزمین خوردگیره هم دررفت چکش آزاد شد وصدای زنك بلندگردید با وحشت بیدار شدم دیدم ساعت شش است

نتیجه . صدای زنك بوسیله شنوائی بمرکز ادراك رسیده و با سرعت فوق العاده ای از وسط سیستم ها بطرف خواستی راه میافتد دربین راه به سیستم هائی که اززمان کودکی حاکی ازسبکی خواب پدر ومیل بدست زدن بساعت ، احترام باستراحت پدر در اثر تعلیم و تربیت ویا ازترس تنبیه وغیره تصادف میکند • صدای نامبرده همراه سیستم های محفوظات زمان کودکی وارد درمرحله خواستی میشود وبیدارم می کند و درفاصله تقریبا یك عشر ثانیه رویای بالابلندی برایم نمایش میدهد

سیستم هائی که نزدیك پیش خواستی قراردارند دراثراراده ازتیرگی هواجس و تخیلات در بیداری ، و رویاء در موقع خواب با وجود سانسور ، بیرون میآیند و بمقام خواستی وارد میگردند همین سیستم ها با شرایط مخصوصی می توانند در رفتار وگفتار ما موثر باشند•

مشکل «۱»

قوای روانی که باسم مشکل میناميم عموما نخواستی هستند وجریان روحی ما را اداره میکنند.

هر مشکلی ازسه عنصر تشکیل شده است.

۱ — از معانی یا صوری که مولود حواس می باشند ، یعنی ازعناصرتصوری ویا تفکری که بوسیله حواس پیدا شده اند.

۲ — ازنیرو وعناصریکه آن صور ومعانیرا بطرف عمل سوق میدهد.

۳ — ازعناصر تمایلی (احساساتی) که زور وشدت آنها بتواند عناصر اول و دوم را بکاربیاندازند .

مثال ۱

۱ – حافظ ، در اوان کودکی ، شنیده بود که توبه فرمایان درستکارند

۲ - اگر بعداً هم میدید که آنها درستکارند مشکلی تولید نمیشد

۳ – وحافظ ازجان ودل توبه میکرد

ولی :

۱ – حافظ دید ، یا ،فهمید که توبه‌فرمایان چون بخلوت میروند آن کاردیگرمی کنند.

۲ – آیا آنچه شنیده بود صحیح است یا اینکه می بیند؟ و لذا مشکلی پیش آمده ! آیا ساکت بنشیند و یا مشکل خود را حل نماید؟

۳ – حافظ حقیقت پرست است ولذا حل مشکلش را از دانشمندمجلس میخواهد

مثال ۲

۱ – فرهاد پنج ساله باشیرین هفت ساله‌همبازی‌هستند . بزرگترها بفرهاد گفته‌اند وقتی که بزرك شدی شیرین زن تو خواهد شد.فرهاد ازاین حرف خوشش آمده‌است

۲ – شیرین در شانزده‌سالگی زن یکنفر تاجرشد و ازاین عروسی برای فرهاد مشکلی ایجاد گردید.

۳ – فرهاد بسن کمال رسید با وجود ثروت واملاك زیاد داخل حزب دست چپ شد ودشمن سرسخت سرمایه دار مخصوصا تجار گردید

---

۱ – Complexus

این عناصر دراداره‌کردن زندگی روحی ما اثرات قوی دارند زیرا نیروی روحی ما از احساسات و تمایلات سرچشمه میگیرند•

اثرنیروی نامبرده مثل تمام قوا (خواه راکد وخواه درحرکت)بسته بکمی وزیادی‌آن می باشد • نزد اشخاصی‌که روحیه موزون دارند مشکل‌ها اثر آشکا ی ندارند ولی اگر یك عامل موثرخارجی به‌آنها‌کمك‌نماید مشکلها بحرکت‌می‌آیند و امواج عملیات روانی را زیر اداره خود قرار میدهند • حال اگر عامل خارجی نامبرده خیلی‌قوی باشدممکن است چنان ضربه ای باحساسات واردکندکه نتیجه آن انواع بیماریهای روحی وگاهی جسمی بشود•

روان شکافی بیماران‌ثابت‌کرده است‌که‌حوادث مهمی‌که موجب تولیدمشکل های قوی شده اند آنهائی هستند که در اوان‌کودکی و زمان نمو بدن و روحیه پیش آمده اند و مکتب فروید این حوادث را یادگار های علایق و یا تمایلات طفولیت نامیده وه‌یگوید : همین خاطرات است‌که احساسات و هیجانات و ذوق و اخلاق وشخصیت‌رادربچه تولید می‌کنند وگاهی نیز سبب بیماری های‌عصبی در هنگام بلوغ می‌گردند

پس مهمترین وظیفه روان شکافی عبارتست از جستن مشکلهای اساسی‌که منبع وموجب حرکت روانی هستند •

گرچه مشکلها بیشمارند ولی شناختن پاره ای از آنها،که‌بآسانی‌واردمرحله خواستی می شوند، اشکالی ندارندوبوسیله همین مشکلها می توان بچگونگی و شخصیت مردم پی برد •

ازاین قبیل هستند• عشق تناسلی ، محبت‌مادری ، علاقه اولاد ، حفظ وجود، جاه طلبی ، ثروت طلبی، حرص ، خست ، مشکل های مذهبی و سیاسی و غیره‌که همه ازتمایلات وشهوات معمولی و فعالیت های عادی سرچشمه میگیرند

بعضی ازاین مشکلها جسته‌گریخته در لابلای هذیان دیوانگان و پرت‌گوئی

اشخاص عصبانی آشکار میشوند مثل تمایلات مرضی «۱» وچیرگی افکار «۲» وهذیان های بینائی ، شنوائی ، چشائی وغیره ، مانیای بزرگی (برای خود شخصیت بزرگی قائل شدن) «۳» ، هذیان شکنجه «۴» تصوف ، خودکشی ، وسواس ها وشك ها ازهر قبیل ، مالیخولیا وغیره

اگر در مشکلها تحقیق وتأمل کنیم همواره منتهی به حس تناسلی میگردند ولی چنان قیافه های حق بجانبی دارند که جرأت سوء ظن را ازجوینده دقیق سلب میکنند• مانند تمایلات گوناگون (به اسب ـ گل وغیره) ، آرزوهای دیرین ، انحراف های تناسلی ، حتی قصه های گل وبلبل و پروانه وشمع که انحراف های عشق طبیعی را چنان زیر ماسك قشنگی در می آورند که نه تنها سانسوررا فریفته بلکه دنیائی رامسخره کرده است و تاکنون کسی جرات نکرده یا اینکه اصلا به فکرش نرسیده است ـ سؤال کند :

باباجان، بابلبل چرا مادموازل بلبل را گذاشته وعاشق گل گشته است؛ اگرچنین مسئله ای حقیقت داشت نسل بلبل از بین میرفت • قصه پروانه و شمع و انگبین بارزترین نمونه تغییر قیافه بصورت شکنجه میباشد•

در نظریه فروید مشکل تناسلی انگیزه اساسی فعالیت روحی می باشد و گاهی نیز قدم فرا تر نهاده و غریزه تناسلی را محور تمام فعالیت های عشقی وعلاقه میداند • بعضی از شاگردان فروید غلوکرده حس تناسلی را اولین حرکت روحی ویا بعبارت دیگر سرچشمه تمام نیروهای روانی میدانند

رانش «۵»

وقتیکه فکر یا خاطره ای مزاحم ما است و معذبمان میدارد سعی میکنیم

---

۱ – Jnclinations morbides ۲ – Idées obsédantes

۳ – Manie de grandeur ٤ – Délire de persécussion

۵ – بفرانسه Refoulement بآلمانی Verdrangungen جابجا نمودن

آنرا از خیال خود دور کنیم یعنی آنرا برانیم و آرزو مندیم که هرگز آنرا در میدان افکارخود نیابیم این قضیه خیلی ساده وپیش پا افتاده است، چه هرکس دچار آن شده ودر زندگی خود افکار نامطبوع ، مناظر زننده و تنفر آور، یادگارهای حزن آور وغم انگیز ، تمایلات خلاف اخلاق و افکارکفر آمیز را بار ها ازمخیله خود رانده وبر شیطان لعنت کرده است ، ولی پیش از فروید هیچیك ازروانشناسان متوجه این مسئله ساده نشده اند وترتیب بکارافتادن یوظیفه آنرا مطالعه نکرده و عواقبش را درنظر نگرفته اند •

تاثیر افکار رانده شده

افکاررانده شده همینکه واردمرحلهنخواستنی گشتند،ودرآنجازندانی شدند ، تحت فشار قرار میگیرند ولی با وجود همه اینها افکار مزبور در رفتار وگفتار و تصمیم ما موثر می باشند •

ژان ژاك روسو«۱» درگردش ششم مینویسدکه بعادت عجیبی مبتلا شده‌بود یعنی هروقت سرخیابان «مهودی»میرسید بی اراده راه خودراکج میکرد وراه‌دیگری پیش‌میگرفت تا اینکه ازاین‌حرکت بی‌موضوع درشگفت‌شدوخواست‌سبب آنرا پیدا کند و میگوید: فهمیدم ؛ بالاخره با تفکر کشف کردم ؛ زیرا تا آن وقت هیچیك ازاین عوالم بدین روشنی در فکرمن پیدا نشده بود ؛ »گویاگدای مفلوکی در آن خیابان با صدای جانگذاری‌گوش عابرین را رنجه میداشته است و این صدا روسو را ازآن راه فراری ساخته بود •

پس از کشف این موضوع میگوید : « ما هرگز حرکات بیخودی‌که نتوانیم علت آنها را در دل خود بیابیم نداریم ولی راه جستن آنها را باید دانست •حال اگر بجای دل مرحله نخواستنی بگذاریم از گردشگاه روسو خارج شده و قدم در

---

۱. Jean Jacque Rousseau

حریم روان شکافی نهاده ایم•

مثل معروف فرانسه (یادگار پاسکال «۱») یادم آمد: « دل برای خودتعقلاتی دارد که عقل از آن خبر ندارد• »

حریم عشق را درگه بسی بالاتر ازعقل است•

فکر رانده شده همواره مایل بخلاصی اززندان نخواستی و رسیدن بمرحله خواستی میباشدودر صورت عدم موفقیت به فراربشکل بیماری متظاهرخواهدگشت. ولی این بیماری که همان فکر رانده میباشد چنان تغییر قیافه پیدا کرده که شناختن آن برای خواستی ازمحالات گردیده است •

هرکس درزندگی خود مرتکب اعمالی گشته که محکمه و جدان برخلاف آنها رای داده است •

خاطره این گذشته های جبران ناپذیر ، وجدانمانرا معذب میدارد و لذا آنها را دائما از ضمیر خود با زور اراده و فشار روحی پس میزنیم و میرانیم ولی آنها دست بردار نیستند . حال اگر این اعمال خلاف خودرا نزدکسی اقرارنکرده وباصطلاح عقده ازدل نگشائیم ناراحت و معذب خواهیم بود ولی پس از افشاء آن یکنوع سبکی وراحتی درخود حس خواهیم کرد. واز این رو است که بعضی از قاتل ها اقرارکردن واعدام شدن را برکتمان جنایت وعذاب روحی ترجیح میدهند •

مرا دردیست اندر دل اگرگویم زبان سوزد

اگر پنهان کنم ترسم که مغز استخوان سوزد

اغلب اوقات درد دل خود را بهمدردی گفتن باری ازدوی دل برمیدارد •

چنانکه شاعربیچاره هم ازبسکه اهل دردی درروزگار پیدا نمیکردتاعقده دلش را بگشاید ، لذا درددل خویش را بدیوارمیکند•

ح ... میگوید وقتی که شش ساله بود بشقابیرا شکست و پیش مادر ربابه

---

۱ - Le coeur a ses raisons que la raison ne connait point

کوچواو خواهر سه ساله اش را متهم کرد . از استنطاق بچه چیزی دستگیر نشد مادر بربابه گفت : بچه خوب بمادرش دروغ نمی گوید . قضیه همین جا ختم گردید ودرظاهرامر فکرح ...راحت شد.

ح . . . دنبال بازی میرود ولی از بازی خوشش نمیآید . دلش پر است . صدای مادر، که گفت : بچه‌خوب بمادرش دروغ‌نمیگوید، درگوشش‌طنین‌انداز‌است رفته رفته بیتاب شده بغض‌گلویش را میگیرد لذا نزد مادرش میآیدگریه را سر میدهد وبگناه خود اعتراف میکند .

مادر اوراحمی بخشد و روانه بازی میکند . آنوقت حس میکندکه دوباره ازبازی خوشش‌میآید.

دردمندی‌که کند درد نهان پیش طبیب

درد او بی‌سببی قابل درمان نشود

تجربه چندین ساله برنگارنده ثابت کرده است که وسواس یك فکر رانده میباشد . در روان شکافی، یکی ازبیماران‌معلوم شد که در موقع استمنا با رفیقش آلودگی وتماس با مایع لزج ونجس باندازه‌ای روان اورا تکان داده‌که تا مدتها (بقول خودش) نمیتوانسته است این فکر را از سر خود خارج‌کند تا اینکه در بیست سالگی‌ازدواج مینماید وازگناهان توبه میکند ولی‌فکر فراموش شده در ۲۱ سالگی تغییر قیافه داده بشکل وسواس در میآید، بطوری‌که هروقت دستهایش‌عرق میکند حس نجاست دراو تولید می شود وبایستی تطهیر نماید

علت عمده وسواس زنها اضطراب وتکانی است‌که در اولین قاعدگی برای دختران پیش میآید چه ،گمان میکنند که کار فوق العاده بدی انجام یافته است (در این جا مادر بایستی دختر خود را از این پیش آمد غیر مترقبه‌آگاه کند)

صدمات روحی‌که بیك ملت ازطرف هیئت حاکمه وارد میشود وافراد صبور یا بی حالش واکنشی نکرده و تکان های روحی مزبور راکه از ترس فرو میدهند

پس ازچندی تبدیل به یك هذیان و جنون اجتماعی میشودکه شورش نام دارد.

نه تنها راندن خاطرات انسان را رنجور میکند بلکه عدم موفقیت رواخوردن دراقدامات مهم فرو بردن خشم (کظم غیظ) وحتی حرف حق خودرا نزدن موجب ناراحتی وعذاب روحی میگردد که دراشخاص ضعیف النفس کشنده وگاهی منتهی بخودکشی میشود ، کار عده دیگر به بحران میکشد بطوریکه دیوانه وار فریاد می کنند وداد میزنند. سینه میگوید که من تنك آمده ام فریادکن.

شد آنکه اهل نظر بر کناره میرفتند
هزارگونه سخن در دهان ولب خاموش
به بانك جنك بگوئیم آن حکایت ها
که از نهفتن آن دیك سینه میزد جوش
(حافظ)

برای توضیح بیشتر ملخص شرح حال یك بیمار و مثالی راکه خود استاد بمناسبت یاد بود بیستمین سال تاسیس دانشگاه کلارك «۱» در ورسسترماس «۲» (سپتامبر۱۹۰۹) ضمن سخنرانی های پنجگانه درخصوص روان شکافی ایرادکرده است ذکر می کنیم.

بیمار دختر جوانی است که پدر عزیزش درگذشته و خواهر بزرگش شوهر کرده است . بیمار شوهر خواهر خود را خیلی دوست میداشت واینکه میگویند گاهی از محبت مرض بیرون می آید به حقیقت پیوست . یعنی محبت از حدود عادی خود تجاوزکرد و بصورت بیماری درآمد. چطور ؟

خواهر بزرك درغیاب بیمار و مادرش بمرض مهلك گرفتار شده فوت میکند خویشاوندان ، بی اطلاع قبلی ، بیمارومادرش را برسرنعش خواهر بزرك حاضرمیکنند بیمارهمینکه چشمش بجنازه خواهرمیافتد دفعة فکری چون برق ازخاطرش میگذرد

۱ – Clark Uuiversity ۲ – Worcester Mass

« حال‌که او آزاد است میتواند با من ازدواج بکند » ،ولی‌فوراً این‌فکررا (که بمناسبت موقع سوگواری‌شبیه به‌کفر بود) ازمخیله خود میراند ولی دراثر این تکان روحی علائم شدید هیستری در دختر جوان بروز میکنند • هنگـامی‌که بیمار تحت درمان استاد قرار میگیرد معلوم میشودکه نه تنها آن فکر شوم را از مخیله خود رانده ، بلکه منظره نعش خواهر را نیز فراموش‌کرده است •درموقع معالجه صحنه مرگ خواهربیاد بیمارآورده شد وبدین ترتیب عقده دلش‌خالی‌گشت و بهبود حاصل‌گردید«۱»

استاد به مثلی متشبث میشود و میگوید : فرض‌کنید دراین سالن‌که من‌حرف میزنم و شما با دقت سخنانم را گوش میکنید یکنفر با شوخی وصحبت بلند مانع از سخنرانی‌ شده وموردا‌عتراض‌من واقع‌شود درنتیجه جمعی‌ازآقایان زورمند پس از زد وخورد شخص مزاحم را ازسالن‌بیرون میکنند (یعنی اورا میرانند) ومحض اطمینان صندلی های خود را پشت در میگذارند ومانع ازبرگشت او بداخل سالن می شوند و بدین ترتیب یك نیروی مقاومت در مقابل شخص مزاحم رانده شده تشکیل می دهند •

حال‌اگر این‌مثال را با خواستی ونخواستی تطبیق نمائید یعنی سالن رامرحله روحی‌خواستی و زندان شخص مزاحم را مرحله روحی نخواستی فرض‌کنیم مسئله رانش را بطور مجمل درك خواهیم‌کرد«۲»

تغییر قیافه«۳»

احساسات وتمایلات‌رانده شده برای اینکه قراول‌کشیك (سانسور) ر فریب داده و راه خلاصی پیداکنند تغییر قیافه میدهندتا شناخته نشوند •

تغییر قیافه (که بزرگترین دست آویز مخالفین فروید است) تازگی ندارد

۱ – صفحه ۲۱ از‌کتاب Über Psychoanalyse فروید چاپ ششم سال ۱۹۲۲

۲ – صفحه ۲۲ از‌کتاب نامبرده بالا ۳ – Déguisement

و از قدیم شناخته شده است و تمام زبان ها پراز امثله ، اصطلاحات ، استعاره‌ها وکنایات می باشد •

اشخاص تربیت شده اعمال زشت را باالفاظ مؤدب ادا میکنند • اسم جاهائی راکهمجسم شدن آنها درنظر زننده است باکلمات خوش آیند ذکر مینمایند• اشخاص ترسو درتاریکی آواز میخوانند و یا سوت میزنند تا بخود جرأت بدهند وبخود و بدیگران چنین وانمود کنندکه ترسو نیستند •

غالب مردم چون با عدم موفقیتی روبرو شوند عیوب موقعیت را یك بیك میشمرند ودل خود راتسلی میدهند• آنوقت استکه اطرافیان میگویند• بلی این انگور ها ترش ونارس هستند

وقتی که طفلی کار زشتی میکند مادرش برای تسلی خود و تنبیه فرزندش می گوید : آفرین !

کلفت خانه ظرفی را میشکند خانم میگوید : دست شما درد نکند ؛ شخص سیلی خورده ای که از بینی و دهانش خون میریخت خم بابرو نیاورده و میگفت : خوب شده خودم میخواستم رك بزنم

در اینجا نیز مثلی از سخنرانی هـای استاد نقل می‌کنیم . دو نفر تاجرکه با تقلب واحتکار (چنانکه درزمان ما نیزمعمول وقبحش ازبین رفته‌است) ثروت هنگفتی گرد آورده بودند، برای بدست آوردن دل مردم شب نشینی بزرگی ترتیب داده ودعوت مفصلی نمودند وبرای جلب انظار ومحبوب کردن خود دو تابلوی نقاشی از خودشان (که کاریکی ازنقاشان مشهور بود) بفاصله معینی ازیکدیگر بدیوار نصب کردند • خبره نقاشی را نیز دعوت کردندکه بلکه تابلوها جلب نظرش را بکنندتا ازآنها تعریف نماید ودرانظارسهمی ازتعریف نصیب ایشان گردد • کارشناس نامبرده که صراف سخن و نقادی حقیت گو بود همینکه جلوی تابلو ها رسید مدتی دقیق شد سپس گفت : Aud where is the Sawiour?

یعنی پس کو شفیع روزقیامت ؟

(مقصود حضرت مسیح میباشدکه میان دو نفر دزد مصلوب شد) و بدین ترتیب کار شناس زیرك بآن دو نفر تاجر فهماندکه شما هم دستکمی از آن دو سارق ندارید ٠

چنانکه ذکر شد موضوع تغییرقیافه پیش از فرویدنیزشناخته شده بودمنتهی هنر ومزیت استاد وینه ای دراین استکه عمل روانشناسی آنرا مطالعه نموده ودر مفهوم آن تعمق کرده و از این موضوع کوچك به موارد مشابه آن از قبیل تجلیات روحی ،کیفیات وحوادث اجتماعی پی برده وبرای شناختن علائم و آثار وعلل بیماری های روحی راهی بازکرده است

در اغلب اشعار فارسی مخصوصا آنهائی که شبیه بسبك هندی میباشند همین رویه بکار رفته است :

حجاب چهره جان میشود غبار تنم

خوشا دمیکه از این چهره پرده برفکنم

مقصود این استکه کاش بمیرم تا روحم آزاد شود٠ ولی نظر به تجلی صفات ونزاکت بیانی که خواجه دارد نمیخواهد باکلمه موحش مرك روحخواننده را رنجه بداردواز تجسم لاشهٔ گندیده ای منظره اورا چرکین نماید اینستکه مقصود خود را با تغییر قیافه بیان میکند ٠

کارهای اشتباهی (سهوی-خبطی وناقص) «۱»

کارهای نامبرده عبارت ازحوادث کوچکیهستندکه معمولا درمدتکوتاهی گرفتارشان شده و بآنها توجهی نداریم ٠ فقط گاهگاهی (مثل گم شدن دسته کلید یا سندیکه درمحل مخصوصی چنان خوب پنهان کرده ایم که خودمان نیز نمیتوانیم

۱ – بفرانسه Actes manqués - ratés - meprises
بآلمانی Fehlleistungen

آنرا پیدا کنیم) اهمیتی برای آنها قائل میشویم چون این قضایای کوچك از مهمی درروحیه ما ایجاد نمیکنند ازاینرو متوجه شان نشده آنها را به بی‌دقتی، کم‌هوشی، بی مهارتی ویا اینکه به تصادف واتفاق حمل میکنیم در صورتی که این اعمال اغلب منطقی اند و معنای خاص و روشنی دارند از این قبیل اند: اشتباهات در خواندن کلمه ای ، ادای کلمه ای که باصطلاح عامه نوك زبانمان است ولی نمی‌توانیم بگوئیم، حرکات سهوی ، سکندری خوردن ، عوضی شنیدن ، لغزش قلم «۱» لغزش زبان «۲»، اشتباه کلام ، عوضی گفتن نام اشخاص ، شکستن ظرف، ضدیت بی دلیل وغیره

فراموش نشود که حوادث وقضایای نامبرده علامت بیماری نیستند ومعمولا در اشخاص سالم دیده‌میشوند وتوجیه آنهااغلب سهل وآسانست ، چه این اعمال مثل رؤیا وشوخی و علائم بیماری ازافکار و مشکلهای رانده شده سرچشمه میگیرند و مقصودمعینی‌دارند. اینك چندمثال:

۱ — ك ... کاغذی نوشته و خواهش‌کرده بودکه او را بشخص محترمی توصیه نمایم (بر خلاف معمول) نمیدانم چه شدکه‌کاغذ راگم کردم . آیا دلیل گم شدن کاغذ چه بود ؟ آن شخص (محترم !) درنظر من لایق هیچ احترام نیست واین توصیه برایم تکلیف شاق بود ولذا دست من طبق دستور نخواستی‌نامه‌ك ... را پاره و مچاله‌کرده وبآنجافرستاده بودکه برگشت ندارد.

۲ — درجلسه نوامبر ۱۹۰۸ پارلمان آلمان یکی ازنمایندگان‌که میخواست بگوید: «باید حقایق را رك «۳» وپوست‌کنده بامپراطورگفت » درموقع نطق میگوید « درحال رکوع » «٤».

انگیزه این سهو زبان آشکار است . روحیه خواستی قصد رك گفتن داشت ولی نخواستی‌که‌گفتار ورفتار ما را اداره میکند ازعواقب حرفش ترسیده ورك را

---

۱ - Lapsus Calami ۲ - Lapsus linguae ۳ - Rückhaltlos
٤ - Rückgratlos

تبدیل برکوع مینماید •

۳ — H۰۰۰ با عنوان (دروغی) میکرب شناس توانسته بود ازآزمایشگاه های علمی کشت میکرب های خطرناکرابدست آورد وبدینوسیله اشخاص مخصوصی را میخواست ازبین ببرد روزی به یکی از این موسسات کاغذی نوشته و ازکمی سمیت کشت های میکربی شکایت میکند و عوض اینکه بنویسد « در امتحان روی موشها وخوکچه ها » مینویسد «درامتحان روی انسان » البته پزشکان بنگاه از این لغزش قلم متعجب گردیدندولی اهمیتی بآن ندادند • اگر پزشکان نامبرده متوجه انگیزه روانی این سهو قلم میشدند میتوانستند یك جانیرا به پنجه عدالت بسپارند

رؤیا

در سال ۱۹۰۰ فروید رؤیا را چنین تعریف کرد :

رؤیا عبارت از تجسم یا حقیقت پیداکردن یك آرزوی رانده شده است که اغلب تغییر قیافه پیدا میکند ، این تعریف نیز در معرض سخریه عیب جویان واقع شد ، چه روان شناسان وقت رؤیا را یك تداعی معانی سرخود و نامفهوم فرض می کردند • اما این جوانك (فروید) برای خواب معنی و مفهوم عمیقی قائل میشد ومدعی بودکه رویا شخصیت حقیقی وضمیرما را ظاهر میسازد و چیزی که ماجرات روبرو دیدنش را نداشته باشیم وسانسورمانع بیرون رفتن وابرازش باشدآنرادرخواب می بینیم • اما عیب جویان غافل از این بودندکه قرنها پیش پارسی زبانان با مثل وکنایه وشعر همین معنی راگفته وسروده اند :

شتر در خواب بیند پنبه دانه — گهی لپ لپ خورد گه دانه دانه

من گدا و تمنای وصل او هیهات — مگر بخواب ببینم جمال منظر دوست

مرغ گرسنه که چون خواب بیندا — ارزن درشت کاسه پرآب بیندا

در سوره یوسف حضرت یعقوب میگوید : خوابت را به برادرانت مگوی تا

برعلیه تو حیله ای نیاندیشند . شیطان دشمن آشکار انسان است .

درسال ۱۸۷۸ الفرد موری«۱» مینویسد «درروبا غرایز انسان قدیم ظاهر میشود»

بعضی از عیب جویان فروید پس ازشوخی های بی موضوع عقیده اورابدون توجه تائیدمی کنندودرحقیقت بنام خودثبت میدهندیکی از آنها«۲» میگوید: خواب مفهوم مخصوصی دارد ومثل جاسوسی شیطان صفت سرپوش جمجمه را بر میدارد آنگاه تمام چین و شکنج های مغز را میگردد تا بافکار پنهانی پی برد و آنها را آشکار سازد ،درصورتیکه با تفکروتعمق نمیتوان بکنه آنها دست یافت . نیز گاهی ممکن است این افکار تغییر قیافه بدهند و برای خود شخص خواب دیده مجهول الهویه باشند یعنی نتواند آنهارا بشناسد»

در۱۹۱۸ دکتر دید «۳» اصول فرویدرا سفسطه مینامد ولی تعجب دراینجا است که دوسه سطر پائین تر چنین مینویسد « تاروپود رؤیا ازتمایلات ووحشت‌هائی تشکیل یافته که ازخواستی رانده شده وبموزد اجراء نرسیده اند»

موضوع رؤیا ازنظر روان شناسی و پزشکی بس مهم است وبرای آن کتاب علیحده ای بنام خوابیدن‌وخواب‌دیدن‌تهیه شده و امیدواریم که پس از این کتاب آنرا بطبع برسانیم ولذا در اینجا باین مختصر قناعت میکنیم

تلافی حقیقت «۴»

هرفردی در زندگی ازخود راضی است وخویشتن رالایقتر ازدیگران‌میداند وهر اندازه هم که به بی عرضه گی خود معتقد باشد باز مزایائی برای وجودش‌قائل است وبخطاها وبی‌لیاقتی هائی که از او سر میزند با نظر اغماض مینگرد و چون

Dr. Dide - ۳ Yves Delage - ۲ Alfred Maury - ۱

Compensation de la réalité - ٤

زندگی عادی با آرمانهایش وفق ندهد عوض آن خیالبافی میکند: اگر اصل موجود نیست اهمیتی ندارد بدل مصرف میکنیم • بدبخت هستیم چه عیبی دارد. زیر لحاف میرویم ومناظر خوشبختی را درنظر خود مجسم میکنیم وبا وصف عیش نه اینکه نصف آن بلکه سه برابر نصف آنرا صاحب میشویم • دربعضی ها این حس باندازه ای قوت میگیرد که حتی در کوی و بازار هم با صدای بلند با خود صحبت میکنند و راجع بمناظر نامبرده اظهار عقیده مینمایند • یا با اشخاصی که در آن مناظر نقشی ایفاء میکنند مباحثه یا مشاجره ای راه میاندازند•

الفنس دوده «۱» درکتاب نواب «۲» شرح حال یکنفر مستخدم جزء (مسیو ژوایوز«۳») را میدهد: « باز، دراداره، ارقام فکرش را مشغول میداشتند، ولی همینکه قدم بخارج از اداره میگذاشت روح او انتقام خود را از شغل محنت بارش میگرفت ... آنوقت پیش آمد های عجیبی اختراع میکرد که هر کدامش ممکن بود موضوع یك رمان گردد • بالاخره چنین نتیجه میگیرد : « از این خوابیده های بیدار شماره های زیادی درنسل بشر وجود دارند که بخت نامساعد نیرو وشهامت آنها را بهم فشرده وقوا و افکارشانرا درهم پیچیده وعاطل وباطل گذاشته است.»

تلافی حقیقت دراغلب تجلیات وتظاهرات روحی مشاهده میشود و این کیفیت علت اصلی آنها محسوب میگردد. قضیه تلافی حقیقت خویشاوندی رؤیا را بالصنایع افسانه ها، قصه ها، فلسفه، اختلال اعصاب و جنون آشکار می کند و همه این تظاهرات روحی یك جنبه عمومی دارند یعنی درموقع یأس ونا امیدی تمایلات و آرمان ها را با خیال محض بموقع عمل میگذارند و چون حافظ در خیال این همه لعبت به هوس میبارند •

نیچه «۴» میگوید که اگر در تالیفات ظاهراً ساده و کلاسیك فلسفه دقیق

Mr. Joyeuse - ۳ Nabab - ۲ Alphonse Daudet - ۱
Nietzsche - ٤

شویم خواهیم دیدکه آرمان مؤلف درآن مستتر است ·

اناطول فرانس «۱» در جنایت سیلوستر بونارد «۲» (۱۸۸۱) مینویسد : «تمام صنایع روح صنعتگران را نشان میدهند . . . . درمجسمه هائی که هیکل انژ تراشیده خود صنعتکاررا می بینیم . . . . همه صنعتگران زندگی خود را درشاهکار های خودنشان میدهند ·»

لمبروزو میگفت که میان نبوغ وجنون خویشاوندی است· ابن‌سینا پزشک ایرانی با جمله « اخر الدها اول الجنون » پیش از لمبروزو همین مطلب را ابتکار کرده است · هر چندکه نبوغ جنون شناس بزرك ایتالیا این رابطه و خویشاوندی را حس کرده بود ولی چگونگی این ارتباط را تاکنون کسی غیر از فروید بیان و تشریح نکرده است ·

پیش ازفروید علماء جنون شناس اغلب نویسندگان و نقاشان وارباب‌صنایع وحتی نوابغ را ازنظر جنون شناسی با تشخیص های پوچ وبی اساسی جریحه دار میساختند · مثلا دکتر ماکس نوردو «۳» (ازسر سپرده های لمبروزو) درکتاب فساد نژاد «٤» راجع به مترلینك «٥» نویسنده مشهور بلژیکی میگویدکه«مترلینك بآخرین درجه حماقت رسیده‌است. درخصوص‌ورلن «٦» مینویسد« نژاد دارنده این جمجمه ناهموار وفاسد مردی است ولگردوتند مزاج وضعیف العقل». ایبسن«۷» نویسنده معروف نروژی راکم شعور وبدجنس و دشمن جامعه معرفی میکند. البته اگرگلستان سعدیرا خوانده بود حکما نویسنده وشاعر زبردست مارا ولگرد، بی عاطفه ، فاسد نژاد، یاوه‌گو ودچارانحراف تناسلی وغیره تشخیص میداد

باید دانست که احمق ، ولگرد ،کم شعور ، و غیره ازنظر پزشکی تشخیص های قاطعی نیستند تـازه فرض‌کنیم‌که تشخیص صحیح و نام بیماری هم مطابق با

۱- Anatole France ۲- Sylvestre Bonard ۳- Max Nordeau
٤- Dégénérescence ٥- Maeterlinck ٦- Verlaine ۷- Ibsen

اصل باشد • علت بیماری چیست ؟ تنها فروید است که می تواند جواب این سئوال را بدهد •

فکر مجسم «۱»

مکتب فروید تفکر را بدو نوع تقسیم میکند :
تفکر منطقی و تفکر با نشانه ها یا تفکر مجسم
مکتب نامبرده میگوید که رؤیا و جنون نوعی برگشت بتفکر انسان اولیه است
نیچه نیز همین عقیده را داشت: « انسان درعالم خواب نیز فکر می کند • انسان امروزی درحال رؤیا مانند انسان چندین هزار سال پیش دربیداری فکر میکند»
از این تطبیق رؤیا و پاره ای ازجنونها اشکالات زیادی حل گردید• ولی این فکر درقرن هیجدهم نیز وجود داشت :
سواژ «۲» میگفت « جنون درحقیقت رؤیای انسان بیدار است»
موروردوتور «۳» در ۱۸۵۵ فکری راکه بشکل رؤیا در میآید با فکری که بصورت هذیان نمودار میشود مطابق وشبیه میدانست•
زراردونروال «٤» معتقد بود که هذیان عبارت ازرخنه کردن رؤیا به زندگی حقیقی می باشد •
بدین ترتیب متقدمین نزدیکی رؤیا و هذیان را حس کرده ولی نتوانسته بودند که مثل استاد اتریشی حس مزبور را درسایه مطالعات عمیق بسط دهند، و از آن استفاده نمایند•

---

۱ - Penseé Symbolique ۲ - Sauvage ۳- Moreau de Tour
٤ - Gerard de Nerval

فرار از حقیقت و پناه بر بیماری «۱»

پی سام یا نوروز «۲» بیماری میکربی نیست ولی علائم آن نشانه مقاومت بدن است و نوعی از تظاهرات دفاعی وجود میباشد • اشخاصی که درمبارزه زندگی عاجز می‌شوند و تحمل تصادم و آلام روحی را ندارند به بیماری پناهنده میگردند

دست بیچاره چون بجان نرسد
چاره جز پیراهن دریدن (یا دیوانه شدن) نیست

بعضی ها درمقابل یك پیش آمد ناگوار ازخدا مرك میخواهند• خدا مرگم بدهد؛ ولی از بدی بخت اغلب مرك هم ناز میکند• پس ای بیماری بیاکه بیچاره شدم •

نظریه فروید موضوع تاریك و مبهم روان سام ها را روشن ساخت و همانطوری که مچنیکوف «۳» نشان داد : تب ، تورم ، التهاب و غیره علائم دفاع بدن هستند ، فروید هم ثابت کرد که پی سامها و روان سامها «٤» درمقابل ناملایمات، عدم موفقیت ها ، مغلوبیت ها ، ومظلومیت ها یکنوع دفاع ومقاومت روح محسوب میشود • معروف است که فلان کس خودش را بدیوانگی زده تا حرفش را بگوید • همچنین جنون خمری را میتوان دراین فصل گنجانید • زیرا اشخاص کم اراده چون درمبارزه زندگی عاجز شدند بالکل وادویه مخدره پناه میبرند•

پول بورژه «۵» میگوید پناه بر بیماری Flucht in die Krankbeit نظریه عمیقی میباشد که توانسته است بخش بیماری های روانی را مشمول فرضیه دفاعی بیماری شناسی عمومی نماید • پیش از فروید شوپنهاور «٦» مینوشت : وقتی که اراده از نفوذ افکار زشت و نا مطبوع بمحضر عقل جلوگیری کند نتیجه آن جنون خواهد بود•

---

۱ - Le refuge dans la maladie ۲ - پی - عصب. سام - اختلال Nevrose
۳ - Mechnikoff ٤ - Psychose ٥ - Paul Bourget

کلاپارد میگوید که قویترین دلیل برای اثبات نظریه فروید آنستکه پاره ای از بیماران با وجود رنج و زحمتی که از بیماری میکشند باز از مرض خود راضی هستند . یکی از بیماران که از تسلط خیال ستوه آوری «۱» معذب بود به کلاپارد میگفت : من مرضم را واقعا دوست میدارم واز بهبود میترسم .

روی زرد است و آه درد آلود عاشقان را دوای رنجوری (حافظ)

مجنون عامری دست بدامن کعبه زده وبجای شفاخواستن با ناله وزاری میگفت:

یارب که زیاد باد هرروز عشق من و حسن آن دل افروز

بمعالجت چه حاجت دل درد ما را

که مریض درد عشقت نکند طلب دوا را

(عماد فقیه)

مرا دردی است کز داروی راحت بیش میگردد

فلك بیهوده برگرد دکان خویش می گردد

(عرفی)

عشاق ازوادی جنون حکایت ها دارندودرمسافرت آن وادی مجنون عامری را همسفر عاقل خویش میشمارند.

دختر جوانی مبتلا به هیستری در خصوص بیماری خود بدکتر شنیدر «۲» برن (۱۹۱۹) چنین می گفت : برای اشخاص ضعیف و عاجزو بی مقدار که ازحقارت خود مطلع هستند وخود را مغلوب حس میکنند آیا بیماری بهترین پناه گاه نیست؟ در صورتیکه چنین ملجائی وجود دارد چرا بآغوشش نشتابم ؟

لیبیدو «۳»

فرضیه بزرك و مشهورفرویدکه باعث غوغا وجنجال بزرگی شد اینستکه: غریزه تناسلی محرك اصلی واساسی تمام تجلیات وتظاهرات و فعالیت های روحی ما میباشد :

Libido - ۳ Dr Schneider - ۲ Obsession pénible - ۱

صالح - ساده؛

ولی اینرا هم باید در نظر داشت که برای فروید معنای عشق بالبیدو خیلی بزرگتر ووسیعتر ازغریزه تناسلی میباشد، چه عشق درمکتب فروید عبارتست ازیك هوس واشتیاق تند و زورمندکه حس تناسلی نمونه ای ازآن میباشد :

حافظ لیبدوراخیلی بیشتر ازفروید درك نموده وچنین تعریف میکند :

لطیفه ایست نهانی که عشق ازاو خیزد

لیبدو ، این هوس زورمند ، ما را به هر گونه فعالیت وا میدارد : رفع احتیاجات ضروری ، تهیه وسایل خوشوقتی (خوشگذرانی) و دوندگی برای نیل به خوشبختی؛ اگرچه تاکنون معلوم نشده که سعادت چیست؛

پاسکال در این معنی گفته است که مردم مایلند خوشبخت باشند و هر نوع وسیله وراهیکه انتخاب کنند معهذا هدف یکی است . رسیدن به سعادت علت العلل تمام اعمال بشر است اگرچه آدم کشی وحتی خودکشی باشد. هرچه درعالم می بینیم شهوت است : شهوت تناسلی ، شهوت محسوسات(که با حواس پنجگانه درك میشود) و یا شهوت تملك

لئون دوده «۱» درکتاب هرپو «۲» (۱۹۱۶) چنین شرح میدهد که شهوات از هرنوع که باشند از حس تناسلی سرچشمه میگیرند

حس تناسلی ممکن است آشکار باشد و یا اینکه قیافه دیگری بخود بگیرد . مؤلف نامبرده تصور میکندکه میان مرکز نیروی تناسلی و مراکز دیگر روحی ارتباط عصبی وجود دارد. بطوریکه هرگاه نیروی نامبرده دردستگاه اصلی بکار نرود بمصرف مراکز دیگر خواهد رسید . حس توالد وسیله ابتکار است. بنابراین اگر آن نیرو در راه عشق وتوالد خرج شود البته بمحل دیگر نمیرسد وبرعکس آن اندازه که برای ایجاد ادبیات ، صنایع ، علم و سیاست بکار میرود از

Hérépo - ۲ Léon Daudet - ۱

ازسرمایه عشق وتوالد برداشته شده است.»

دکتر دید می‌گوید: «غریزه تناسلی (عمداً یا ندانسته) صدر اعمال زندگی ما را اداره میکند وقتی که میگوئیم جنگ آوران در معاشقه نیز دلاور می شوند مطالعات روانشناسان را تکرار میکنیم . اساساً از جان‌گذشتگی و فداکاری های بزرگ ناشی ازعشق می شود :

هرانکس عاشق است از جان نترسد .

نباید فراموش‌کرد که دکتر دید هم‌انست که‌عقایدفروید راسوفسطائی میداند .

طفل معصوم

یکی ازاصول مسلم اینست‌که مهمترین سهم فکر بشر (زن‌ومرد ، پیر وبرنا، کوچك وبزرك) پس از رفع احتیاجات ضروری انگشت شمار (از قبیل‌گرسنگی ، تشنگی ، سرما ، حفظ جان ومال) متوجه عشق (ازهر نوع‌که فرض شود)میباشد علی الخصوص عشق تناسلی

بشر دراین باره چنان خودپسند است‌که ازمنطق خارج میشود وحتی‌بکلی کور میگردد وهر فردی‌گمان میکندکه تنها او است وبس هیچکس غیر از او و اقلا مثل او از این وادی خبر ندارد ، و هر کس‌دراین‌جاده مسلك وقوانینی‌برای خود دارد «۱» وباورش شده‌که این در بهشتی تنها برویِ او باز شده است واگرباو بگویندکه پسر یا دختر بیست ساله جنابعالی نیز در این فکر غوطه میخورد انکار میکند . هرچندکه با اکراه وزحمت ممکن است موضوع پسرش را قبولانید ولی بهیچ عنوانی‌حاضر نیست تصورکندکه بحریم قدس دختراوچنین فکری قدم‌بگذارد

۱ ـ دررِه عشق نشدکس به یقین محرم راز
هـر کسی بر حسب فهم گمـانی دارد
(حافظ)

وللناس فیما یعشقون مذاهب

واگر بایشان بگوئیدکه حتی پسر ودختر پنجساله شما نیز درهمین دریا شناورند عصبانی شده ومیگوید: این مزخرفات چیه ؟ ولی ازایشان بپرسیدکه‌خود حضرتعالی در شش یا هفت سالگی چطور؛ میگوید منرا کنار بگذارید من خیلی شیطان‌بودم ؛ حاجی آقاگمان میکندکه تنها او دراین قمار عقل وصبر وقراررا باخته است‌غافل از اینکه متجدد ، آزادی خواه ، مرتجع ، اعیان ، غنی ، فقیر ، دهاتی ، شهری بالاخره همه مردم دراین باره خود راگول میزنند ، حتی اغلب مرد ها باور دارند که زنشان ابداً دراین فکر نیست ومحض خاطر این نیمه خدا بچنین جوروجفائی حاضر میشود.

یکی از رفقا چهارشب زجر میکشید و یك چنین توهین و اذیت را به نو عروس روا نمیداشت.

زن ۲۵ ساله تاجر ۷۲ ساله ای به‌بی‌سام «۱»هیستری مانند مبتلا شده و در حال اضطراب‌ووحشت‌روزگار را برنجوری میگذرانید . به‌حاجی آقاگفتم که‌احتمال دارد بیماری خانم ناشی از ضعف ایشان باشد . با اطمینان کامل میگفت : او ابداً دراین خیال نیست ومخصوصاً ازاینکار ها متنفر است . گاهی محض خاطر من . . . چند ماهی طول نکشیدکه حاجی آقا برحمت ایزدی پیوست وخانم با مرد جوانی زناشوئی‌کرد بیماری هم بدون دوا ودرمان بهبود یافت

درزمان تحصیل از دوشیزه دانشجوئی (که خیلی‌تظاهر به بی پروائی‌میکرد و اصرار داشت‌که برابری خود را با مرد ها بثبوت برساند) راجع‌باحساس‌تناسلی دختر ها سئوال‌کردم.

اومیگفت شما مردها ازاحساس‌عشقی زنها بکلی بی خبر هستید. بدانیدکه یکدختر شش هفت‌ساله ازتمام اعمال تناسلی اطلاع‌کافی دارد . سئوال‌کردم‌ازکجا این اطلاعات را بدست‌میآورد؟گفت شما خودتان درهمان سن ازکجا وازچه کسی

Nevrose - ۱

وبچه ترتیب آنها را یادگرفته بودید؟

سالها پیش شاهد فاجعه ای بودم: پسر بچه پنج شش ساله آقای ب ۰۰۰۰۰ که با هزار زحمت پنجشاهی پول گرد آورده بود کلفت خانه را به ته باغ صدا کرده ودر مقابل آن وجه معامله ساده ای را پیشنهاد میکند ۰ من بتوپنجشاهی میدهم وتوهم خودت را بمن نشان بده ۰ پدرش قضیه را بدکتر جوانی رجوع مینماید سپس روبآسمان کرده ودستهایش را بهم میمالد ومیگوید که آبروی من رفت ۰ دنیا خراب شده ۰ درزمان ما ۰۰۰ الخ

پس از این اوراد و اذکار معمولی علاج این بچه دیوانه وسبک مغز را از پزشک میخواهد. پزشک جوان (که خیلی رك و راست و قاطع حرف میزد) جواب ساده ای می دهد که پدر تیره بخت (بقول خودش) خشکش میزند ۰ پزشک میگوید: شماکه متمول هستید عوض پنجشاهی پنج تومان بطرز مشروعی بدهید تاکلفت راضی شود وخود را نشان بدهد وبچه ات ۰۰۰ آقای ب ۰۰۰ ازفهم وشعور پزشک متعجب شده وبدون خدا حافظی تشریف میبرد وخودش بطرز ساده‌ای به معالجه میپردازد یعنی پس ازکتك مفصلی با مذمت و ملامت، خدا، پیغمبر، بهشت، جهنم، شیطان وو . . . این بچه ناهموار را معالجه میکند. ولی درسن ۷ـ۸ سالگی علائم بی ثباتی وسپس تشویش و اضطراب عارضش میشود وبالاخره در حدود ده سالگی استمنا هم اضافه می گردد ۰

بیمار روزبروز ضعیف تر ورنجورتر ، شبها خواب ندارد وعلائم دیوانگی (بقول خودشان) روز می کند

پدرش بمن رجوع کرد ودر ضمن صحبت می گفت : آخر پس چرا درزمان ما اینطور نبود؟ طفل معصوم واینکار ها ؟ اینجمله طفل معصوم را چنان اداکرد که بی اختیار خنده ام گرفت ۰ گفتم آقای محترم آن طفل معصوم اولی هم برای همین حرکت بی قاعده و ناهنجارش ازبهشت عدن رانده شد و باین دیر خراب

آباد نمی ابدگردید مگر خود حضرتعالی درزمان کودکی از این کارها نمیکردید و از آنها اطلاع نداشتید ؟ چرا خجالت میکشید ؟ کل من فی الوجود بهمین درد گرفتارند ۰ حتی درمواد بی روح این جذب ودفع که مقدمه حیات است وجوددارد. این حس لازمه فطرت است ۰ با شیر (یا اینکه پیش از شیر) اندرون شد و با جان بدر رود ۰

باید دانست که حاجی آقا سه زن عقدی داشت وچندنفر صیغه

در اواخر فروردین سال ۱۳۱۵ خانم مسنی با عروس جوانش که پسر بچه هشت یا نه ماهه خود را در بغل داشت بمن رجوع کردند عروس لباس قرمز خوشرنگی بتن داشت ۰ تصادفاً متوجه شدم که کودك شیر خوار بطرز مخصوصی بمادرش خیره شده است ۰ ناگهان دست چپ خودرا بگلوی مادر برد و شروع به نوازشی کرد دراین موقع تنفسش تند تر شد و متعاقب آن تشنجاتی (شبیه بلکه عین تشنجات تناسلی) درتمام بدنش بروزکرد سپس سرش را بسینه مادر تکیه‌داد ویك حال رخوت و سستی در سیمایش پدید آمد ۰ راجع باین حرکت عجیب از مادرش پرسشهائی کردم . گفت یکی دو ماهست این حال برایش دست میدهد ۰ بی‌اختیار گفتم طفل معصوم !

فروید با مطالعه هزاران کودك درسنین مختلف بدین نتیجه میرسد که برخلاف آنچه تاکنون بگوش ما خوانده اند و در نظر ما اصل مسلمی وانمود شده است طفل معصوم (اگر عصمت حذر کردن از غریزه طبیعی باشد) آن اندازه ها معصوم نیست زیرا از همان روزی که قدم بعالم شهود یا شهوات میگذارد این حس را با خود همراه دارد واز همان اوان علائم کوچك غریزه تناسلی دربچه بروزمیکند

روز پنجم مرداد امسال (۱۳۲٦)دراطراف قصبه دماوند برمه بره ها برخوردم دیدم یکی‌ازاین حیوانهای زبان‌بسته شیرخوار دوماهه معصوم‌تر ازطفل‌معصوم‌ناگهان بروی بره‌دیگری جست .گفتم: راستی دنیا عوض شده‌است۰

باید متوجه بود که تظاهرات غریزه تناسلی در کودکی زیاد صاف و ساده و مشهود خاص و عام نیست بلکه راه پر پیچ وخمی را می پیماید ۰چه، حس نامبرده دراین سن اگر چه با اندام و عمل تناسلی سروکاری ندارد (اما بالاخره روزی درآن قسمت تمرکز پیدا خواهدکرد) ولی تحریك آن اثرات واحساسات خوش آیندی درکودك تولید میکند

فروید این مرحله را (که بی شباهت بالتذاذ تناسلی نیست) **عشق تناسلی کودکی** مینامند وثابت کرده است که تحریك مناطقی از بدن مانند دهان، مقعد، مجرای ادار ، پوست زیربغل وپشت و سینه و غیره احساس خوشی درکودك تولید میکند ۰ این استکه نواحی نامبرده را **مناطق شهوت‌زا** «۱» واین مرحله عشق **شهوت‌بنفس** «۲» مینامد وبهترین مثالی که‌فروید برای اثبات مقصود خویش میآورد موضوع پستانك میباشدکه ازمکیدن آن یك نوع حس خوشی و راحتی درکودك ایجاد می شودکه اغلب مانع ازاحساس درد میگردد ۰معمولا بچه ها ونیزاشخاص بزرك ازمالیدن وخارانیدن پشت لذت میبرند ۰

لیندر «۳» در۱۷۸۹ یعنی یك قرن پیش ازفروید همین عقیده داشت‌ومیگفت که علائم مزبور شهوانی است و درموقع معین به فعالیت تناسلی یا اشکال‌عالیتران (مانندصنعت ، ادبیات وغیره) تحول‌پیدامیکنند۰

گاهی همین احساسات بجای تمرکز دردستگاه ویژه خود دریکی ازمناطق نامبرده بالا (مناطق شهوت زا) مستقر شده و موجب انحراف های عشقی میگردد مثل تمایل مرد بمرد وزن به زن ومیل بمکیدن درزنها ومرد ها وغیره

گاهی با وجود اینکه تمرکز دردستگاه تناسلی است ولی درعین حال‌یکی از مناطق شهوت زا تمایلات زمان‌کودکی را ازدست نمیدهد مثل لبهاکه در بعضی اشخاص بوسیله بوسیدن مفرط ویا مکیدن لب وزبان وغیره خودنمائی‌میکند۰

۱- Zones érogènes ۲- Auto . érotisme ۳- Lindner

با تغییرات بدن کودک و تکامل جسمی آن غریزه تناسلی نیز تغییر شکل پیدا میکند وتکمیل میگردد و اگر مراحلی برای این غریزه قائل شویم (صرفنظر ازموارد استثنائی) درمرحله اول توجه کودک باندام تناسلی جلب میشود ۰ درمرحله دوم با اندام نامبرده بازی میکند و همین بازی معصومانه درمرحله سوم منتهی به استمناء میگردد۰ درمرحله بعدی شهوت بنفس جای خود را بشهوت به غیر واگذار میکند ۰ برای این مرحله آخر فروید اسم لیبدو و یا عشق را برگزیده است در همین مرحله لیبدو ممکن است بچندین شکل درآید :

۱ — آزار کنش «۱» ـ معروفست که بچه‌ها پس از سرگرمی مختصری اسباب بازی خود را با عصبانیت میشکنند وپاره پاره میکنند ۰ ویا دو بچه باهم بازی میکنند طولی نمیکشد که بازی شیرین بدعوا وکتك کاری منجر می شود۰ پسر بچه ها که هیچگونه خصومت و اختلافی باهم ندارند ترکه وچوب تهیه میکنند و بدو بخش مساوی تقسیم میشوند سپس دو دسته بجان همدیگر می افتند وتامیخورند یکدیگر را میزنند . دختر ها با ناخن ونشکنج یا باگاز گرفتن همدیگر را اذیت میکنند

اشخاص بی اطلاع با تعجب میگویند . باباجان آن بازی و دوستی چیه و این کتك کاری ونزاع چیه ؟ آخر این آشتی وسازش مجدد چیست ؟ من که نمی‌فهمم البته نمی فهمد وخبر ندارد که این دعوا وکتك کاری بهترین و لذیذ ترین بازی‌ها و سازش ها می باشد و اگر بحافظه خود رجوع بکند و خاطرات گذشته را بیادآورد ازاین قهر و آشتی‌ها زیاد پیدا می کنند وخورده گیری را ترك خواهد گفت:

اگر این عارضه تا مرحله بلوغ و سن عقل پایدار ماند ممکن است به دو شکل درآید اول ساده مثل گاز گرفتن و نشکنج و غیره که به فلفل و نمك عشق معروفست

دوم مرضی که شکل مخصوص بخود میگیرد و یکفرد انسانی را آفت جامعه مینماید مثل علی اصغر بروجردی وبچه کش دوسلاورف وغیره ۰ و اگر یك چنین

Sadisme — ۱

شخصی قدرت و آزادی عمل هم داشته باشد دیگر دامنه جنایاتش حدی ندارد مثل شاه صفی و شاهزاده ساد «۱» که نام او با این نوع جنون مترادف شده و کلمه سادیم را ایجاد کرده است.

۲ ـ آزار دوستی «۲». هر کدام از ما ها می توانیم عده ای را نام بریم که کم و بیش آزار واذیت را تحمل کرده وبا طالب آن می باشند مثل مبادله آزار های عاشقانه، نیزازاین قبیل است جورجفادوستی شعرا که شمشیر وخنجر وتیر و تبروزنجیررا از طرف دلدار با خوشروئی قبول می کنند «۳» گاهی این حس شدت پیدا میکند و بدرجه افراط میرسد مثل قبول شکنجه های خلاف شرع که بحساب مذهب وارد میکنند مثلا زاهدی با غل وزنجیر میان سنگهای ناهموار زیر آفتاب سوزان تذکیه نفس میکند. دیگری روی بستر میخ میخوابد. سومی بعنوان عزاداری شاخه بید به بدن خود میکارد وغیره وغیره

درزمان تحصیل، استادجنون شناسی بیماری را بما(دانشجویان) نشان داد که بخانه های بد نام میرفت وهرقدر پول که همراه داشت به معروفه ها میداد. زن های مزبور هر کدام یك چوب بر میداشتند و تا لذت مشتری کامل نشده بود بقوت تمام اورا میزدند.

محاکمه داروساز محله کاروژ شهر ژنو تا مدتی ضرب المثل اروپا بلکه تمام جهان شد، دادستان چندین سال حبس برای این شوهر ظالم تقاضا میکرد. خانم داروساز بدادستان اعتراض کرد که اگر او بحبس برود شبها چه کسی مرا کتك خواهد زد تا راحت بخواب بروم؟ ازار دوستی خانم داروساز از طرف پزشك تصدیق شد و شوهرش مرخص گردید.

---

۱ ـ Prince de sade ۲ ـ Masochisme

۳ ـ بردل خیال خنجرت چون بگذرد ازشوق او
خمیازه بگشاید زهم لبهای زخم کاری ام
(عاشق اصفهانی)

چشم‌چرانی وخودنمائی. اغلب بچه هامیل دارندکه‌بدن لخت دیگر آنرا تماشاکنند و یا اینکه تن عریان‌خود رابدیگران نشان بدهند۰همین‌حس در اشخاص بزرگ نیز وجود دارد :

زنها درمجالس شب نشینی ویادرهرموقع مناسبیکه پیداکنند دکلته می‌پوشند و تن خود را بمعرض تماشا میگذارند و از چشم چرانی تماشا کنندگان محظوظ و مسرورمیگردند۰

مرد ها نیز اگر بهانه‌ای بدست آورند(ورزش ـ شنا ـ کنار دریا و غیره) دست کمی از زنها ندارند۰

وقتی‌که این‌کیفیت شدت یابد و بدرجه جنون برسد بیمار ممکن است آلات تناسلی خود را باین وآن وحتی به بچه های‌کوچك نیز نشان بدهد«۱»

گفتیم‌که درآخرین مرحله تکامل غریزه تناسلی، شهوت بنفس تبدیل بشهوت بغیر می‌گردد ۰ این شهوت بغیر نیز در اوایل بصورت تمایل به هم جنس خود (هم جنس طلبی) «۲» ظاهر میگردد۰ ولی درموقع تکامل غریزه تناسلی ، طرف تمایل‌کسی خواهد بود که خاصیت تولید مثل را داشته باشد از این ببعد تمام تمایلات نابرده دربالا ازبین میرود ویا اینکه در مقابل حس تناسلی طبیعی تحت الشعاع قرار میگیرد ، بویژه اینکه تعلیم وتربیت و شرم و حیا آنها را از صحنه خواستی میرانند ۰ ولی‌این رانش ممکن است مثل رانش های دیگر مشکل هائی را تولید نماید ۰

مشکل اودیپ «۳»

در افسانه های یونان آورده اندکه درشهر تبس «٤» ۰یکی از شهر های باستانی مصر پادشاهی بود بنام لابوس «٥» زنی داشت موسوم به ژکاست «٦»

Oeudipe – ۳ Homosexualisme – ۲ Exhibitionnisme – ۱
Jocaste – ٦ Thebes – ٥ Laius – ٤

زن وشوهر صاحب تخت وتاج بودند ولی بدبختانه صاحب پسری شدند که اورا اودیپ نام نهادند • البته داشتن پسر بدبختی نیست ولی غیب گویان چنین پیشگوئی کرده بودند که این پسر بالاخره پدرش را خواهد کشت • چاره نبود ؛ هرطور هست باید ازشر این قاتل پدرکش خلاص شد • لذا از همان روز اول بچه خود را روی کوه سیترون «۱» در اختیار جانوران درنده رها کردند • ولی بعوض گرگ و لاشخوار چوپانها بسراغش رفتند و اورا برداشته به پادشاه کورنت «۲» تقدیم کردند • شاه دستور داد که اودیپ را مانند شاهزادگان تعلیم وتربیت نمایند • هرچند که غیب گویان آتیه اودیپ را برایش پیشگوئی نموده و توصیه کرده بودند که به وطنش بازنگردد (چه اگر به تبس برود پدرش را میکشد و مطابق رسم آن زمان شوهر مادرش خواهد شد) با وجود این پنجه آهنین تقدیر او را بطرف سرنوشت معهود کشانید• اودیپ رهسپار میهن خودمیشودودر راه با پدرش (لایوس) تصادف میکند و دراثر سوء تفاهمی منازعه ای بمیان می آید که منجر بقتل پدرمیگردد

اودیپ درضمن مراجعت بوطن خود با حیوانی بنام ابوالهول «۳» روبروشده اسرار اوراکشف میکند وبالنتیجه حیوان نامبرده ازآزار مردم آن سامان دست بر می دارد• مردم هم در مقابل این خدمت اودیپ را بپادشاهی تبس برمیگزینند اودیپ با مادر خود (که اورا نمیشناخت) زناشوئی میکند وچون مادر وپسر بحقیقت قضیه پی میبرندولی باطناب انتحارودومی چشمهای خودرا کور کرده ازتبس فرارمیکند

فروید ازاین افسانه که با نظریات خودش مطابقت میکرد (دشمنی پسر با پدر وعشق پسر نسبت بمادر خود) استفاده نموده ونام اودیپ را باین مشکل اضافه میکند درصورتی که اسم اودیپ مترادف با حل اسرارمیباشد

باید دانست که درمرحله اول زندگی که کودک مطیع آداب و رسوم نیست وتعلیم وتربیت دستگاه بازرسی اورا بکار نیانداخته واین مشکل رانده نشده است

Sphinx – ۳ Corinthe – ۲ Cithéron – ۱

وبچه مثل ابوالبشر زندگی‌میکند، مهمترین قسمت افکارش متوجه این موضوع می باشد • زن همسایه‌که آبستن است‌ونزدیك است‌فارغ شود ، طفل معصوم میخواهد برود به بیند و بداند که طفل ازکجای بدن او بیرون میآید ؟ راستی راستی بنا بفرمایش عمه خانم پهلوی زن‌شکافته شده ونوزاد بیرون میآید ؟ همسایه عروسی میکند، شب زفاف طفل معصوم میل دارد پهلوی عروس و داماد بخوابد• اطرافیان میخندند و میگویند شاگرد لازم ندارند • در هر محملیکه از اینگونه صحبت ها باشد با ولع ودقت تمام به سخنان اطرافیان گوش می دهد واز گفته‌های آنها(اگر چه زیر پرده باشد) آنچه راکه باید بفهمد می فهمد• کودك خیلی زودتر ازآنچه که اطرافیانش تصور میکنند ازتمام عملیات و نتایج غریزه تناسلی آگاه میگردد و ازهمان اوان راجع باین قبیل موضوعات با حیله وتزویر ، مانند جاسوس زبردستی پیش می آید وخود را چنان معصوم وانمود میکندکه زرنگترین پدر ها و مادر ها ازاین بك وجبی گول میخورند • متدرجاًکه بسن عقل قدم‌میگذارد تمام این‌تمایلات را ازمحضر عقل میراند و آنها را بجائی میفرستدکه راه برگشت مشروعی ندارد مشهور است‌که بچه در مقابل اشخاص بیگانه وناشناس غریبی میکند • بر عکس بااشخاصی که‌دراطرافش هستند توجه وعلاقه پیدامیکندوبکسانی که آنهارابیشتر می بیند تمایلش زیاد تر است و از این جهت است‌که عمده توجه این آدمك بطرف پدر و مادر میرود. بررسی دقیق‌کودکان و تطبیق نتایج حاصله با اشخاص بزرك باین نتیجه رسیده‌که در روابط کودك با پدر و مادرش آثاری از لیبیدو به مفهوم اخص آن آشکار است •

همه‌کودکان پدرومادرخودرا دوست‌میدارند وگاهی‌یکی‌را بردیگری ترجیح میدهند اما این محبت ازطرف پدر ومادر به‌کودك تلقیح ویاتلقین شده است.چطور؟

آری هر چند که مهر ومحبت و نوازشهای ابوین بظاهر معصومانه است (مخصوصا درنظر خودشان) ولی‌فی‌الحقیقه به‌کردار مقدماتی عمل‌تناسلی بی‌شباهت

نیست . بویژه علاقه‌پدر بدختر وتمایل مادر به‌پسر و واکنش آنها یعنی محبت‌دختر به پدر ودلبستگی پسر بمادر موبد این نظریه میباشد . حسادت مادرشوهر به‌عروس و عدم صمیمیت پدرزن بدامادش دو گواه صادق براین مدعا میباشد .

میگویند که ازچرچیل (نخست‌وزیر سابق انگلستان) سئوال کردند ، سیاس‌تر از خودت که را میشناسی؟ گفت موسولینی! که امر کرد دامادش را تیرباران کنند .

اگر این حرف صحت داشته باشد یك پرسش پیش میآید . آیا طرز قضاوت چرچیل و عمل موسولینی ازمشکل اودیپ سر چشمه نگرفته است ؟ هیچ بعید نیست!

نظیر همین احساسات بین برادر وخواهر دیده‌میشود . در زندگی روزانه امثال زیادی درخصوص بمرحله عمل رسیدن این عشق‌ها موجود است .

این تمایلات معمولا دراثرتعلیم وتربیت و حیا و غیره ازخواستی رانده شده و بشکل مشکلی درمیآید و موجب بی‌مهری و بدخواهی و حسادت وحتی دشمنی بین پدرو پسر، مادر ودختر دوبرادر ویا دوخواهر میگردد و گاهی هم بیماریهای روحی مختلف را بوجود میآورد .

حال باید دید که این دشمنی از کجا شروع شده است ؟

برای بچه کوچك خوشترین ایام ساعاتی است که دربغل‌مادر لمیده است، چه در این بسترنرم وگرم حرارت مخصوصی باو میرسد . بازوان مادر او را از زمین‌بلند میکند وکودك از دیدن منظره یکنواخت و بی روح سقف اطاق رهائی مییابد و به تماشای اطراف‌خود میپردازد .

کیست که باین آدمك اهمیت میدهد وساعتها با او مشغول‌صحبت وبازی‌است ؟

البته مادرا! پدرچه‌میکند ؟ سر هرچنددقیقه میآید وبمادر میگوید نهار بپز . شام بده، چائی‌حاضر کن ، لباس مرا اطو بزن و غیره . شبهای تاریك وسرد هم پناه برخدا . این عاشق تیره روز مجبور است تنها بخوابد درصورتیکه رقیب بیرحم حق او را پایمال میکند و حبیبه اش‌را در بغل میگیرد و غرق درگرمای لطیف و شیرین

او میشود و در نوازشهائیکه حق او است غوطه میخورد . انتقام ؟ . . باید انتقام گرفت ؟ . . اما از این غول بی‌شاخ و دم (پدر) میترسم، عجب همه اهل‌خانه حتی مادرم احترام او را دارند . این برادر بزرگ دیگر کی‌است ؟ او ازکجا آمده‌است ؟ اینهم دست‌کمی از آن غول ندارد. بنظرم که مادرم‌اورابیشتر از من‌دوست دارد . راستی عقل من‌که بجائی نمیرسد . در هر صورت بایدکلک اینها راکند تا مادر تنها ازآن خودم باشد . اماکی و چطور ؟ در این موقع رخوتی تمام بدنرا فرا بگیرد و خواب نیز فرامیرسدولی‌جنبش افکار وعملیات روحی متوقف‌نمیشوند بلکه باتفاوت مختصری مجدداً عرض‌اندام میکنند وآن عبارتست از ملغی شدن‌سانسور ورسیدن به مقصود به‌کمك رؤیا . همانطورکه‌کودك در خردسالی ازمرگ وکشتن اطلاعی ندارد ما هم از رؤیا های اوبی‌خبریم و فقط در سن تمیز و ارتباط فکری می‌فهمیم که اگرآرزوی پدر اینستکه پسر در روزهای‌پیری عصای دستش باشد برعکس‌پسر از روزاول میخواهدکه پای او را بگیرد وسر این رقیب را چنان به سنگ بکوبد که غیرازسنك‌لحدازاونشانه‌ای‌برروی‌خاك‌نماند. البته در موقع بیداری‌باوجودسانسور این قصاص عملی‌نیست لذا درموقع خواب (یعنی‌هنگامیکه سانسور ازبین میرود) انتقام خودرا بوسیله رؤیا بموقع اجرا میگذارد. بشکلی‌که از این رانش‌ها بوجود میآید معمولا بشکل رؤیا ظاهر میشود منتهی باتغییر قیافه . .

چند مثال :

۱ـ بچه چهارده ساله‌ای خواب میبیند که پدرش مرده گریه‌کنان از خواب بیدار میشود .

۲ـ برادری درخواب‌میبیندکه‌برادرخودراکشته است‌باستاد وبر «۱» مراجعه کرد . استاد توصیه‌کردکه چند روزی دربیمارستان استراحت نماید. چهارروزبعد دچار هذیان شدیدی شدکه منظور از آن دشمنی با برادر و قصدکشتن او بود .

---

۱ - Prof· Weber

۳ـ دوخواهر که هردو عزیزپدربودند وروی زانوهای اوپرورش یافته بودند پس‌از مرك پدر هر کدام دربك‌گوشه خانه اطاقی برای‌خود انتخاب‌کردند (بشکلی که همدیگر را نه بینند) وصبح تا شام بیکدیگر ناسزا میگفتند ومورد معامله آنها گیسوی‌سفید مادرشان بود ولی با قبر پدر با مدارا رفتار میکردند. حسادت رانده شده بوسیله واکنشی (مرگ پدر)تحریك‌شد وتبدیل به جنون‌هردوگردید.

معمولا احتلام‌های اولین‌جوانان درعالم رؤیا در نتیجه معاشقه با زنیکه او را بزرگ کرده و پرورش داده است صورت وقوع میابد این معاشقه گاهی آشکار و زمانی با تغییر قیافه انجـام میگیرد : از رفیقی خواهش کردم که اولین خواب احتلامی‌اش را برایم تعریف کند . عوض جواب خنده شدید و تمام نشدنی سر داد . وقتیکه کاملا خسته شد گفت دو ساله بودم مادرم فوت کرد پدرم خانم پیری از خویشاوندانرا برای سرپرستی ما بخانه آورد . این خانم صورتش فالج شده چشم چپش همیشه باز و دهنش بطرف راست‌کج بود . آب چشم و دهنش اغلب‌بصورتش میریخت ومن از دیدن او بیزار بودم پنجسال داشتم که او مرد و ما خلاص‌شدیم . بلی اولین معاشقه احتلامی بنده با ایشان بود !

گاهی این مشکل از سانسور میگریزد وصورت عمل بخود میگیرد .

در ۱۳۱۴ـ۱۳۱۵، در یکی از استانها شاهد محاکمه‌ای بین‌پدر ودختر (راجع بازاله بکارت) بودم نیزیکسال‌پیشتر دومحاکمه مشابه درهمان‌محکمه و در محضر قاضی طرح شده بود .

دوسال پیش در یکی از روزنامه‌ها رابطه خواهر و برادری بقلم شوهر درج همان‌شده بود . (یعنی‌سال ۱۳۲۵)

این‌مشکل تا اندازه‌ای درانتخاب همسر مؤثراست بدین‌معنی‌که پسردختری را میپسندد که به مادرش شباهت داشته باشد و دختر نیز شوهری را که به پدرش شبیه باشد بیشتر محترم میداند و زیادتر دوست دارد .

سیل یا فواره

اگر مقداری آب پشت سدی درارتفاع زیاد و زیر فشارقوی قرارگیرد ،بسته بشرایط و ساختمان مجرا ممکن است سیلابی بشودوباعث خرابی گردد ، یا اینکه میان باغی فواره زده بر منظره گل وگیاه و طراوت باغ بیافزاید .

مشکلهای روانی نیز مانند مخزن آب ممکن است تولید بیماریهای روحی نمایند و یا اینکه کیفیت عملیات روانیرا از وضع معمولی بمقامات عالیتری راهنمائی کنند .

این پدیده «۱» را برافراشتگی (۲) یا تجلی مینامند .

برافراشتگی دراشخاص یکسان نیست و دراثر تعلیم و تربیت ومحیط زندگانی و زمان و ساختمان مزاجی و اعتیادات و غیره تفاوت میکند .

در پاره اشخاص برافراشتگی بشکل جنگجوئی و دفاع از وطن (یا عقیده مذهبی وحزبی وغیره) درمیآید بطوریکه اگر وطن خودش درصلح باشد داوطلبانه بهرجاکه نزاعی باشد روانه میگردد، بعضیها نیز به شکار میپردازند .

طبقه دیگر (که از جنگ و آزار جانوران بیزارند) ورزشکارمیشوند ودر مسابقه‌های ورزشی شرکت میکنند .

چهارمی که دارای علو همت و فکر بلند و قلبی رؤف و مهربان و نیکوکار است به هنرهای زیبا و ادبیات میپردازد .

اینهمه‌تابلوهای نفیس ، مجسمه‌های شکیل ، اشعارنغز ، موسیقیهای روح‌پرور زاده مشکلهای عشقی میباشندکه تغییر قیافه‌میدهند وباین اشکال جان‌فزا و روح‌نواز جلوه‌میکنندپاره‌ای از اینگونه اشخاص عمرخودرا صرف خدمت بمردم میکنند .

باید دانست‌که ، اغلب ، جنون یا تجلی ارثی میباشند : خانواده‌های نقاش ،

Phénomène - ۱

Sublimation - ۲

موسیقی‌دان،شاعر،نویسنده وغیره ،نیزفامیلهای‌عصبانی باافراددیوانه معروف‌عامه‌هستند

عیبم مکن برندی و بد نامی ای حکیم

کاین بود سرنوشت ز دیوان قسمتم

می‌خور، که‌عاشقی نه بکسب‌است‌واختیار

این موهبت رسید ز میراث فطرتم

حـافظ

خلاصه عقاید راجع به فرضیه لیبیدو (خارج ازبرنامه ما)

بعضی ازشاگردان فروید تغییرات یا اضـافاتی بفرضیه استاد راجع به لیبیدو آورده اند و میگویند دروجود بشر نیروهای دیگری وجود دارندکه به تنهائی و بی مداخله لیبیدو می توانند عواطف مارا تحریك نمایند ، مثلا:

ادلر «۱» حس تشخص(منیت یا خودخواهی «۲») حمله وتملك را ازمنابع عمده تولید نیرو میداند •

یونك «۳» میگوید : یکی ازنیروهای بزرك درتحریك‌عواطف ‌ماناخواستی جامعه«٤» ونخواستی ابا واجدادی میباشند•

میدر «٥» عقیده مند است‌که روان انسانی سرچشمه نیرو های بیشماری میباشدکه یکی ازآنها حس دفاع است

انتقال «٦»

در موقـع روان شکافی معمولا هیجان مخصوصی در بیمار پدید میآیدکه با نزدیك شدن به مشکل رانده شده رو بتزاید میرود وهمینکه پزشك انگشت‌خود را روی علت اصلی بیماری گذاشت هیجان مزبور بحد اعلی میرسد . در این هنگام

---

۱ - Adler   ۲ - Sensatoin de Moi - Jchtrieb   ۳ - Yung

٤ - L'inconscient Collectif   ٥ - Maeder

٦ - Transfert - Report - Uebrtragung

واقعه شگفتی اتفاق میافتد و آن این است : عواطف بیمار که بوسیله سانسور به مرحله نخواستنی رانده شده بود در اثر روان شکافی وارد مرحله خواستنی میگردد و با بدست آوردن این آزادی موقتی، برای خود تمایلاتی (عشق یا تنفر) میتراشد و طبیعی است اولین کسی که در دسترسش واقع شود مورد لطف و یا (ندرتاً) بغض قرار میگیرد و این قرعه هم ابتداء بنام کسی که عمل روان شکافی را انجام می دهد اصابت میکند . اینعمل را **انتقال** (یا جابجا شدن) **عواطف** «۱» مینامند • باید دانستکه افراد بشر درحال طبیعی نیز به کیفیت انتقال دچارند . مثلا امروز (تحت اداره نخواستنی) زید محبوبترین و عزیز ترین رفیق ما محسوب میشود . فردا عمر جای زید را میگیرد وحتی ممکن است بی جهت از زید متنفر شویم •

موضوع انتقال در مبتلایان به بیماری های عصبی یك کیفیت اجباری محسوب میشود زیرا بجای اینکه عواطف خودرا درراه امور تناسلی بکاربرند دراثر تغییر قیافه و رانش آنرا بشکل توجه (حب یا بغض) نسبت باشخاصی که با آنها درتماس اند ظاهر میسازند •

ازاینرو این قبیل اشخاص، بی دلیل موجه وبی هیچ سابقه‌ای ، بشخصی حب ویا بغض میورزند و یا برخی اشخاص را پسندیده و از آنها در امور مختلفه تقلید میکنند . همین قبیل اشخاص هستندکه درابداع وانتشار عقاید (تصوف ، مذهب ، سیاست وغیره) رل بزرگی رابازی میکنندو بازاینان هستندکه گاهی اعمال نیك انجام می دهند وزمانی دزدی مینمایند ویا مرتکب جنایت میشوند•

همانطورکه گفتیم مسئله انتقال عواطف بین بیمار و پزشك روان شکاف آشکار تر است و حتی پاره ای از مؤلفین آنرا **رابطه عواطف** نامیده اند • در موقع روان شکافی ، بیمار بخاطرات دوران طفولیت خود ، یعنی همان زمانی که در آن رانشهای مولد بیماری صورت گرفته اند برگشت میکند وچون این برگشت با

۱ - Report ou transfert affectif

حضور ذهن از حقیقت حاضر انجام میگیرد، لذا این عمل با بروز تأثراتی همراه میباشد. طبیعی است که جریان این تأثرات در وحله اول بطرف پزشك متوجه می شود تا بعد راه طبیعی خود را بیابد. در چنین موقع است که گاهی پزشك درنظر بیمار بدرجه مافوق بشر ارتقاء پیدا میکند. دراینجا پزشك باصطلاح فرویدوظیفه محلل«۱» را انجام میدهد ودراین مرحله است که لیبیدوی بیمار پیش ازیافتن مجرای طبیعی و پیدا کردن شفا بخش حقیقی متوجه پزشك خود میگردد و همین واکنش است که مشکل بیمار را میگشاید

بدین ترتیب ممکن است بیمار عاشق و یا دست کم دلباخته پزشك شود و عشق خود را با تظاهرات ویا ارسال نامه های عاشقانه ابراز نماید. در این موقع فکر و ذکر بیمار پزشك است و حتی نسبت بیماران دیگر حسادت می ورزد و گاهی هم طبیب خود را در خواب می بیند (این رؤیا معمولا علامت بهبود او می باشد)

گاهی بیمار از پزشك خود (اگرچه ندرتاً) متنفر میشود ولی باوجود این بهبود پیدا میکند. مثلا خانم ن . . . که مبتلا باضطراب بود مدام شوهرش رااذیت میکرد باین خیال که با زن دیگر روابط محرمانه ای دارد. در روان شکافی معلوم شدکه در سن نه سالگی تصادفاً شاهد معاشقه پدر خود با زن بیگانه ای بوده و از آن روز به بعد این حال مرضی در او بروز میکند و پس از اختیار شوهر، پدر جای خود را (یعنی عدم اطمینان بمردها و حس انزجار و غیره) در دل دختر بدامادش واگذار میکند. درموقع روان شکافی احساسات نامبرده به پزشك انتقال خوشی درخانه خکمفرما گردید

Agent

بخش ششم

مشکل اودیپ وارونه
(مشکلی است یا انتقال؟)

درحدود ۲۴ سال پیش بیماری که مبتلا به سرگیجه وخستگی زیاد و بی خوابی بود به نگارنده مراجعه کرد و شکایتش این بودکه به محض خواب رفتن دچار کابوس میشود منجمله چندین بارجنازه مادرپیرش را درخواب دیده بود. این قضیه که تازگی داشت، بنظرم شگفت آمد. چه معمولا این قبیل رؤیا ها، چنانکه دیدیم، ازمشکل اودیپ ناشی میشودآنهم نسبت به پدر (درصورتیکه بیننده خواب پسر باشد) از مطالعه کتاب های روان شکافی چیزی دستگیرم نشد و هر قدر هم که فکر کردم بجائی نرسید لذا خسته شده واز دنبال کردن قضیه منصرف شدم

تاآنکه در بهار سال ۱۳۱۳ روزی یکی از همکار ها بدیدنم آمد و در ضمن صحبت حرفهائی میزدکه بوی آرزوی مرگ مادر از آنها میآمد. باکمال تعجب و بطور صریح باو گفتم مثل این استکه شما انتظار مرگ مادر را میکشید تا صاحب مال و منال شوید؟ با خونسردی ومتانت جواب داد. همه پسرها این آرزورادارند گفتم بلی تحت تلقین زنشان. گفت من که زن ندارم؟!

پاسخ همکار محترم اشکال ۱۲ سال پیش ما را حل کرد. آقای ج.... بیمارگفته شده دربالاکه مردی متدین بود واحترام آمیخته به پرستشی نسبت بمادر خویش ابراز میداشت فکر کفر آمیزی بنظرش میرسد: پس این مادرکی میخواهد رفع زحمت کند؟! ولی سانسور یك چنین فکر غیراخلاقی ودور ازادب را ازساحت خواستی بزندان نخواستی میافکند. اما در موقع خواب که سانسور از بین میرود مشکل نامبرده خود را خلاص می کند و بصورت رؤیای ناهنجاری بیمار را آزار می رساند.

پس از روشن شدن این معما موضوع را تحت مطالعه قرار دادم و پس از بررسی زیاد معلوم شد که ۷۰ تا ۸۰ درصد پسرانیکه زن دارند مادررا زیادی میدانند بویژه اگر بانتظار ارث نشسته باشند ودر حدود ۲۰ درصد بی طرف هستند (البته اگر مادر مزاحم نباشد) و عقیده دارند که اگر مادر زنده ماند خدا سلامتش بدارد واگر مرد خدا رحمتش کند ۰

تعجب دراین است که دراین موقع فرزند عاطفه مخصوصی نسبت بپدر حس میکند ۰ درحقیقت مشکل اودیپ وارونه میشود . بطورخلاصه ازمطالعه اشخاصی که خود را دراختیار ماگذاشتند چنین بدست آمده است که:

۱ ـ مشکل اودیپ دراغلب جوانان پس از زناشوئی ، مخصوصا اگرزن موافق دلخواه (یا طبق دستور مشکل اودیپ) باشد مشمول کیفیت انتقال عواطف میگردد بدینمعنی که روابط عاشقانهٔ با زن خود (که بی شباهت بمادرنیست) مشکل نامبرده را وارد مرحله خواستی میکند و بالنتیجه رانش از بین میرود . بعبارت آخری عواطف عشقی که متوجه مادر بودند از این ببعد بزن منتقل میشوند و لذا مشکل نیز حل شده ومعدوم میگردد

۲ ـ چنانکه درمشکل اودیپ تذکردادیم تمایل مادربه پسر دارای جنبه عشقی میباشد ورفته رفته این حس قوی ترهم می گردد وهمین حس است که بعداززناشوئی پسر باعث کدورت میان عروس و مادر شوهر(نسبت برقیب جدید خود)می گردد حال اگر مادرشوهرزیاد مزاحم عروس (که درنخواستی شوهر، جای مادررااشغال کرده است)گردد فرزند خواستارازبین رفتن مادرمیشود . نخواستی پسرمیگوید: ازتو که خیری ندیدیم مناع للخیر بودن چرا ؟ بمیر تا نه بینمت !

۳ ـ اگر زن موافق میل نبود ونتوانست مشکل اودیپ را حل نماید مشکل نامبرده ازبین نمیرود و برحسب نوع سازمان بدنی وروحی ممکن است به یکی ازاشکال زیر درآید :

۱ ـ زن را رها میکند وهمسر دیگری مطابق میل خود انتخاب مینماید

ب ـ با زن خود متارکه میکند و از ازدواج متنفر می شود و دیگر گرد زناشوئی نمیگردد ·

ج ـ زنرا طلاق می دهد و یا نگاه میدارد ولی بدنبال گمشده خود در راه هرزگی قدم می گذارد·

باید دانست که در هر یك ازشقوق سه گانه بالا اگرچه تا اندازه ای از مقام مادر کاسته شده است ولی جای خودرا درمشکل اودیپ بکلی ازدست نداده است

٤ ـ پدر که در مراحل اولیه رقیب پسر بود پس اززناشوئی پسر، بمناسبت انجام گرفتن عمل انتقال ، ازمقام رقیبی تنزل میکند · باضافه پدر بمناسبت شباهت پسر طرف محبت عروس واقع میگردد · محبت عروس پدرشوهر (بوسیله تلقین) باعث محبت پسر بپدر میشود بدین ترتیب رقیب دیروزی محبوب امروزی میگردد

بخش هفتم

عشق عرفا

عشق عرفا عبارت ازعشقی استکه درآن عمل تناسلی (حتی بشکل منحرف هم شده) مورد نظر نباشد چنین عشقی مخلوق طبع لطیف و ذوق رقیق شعرا است ازقبیل عشق بلبل وگل، پروانه و شمع و غیره • در این باره شعرای ایرانی چنان داد سخن داده اندکه موضوعیکه فقط جنبه شعری دارد درنظر عموم (خاص و عام) بشکل حقیقت جلوه کرده است• اغلب می‌بینیم که مردم بلبلی رامحبوس میسازند و دراطراف قفس گلهای رنگارنك آویزان میکنند تاعاشق دلسوخته بمعشوق خود برسد • از شخص فهمیده ای شنیدم که بلبل روی درخت گل می نشیند و آنقدر میخواند تا ازکثرت شوق بیخود می شود وروی خارها میافتد وقلبش مجروح گشته جان خود را درپای یار تقدیم مینماید •

معمولا بلبل بر درخت بلند مثل چنار یا بلوط جنگلی نزدیك لانه خود آنجائیکه ماده روی تخمها خوابیده است می نشیند وبرای مشغولیت ورفع خستگی ماده آواز میخواند و همینکه جوجه بلبلها از بیضه بیرون آمدند و پرواز گرفتند دیگرآواز نمیخواند •

تاکنون دیده نشده استکه پروانه ای خود را بشمع نزدیك کند و بسوزد زیرا درآرامگاه خود آرمیده‌است ولی‌کیستکه درشبهای تابستان پشه ها رابدور چشمه نور: شمع، چراغ نفتی‌ولامپ الکتریکی ندیده باشد

البته اهل معرفت همه می دانندکه ازنظر علمی این حرفها پوچ و بی معنی است ولی همین استعارات مدتها اثر عجیبی درخود نگارنده داشته و بازهم دارند و بارها فکر میکردم درصورتیکه این اشعار نه معنی مهمی دارند ونه مشکل‌روحی پس اینگونه اثرات ازکجا سرچشمه میگیرند ؟ بالاخره با اصول فروید این معما

تا اندازه ای حل شد وبا اجازه اساتید ادبیات آنرا عشق عرفا نام دادم • بایددانست که در پاره ای ازمذاهب عشق بشکل ساده دیده می شود مثلا راهبه هاکه خودرا بحضرت عیسی تقدیم کرده اند میگویندکه با حضرت مسیح عروسی کرده‌اند «۱»

در ادبیات عرب نیز بابن قبیل عشق تصادف می‌کنیم • اصمعی میگوید در موقع گردشی دیدم که روی سنگی نوشته اند :

ایا معشر العشاق با لله خبروا　　　اذا شتد عشق بالفتی کیف یصنع

زیرش نوشتم :عشق خود را درمان کرده و ازفاش شدنش جلوگیری کند و مخصوصا بردبار باشد چندی بعد دیدم نوشته است که اگر قادر بکتمان سر و درمان عشق خود نباشد چکند ؟

نوشتم : علاجی غیراز مرك ندارد . فردای آن روز تصادفاً ازآنجامیگذشتم دیدم جوان نیك منظری جلوی سنك افتاده و مرده است و روی سنك نوشته بود سمعنا اطعنا ثم متنا فبلغو . الخ

شاعر ایرانی عشق را دونوع فرض کرده است :

اولی زمینی که آنرا مجازی وحیوانی نیز میگویند•

دومی آسمانی که حقیقی و انسانی نیز نامیده میشود و ما اولی را طبیعی و دومی را عرفانی مینامیم • عشق طبیعی همان است که تاکنون بطور تفصیل از آن صحبت کرده ایم•

واما عشق عرفانی یا حقیقی عبارت ازحسی است که متوجه بحق (خدا)است ودرراه نیل بآن باید ازتمام علایق دنیوی چشم پوشید . بهشت تقرب وجواراوست؛ جهنم دوری‌ازاو؛ می‌طهور، جمال حوروغیره وغیره درمقابل‌جمال‌یارچه‌ارزشی‌دارند؛

۱ ـ مذهب اسلام برضد رهبانیت قیام کرده و استرضاء مشروع حس تناسلی را ثواب شناخته است حتی زناشوئی را خیلی زودتر ازآن موقعی که اطباء اجازه میدهند شایسته می داند • تا آنجائی که بما تحریص و تشویق این امر را تقریباً بدرجه واجب میرساند•

درهمین زمینه است که شعرای درجه اول ما به کنایه هائی متوسل شده اند که خارج از طبیعت و حتی خارج از تصور میباشد و باین ترتیب خواسته اندکه عشق را از شکل ناسوتی بیرون بیاورند و آنرا با جامه لاهوتی نمایش دهند

برای توضیح متذکر می شویم که درعلوم قدیمه که بعناصر چهارگانه معتقد بودند ، میگفتند که : خاك عنصر سفلی در پائین و آب عنصر زندگی و آبادانی ، دربالای آن وهواکه عنصر لطیف تر وتنفس آن روح پرور وفرح انگیز است در طبقه سوم و آتش عنصرعلوی ومافوق عناصر سه گانه نامبرده بالاتر ازآنها قراردارد• البته عنصر علوی از تمام عناصر پاك تر است و هرگونه پلیدی که داخل آن شود نیز پاك می گردد •

آتش پرستی ایرانیان قدیم ، ممکن است از این عقیده ریشه گرفته باشد. هنوز اغلب ایرانیان مسلمان آتش را محترم میدارند • اغلب مردم بیش از خاموش کردن شمع یا چراغ نفتی اسم خدا را یاد میکنند وروی شعله آنها فوت کردن را که شبیه به تف کردن است کار بد وآب روی آتش پاشیدن را شوم وبدیمن میدانند درموقع روشن شدن چراغ وآتش کردن تنور صلوات میفرستند «۱»

گفتیم که شعرای عرفان مسلك خواسته اندکه عشق را یك کیفیت روحانی وانمود کنند و بگویندکه عشق خاکی نیست و لذا تظاهرات تناسلی نیز بهعشق مربوط نمیباشد. زیرا چیزیکه خاکی است پاك (یعنی علوی) نیست و چیزیکه پاك نباشد لیاقت مقام بالا را ندارد . درصورتیکه عشق عبارت ازیك علاقه آسمانی است که میان دووجود پاك ومنزه برقرار میشود•

---

۱ ـ در زبان فرانسه کلمه Feu دومعنی دارد اگر اسم باشد بمعنی آتش است اگر صفت باشد (درمونث e با خرش اضافه می شود) بمعنیمرحوم ومرحومهاستعمال میشود، نیزکلمه Cendre درمفرد بمعنی خاکستر ودرجمع بقایای متوفی (استخوان وغیره) راگویند•

مثلا : بلبل یك مرغ نجیب و بی آزاری است (صدای روحانی وجان‌پرورش عالمی را مسحور میسازد وشنوندگان را لذت بی بخشد) اگر راستی راستی‌عاشق گل سرخ (که لطافت بی پایان وعطرروح نوازدارد) باشد، البته چنین عشقی که عاری از حس تناسلی و، نمونه پاکترین احساسات محسوب میگردد. این است عشقی که شعرای عرفان مسلك در وادی آن سرگشته وحیرانند.

برای رسیدن باین مقصد چه باید کرد؟

شکی نیست که وجود ما ازخاك سرشته شده، ولی روح ماکه ازخاك نیست بویژه‌که در روز الست شأن ما خیلی بالا بود و بصورت اعلی خلق شده بودیم، بدبختانه جد بزرگوار برای خاطر زن ما را بدین دیرخراب آبادآورد.

طایر گلشن قدسم چه دهم شرح فراق
که در این دامگه حادثه چون افتادم
من ملك بودم و فردوس برین جایم بود
آدم آورد در این دیر خراب آبادم

حال باید کاری کرد که دوباره برگشت همانجا و مثل بچه آدم (ولی نه‌مثل خودآدم!) راحت نشست، ولی چطور؟ وازکدام راهی؟... این راه را پروانه بما نشان می دهد: راه مقصود را پیش می‌گیرد وبطرف مقصود میدود. در این تکاپو هیچگونه مانعی حتی مادموازل پروانه ها نمی توانند سد راهش بشوند. میدود و میدود، تا بمحضرمعشوق یعنی شمع میرسد وبمحض وصل میسوزد یعنی تبدیل ماهیت داده وعین معشوق میگردد. پس ماهم اگر بخواهیم واصل بمعشوق شویم باید قالب خاکی را تهی بکنیم و این جلد پلید را بسوزانیم تا تبدیل بعنصر علوی گشته وبعالم ملکوت راه پیدا کنیم:

حجاب چهره جان می شود غبار تنم
خوشا دمی که از آن چهره پرده برفکنم
چنین قفس نه سرای چو من خوش الحانیست
روم بگلشن رضوان که مرغ آن چمنم
چگونه طوف زنم در فضای عالم قدس
که در سراچه ترکیب تخته بند تنم

« حافظ »

چگویمت که به میخانه دوش مست و خراب
سروش عالم غیبم چه مژده ها دادست
که ای بلند نظر شاهباز سد ره نشین
نشیمن تو نه این کنج محنت آبادست
ترا ز کنگره عرش می زنند صفیر
ندانمت که در این دامگه چه افتادست

« حافظ »

دل که از عالم علویست یقین می دانم
رخت خود باز برانم که همانجا فکنم
مرغ باغ ملکوتم نیم از عالم خاك
دو سه روزی قفسی ساخته‌اند از بدنم
ایخوش آنروز که پرواز کنم تا بر دوست
به امید سر کویش پر و بالی بزنم

« مولوی »

بخش هشتم

روان شکافی خواجه حافظ شیرازی

گرچه عنوان بالا بنظر شگفت انگیز میآید ولی این عمل بعد از فروید (مثل تشخیص علت مرگ اشخاص تاریخی صدها سال بعد ازمرگشان) امرجاری وعادی شده است. اگر تشخیص بیماری‌ها ومسمومیت‌ها درتاریخ بااشکالاتی مواجه میشود، روان شکافی با دردست داشتن نگارشات متوفی بمراتب آسانتراست.

باید دانست که مقصود ما از روان شکافی حافظ فقط یك قسمت مختصر از آنست. زیرا چنین اقدام در باره شخصیتی مثل خواجه حافظ آنهم در تمام قسمت های روانی این استاد سخن وفلسفه ازعهده ما خارج است بویژه که برنامه ماگنجایش چنین امر بزرگی را ندارد.

حافظ شعر میسروده است. شعرچیست؟

معمولا کلمات را چون باوزن وقافیه آرایش یافتند شعرنامند.

درلغت شعر بمعنی دانستن و فهمیدن است ولی در این مورد شعر کلامی راگویند که ازتخیل رقیق تراویده باشد وباین مناسبت گفته اند: احسن الشعرا کذبه

گمان می‌کنم بهتر بود کلمه نظم را (که در مقابل نثر معمول است) بجای شعر بکارمیبردند وکلمه شعر را بمفهوم حقیقی خودش نگاه میداشتند «۱».

پس شعر بتمام معنی چیست؟

شعر یك نظم ویا نثری است که در آن نکته بدیعی (که درشنونده انقلاب و ویا اقلا تحریك روحی تولید نماید) گنجانیده شده باشد مثل کلمات قصار و بعضی مثلهای دقیق وپاره‌ای شعرهای دلنشین وپرمعنی وگاهی نامفهوم

شعر را چگونه میسرایند؟

---

۱ - درزبان فرانسه شعر را پوئزی Poésie ومنظومه را Vers مینامند

گمان میکنم ، یعنی از مطالعه روحیه خودم حس میکنم که ساختن نظم بر سه گونه است •

۱ ـ نظم اجباری که با فشار بخود وهزار زحمت میسازند چنانکه نگارنده محض مثال وبرای نشان دادن مقصود با زحمت زیاد بیت زیر را ساخته ام :

امروز ز می عارض توگلگون است

فردا ز رخ زرد دلت چو نخونست

شاعر میگوید :

شراب از پی سرخ روئی خورند

وز آن عاقبت زرد روئی برند

حال این دوبیت را با هم مقایسه نمائید هر دو تحریکی درروحیه شما تولید میکند • اولی خنده ؛ خواهیدگفت : مگر مجبور بودی ؟ دومی ابهت حقیقت و لمحه ای تفکر که چرا باید شراب خورد ؟

چنین شاعر وادیب بی قریحه را ادیب اجباری مینامند.

۲ ـ نظم اکتسابی که تحریك روحی ندارد واگرهم داشته باشد خیلی جزئی است مثل اغلب دیوانهای ادبا . این نوع قریحه درنتیجه ممارست وخواندن دیوانهای شعرا و انباشتن روحیه زیرین (مرحله نخواستی) از معانی و قوافی دیگران و پشتکار زیاد در سرودن شعر بدست می آید • ولی در این اشعار دم خروس دیده می شود •

باز مثلی ازخود میآورم :

درحدود ۲۱ سال پیش روزی شعری بنظرم آمد ، فوراً یادداشت کردم

کل من فی الوجود ذات جنون — انما الاختلاف فی الدرجات

سپس بفکرم رسید که من حتماً شعرسرودن بلد نیستم آنهم بعربی! پس این بیت از کجا آمده است ؟ مدتی دراین فکر بودم تا اینکه چندین سال بعد با یك نفرمصری

آشنا شدم و از او احوال یکی از همدرسهای (اهل قاهره) خود را که در اروپا با هم آشنا شده بودیم سئوال میکردم یکمرتبه موضوعی که مدتها گیجم کرده بود روشن شد ـ باین ترتیب : روزی دکترصقر[1] (اسم رفیق مصری) بیك مناسبتی بیت زیر را برایم خواند ۰

کل من فی الوجود یطلب صیدا　　　　انما الا اختلاف فی الشبکات

بیت مذکور درروحیه زیربن یا نخواستی من مانده وبمناسبت وقت(آنروزها برای موضوعی زیاد بکتاب های جنون شناسی مراجعه میکردم) تغییرشکل داده و وارد مرحله خواستی یا روحیه بالا گردیده است ۰ اگر من هم شاعر بودم با دهان پرازعربی ابیات دیگری بآن اضافه میکردم ودرنتیجه یك قصیده غرا بادبیات اضافه میشد ۰ خودم هم دراشتباه میماندم وگمان میکردم که ابتکاری شده است

درحدودچهارده یا پانزده سالگی که الفیه سیوطی را میخواندم وحفظ میکردم رباعی زیررا ساخته وبه معلم عربی ام نشان دادم ۰ راستی بهتش برد وبا تعجب تمام رباعی مرابا این وآن نشان میداد وفخرمیکرد. اینست رباعی :

یا ایها النجم انظری بحالی　　　　من کثرت الهموم والملال

توقد الهجران فی فوادی　　　　لذا یشب النار من مقالی

البته در آن زمان این رباعی مایه افتخار من بود وخیلی میل داشتم که آنرا تبدیل به غزلی نمایم ؛ حالا که ستاره بخت با ماسرسازش دارد برای چه این گفت وشنود شیرین را ادامه ندهیم ؟ ولی متاسفانه هرچه بمغز خود فشارآوردم حتی یك مصراع بعنوان نمونه بیرون نتراوید ۰ سالها گذشت و روزی که موضوع مثال اول حل شد خواستم قضیه رباعی را نیز حل کنم ولی بمناسبت بعد زمان یا موانع روحی موفق نشدم ۰

اواخر مرداد ماه ۱۳۲٦ درقصبه دماوند با دونفر عرب که از ادباء بودند و از ادبیات زبان فارسی نیز بهره کاملی داشتند آشنا شدم ۰ روزی راجع باین دو

شعر خود (مخصوصا) رباعی با ایشان مذاکره کردم وموضوع ومقصود را کاملا بیان نمودم وسئوال کردم که آیا این رباعی عربی صحیح است یا نه ؟گفتند عربی محض است فقط در بیت اول اگر با ستاره بخت خود حرف میزنید چون نجم مذکر است میبایستی انظر میگفتید • خواهش کردم دقت نمایند که آیا چنین شعری در ادبیات عرب موجود هست یا نه ؟واز کدام شاعر میباشد ؛ پس ازفکر زیاد جواب دادندکه این رباعی حکماً ازشما است گفتم اگر عربی محض نبود باور میکردم که از خودم است و لذا اطمینان دارم که آنهم مثل شعر اولی استفاده یا اقتباس از شعر دیگران میباشد زیرا برای سرودن آن بایستی طبع شعر داشته باشم ویا اینکه لااقل بزبان عربی مسلط میبودم درصورتیکه هرگز نه این بوده ام و نه آن ؛

اغلب شعرای ردیف دوم بدون اراده و سوء نیت (مثل نگارنده) ازمحفوظات خودشان استفاده میکنند • اگر تکفیرمان نکنند میگوئیم که نه تنها شعرای ردیف دوم بلکه درجه اول نیز همین روش را داشته اند • برای توضیح بیشتر خوانندگان محترم را بدیوان خواجه حافظ که باهتمام مرحوم سید عبد الرحیم خلخالی بطبع رسیده است راهنمائی کرده وخواهشمند است که درمقدمه آن ازصفحه کح تاصفحه له را مطالعه فرمایند • در این صفحه ها مرحوم خلخالی پاره ای از اشعار چندین نفرازشعرای مقدم ومعاصر ولاحق خواجه را تطبیق نموده وچنین فرض کرده است که مشابهت آن اشعار دراثر اقتباس ویا تواردست • ولی آنچه که خیلی احتمال دارد عملی است که روحیه زیرین انجام داده است •

در اثر این توارد ، اقتباس یا تقلید ؛ قوافی ، معانی ، استعارات وکنایه ها باندازه ای تکرارشده اندکه بالاخره اشعار ما مبتذل وبوی پوسیدگی گرفته اندودر نتیجه پیدا نکردن موضوع ، اوای تاتاك و مسلسل در پرده عشاق پرده نشینان را بی حجاب ازسرادق حرم بیرون آورده ، چشمهای لکوموتیو شهلا ودود آن زلف خم اندر خم شده ، خال گوشه لب هوا پیما هندو صفت دل عشاق را پر از فلفل

کرده‌است ! از آنم چه پرسی؟ ... دهانرا هیچ‌گویم یامیانرا ؟ و ازروزی‌که این جزء لایتجزی شکانته‌شد واقوال حکیمان باطل‌گردید، شاعرتوانسته است بگوید‌که آن موی میان ،دهانی‌دارد !

۳ ـ تعریف شعر بتمام معنی درمقدمه این مبحث ذکر شد ۰ شخصی که‌چنین نظم ویا نثری را بسازد شاعر بتمام معنی میباشد۰ اگرچنین اشخاصی درمهد تعلیم وتشویق مناسب چشم بازکنند ازاول‌کودکی میتوانند شعر بسازند۰

صابر (اهل ایران)که در باکوبه زندگی میکرد ازکودکی شعر میساخت و ممانعت پدر جلو طبع سرشارش را نمی توانست بگیرد.

درتبریز یکنفرولگردی بودبیسواد محض متخلص به رونق ، بهرکس‌میرسید با البداهه شعری میگفت وپولی میگرفت . شعرگفتن برای او مثل نفس‌کشیدن بود، تا شنونده حوصله داشت رونق شعرمیسرود ۰ نامبرده درمدح حضرت‌امیر(ع) قصیده ای بفارسی سروده بودکه خودش معنی اغلب مصراعها را نمیدانست:

شکرالله شد مرا اقبال با اکرام رام
ساقیا برخیزو در ده ای نکو فرجام جام
طبع را مطبوع نوشد باده گلنار ونار
ده از آن می تازنم در راه این هنگام گام
. . . .
. . . .

حشمة اله است از او گر شود مامور مور
در عبودیت شود او صاحب صمصام سام
. . . .
. . . .

رونقا سیمرغ طبیعت داشت از اقبال بال
. . . .

این اشخاص اغلب روحیه معمولی ندارند • بعضی بی ثبات • پاره ای ولگرد وسرگردان ، عده ای فاسد الاخلاق ، برخی هم صاحب اخلاق حمیده ودارای فضائل ولی بی عرضه و بی اراده ، خیالباف و گاهی مردم گریز میباشند . جمعی نیز به قلندری ، ملامتی و یا صوفی گری میگرایند، هستند از این ساختمان مردمانی که اغلب گفته هایشان مفهوم نیست ، و بنظر بی معنی میآید ولی از شنیدن آن انسان مسحور ومبهوت میگردد • راست گفته اند که شعر به سحر ماند زیراحقیقت ندارد ولی تماشائیست•

مثل صدای ریزش آبست که معنی ندارد و مطابق با موسیقی نیست ولی روحپرور است• مثلاحافظ میگوید:

ساکنان حرم سر و عفاف ملکوت

با من راه نشین ساغر مستانه زدند

من که ازمعنی این بیت سر در نیاوردم ولی خیلی لطیف ساخته است•

ایضاً

صبحگاهان که ز خلوتگه کاخ ابداع

شمع خاور فکند بر همه آفاق شعاع

سخن سحر انگیز همین را گویند ولی معنی آن چیست ، نمیدانم • البته خواهند گفت مقصود طلوع آفتابست • البته ، ما هم مقصود را میدانیم ولی معنای بیت اول معلوم نیست•

الفرد دوموسه میگوید ، شاعر ! چنگ بدست گیر ! امشب شراب جوانی در رگهای خدایان می گردد !

هیچ معلوم نیست چه میخواهد ولی باندازه قشنگ ساخته که هر چه تکرار کنم بنظرم تازه می آید

این است شعر بتمام معنی! هردو گیرنده و همیشه بهار گرچه هردو سحرمنش

هستند ولی یك فرق درمیان اشعارحافظ و موسه هست . از یکی عطر تجلی و بر افراشتگی ذات و صفات در تصاعد است درصورتیکه ازدیگری بوی شراب و مستی ازآب انگور ویا یك اختلال روحی میتراود

پاره ای از غزلهای حافظ باندازه ای بدیع ، نغز ، روحپرور وشیرین است که تنها ازحفظ داشتن آنها کفایت نمیکند وخواندن ازروی دیوان حلاوت تازه ای میبخشد وبیشتر مسحور میکند راست گفته است که :

منم آن شاعر ساحر که بافسون سخن
از نی کلك همه شهد و شکر میبارم

از تجربه و مطالعه راجع باثر شعر دراشخاص بر نگارنده ثابت شده که آن شعرنغز ودل نشین است که یکی ازنکات فرویدی (بعنوان نمك) درآن داخل شده باشدیك مصرع نیشدارغزلی وحتی دیوانی را نمکین میسازد

لطافت دیوان خواجه‌حافظ دربیت نخست آغ زکردیده:

که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلها ؟

فروید نیز همین را میگوید که مشکلهای روانی اغلب درنتیجه عشق میباشد وعمده جذابیت اشعارحافظ در همین نکته است که شاه غزلهایش مشکلها دربردارند اگر دراشعار دیگران نیز باین قبیل دقیقه ها تصادف میکنیم ، اولا نادر است ثانیاً اقتباس است و اگر خواسته اند ابتکاری نمایند چون مثل حافظ روح شناسی نمی دانسته اند ومشکلهای روحی نداشته اند اینستکه نا پخته ازآب درآورده اند ونتوانسته اند نکته جذابی بسرایند از اینروست که اشعارشان بقول حافظ از دروازه شیراز قدم بیرون نگذاشته وارزش مطالعه مکرری را ندارند ۰ درصورتیکه اشعار خواجه همیشه تر وتازه و بکر و بدیع است وپاره ازآنها برافراشته «۱» میباشند حافظ با ما همدردی میکند ومشکلهای روحی ما را وارد مرحله خواستی

---

۱ - Sublime رجوع شود بکتاب حافظ از آقای محمودهومن ازصفحه ۲۶۶ تاصفحه ۲۸۱

میسازد وگره از دل ما میگشاید مثل یك پزشك روان شکاف آلام روحی ما را شفا می بخشد • آنانکه مشکل روانی ندارند و زندگی آنها عبارت ازخوردن و خوابیدن و اطفاء شهوات نفسانی بانحاء مختلف میباشد اشعار خواجه در نظر آنها جلوه ای ندارد بر عکس روانهائیکه سراپا از جراحات زندگی ، زخمهای زبان ، ظلم و تعدی چاك چاك شده اند ، حافظ مثل دوستی مهربان و طبیبی که طعم تلخ بیماری راکشیده باشد درد های روحی آنها را شفا میبخشد •

دریکی ازمسافرتها بایکنفر تبعیدی صحبت میکردم ودلداریش میدادم • گفت شما از درد ما جلای وطن کرده ها بی‌خبرید حافظ لازم است که موبمو شرح سوز دل ما بفهمد وبیاد یار و دیار آنچنان بگرید زار • اشك بچشمش آمد گفتم از اینجا تا موطن شما دوساعت کمتر راه است بازشعری ازحافظ خواند :

سرشکم آمدوعیبم بگفت روی بروی

آقاجان پشت دیوارخانه هم غربت است ، مگر قصرقجر تاتهران چقدرراه است ؟

گفتم تقصیر ازکیست؟

گفت : مطلب طاعت و پیمان درست ازمن مست • الخ

شخص محترمی که زندگیش بهم خورده وبیچاره شده بود و هیچ راه نجاتی برایش متصور نبود بیت معروف خواجه را :

در این شب سیاهم گم گشت راه مقصود

ازگوشه ای برون آی ای کوکب سعادت

میخواند و راستی آلام دلش ساکت میشد بالاخره پس ازدو سال کوکب سعادتش درخشید وکارهایش روبراه شد •

ازاین مثالها زیاداست ومعروف جامعه میباشند•

گفتیم که در اشعار خواجه بعضی از عقاید فروید واغلب مشکلهای روحی را پیدا میکنیم و محض نمونه چند مثال میآوریم •

خواجه لیبیدوررا مثل فروید (به بخشیدفروید مثل حافظ) تعریف میکند :

لطیفه ایست نهانی که عشق از او خیزد
که نام آن نه لب لعل و خط زنگاریست

مشکل عشق :

مشکل عشق نه در حوصله دانش ماست
حل این نکته بدین فکر خطا نتوان کرد

فکر مجسم درغزل :

زلف آشفته و خوی کرده وخندان لب ومست
پیرهن چاك وغزلخوان وصراحی دردست الخ

تلافی حقیقت درغزل :

بیا تاگل بر افشانیم و می در ساغر اندازیم
فلك را سقف بشکافیم وطرح دیگر اندازیم

تلافی حقیقت با رؤیا :

من گدا و تمنای وصل او هیهات
مگر بخواب به بینم خیال منظر دوست

پناه بر بیماری وانرسانسور:

سحر کرشمه وصلش به خواب می دیدم
زهی مراتب خوابی که به ز بیداریست

عقل اگر داند که دل دربند زلفش چون خوشست
عاقلان دیوانه گردند از پی زنجیر ما

به درد خویش بساز و خموش کن حافظ
رموز عشق مکن فاش پیش اهل عقول

درد عشق ارچه ، دل ، ازخلق نهان می‌دارد
حافظ این دیده گریان تو بی چیزی نیست

روی زرد است و آه درد آلود
عاشقان را دوای رنجوری

رانش وتولید مشکل :

آنکه چون غنچه دلش رازحقیقت بنهفت
ورق خاطر از این نکته محشی می کرد

مشکلهای روحی وسانسور :

دل میرود ز دستم صاحب‌دلان خدا را
دردا که راز پنهان خواهد شد آشکارا

اشك حافظ خرد و صبر بدریا انداخت
چکند سوز غم عشق نیارست نهفت

گرچه ازآتش دل چون خم می درجوشم
مهر بر لب زده خون میخورم و خاموشم

شد آنکه اهل نظر بر کناره میرفتند
هزارگونه سخن بر زبان و لب خاموش

به بانك چنك بگوییم آن حکایت ها
که از نهفتن آن دیك سینه میزد جوش

تراوش افکار پنهانی ورانده شده از نخواستنی بمرحله خواستنی در اثر از بین رفتن سانسور بوسیله مستی (ازآب انگور یا ازباده میکده عشق) :

بمستی توان در اسرار سفت   که در بیخودی راز نتوان نهفت

از اشعار فوق (وامثال آنها) چنین بر می آیدکه خواجه رانشها ودرنتیجه مشکلهائی داشته و تا اندازه ای اصول روان شکافی امروز را دانا بوده و بتحلیل و

تجزیه مشکلها پرداخته است (یارب این قلب شناسی ز که آموخته بود) ولی در بعضی از آنها که با تعلیم و تربیت زمان خود سازش نمیکرد وامانده است مثلا:

مطلب طاعت و پیمان درست از من مست
که به پیمانه کشی شهره شدم روز الست

من همان دم که وضو ساختم از چشمه عشق
چار تکبیر زدم یکسره بر هرچه که هست

می بده تا دهمت آگهی از سر قضا
که بروی که شدم عاشق و بر بوی که مست

کمر کوه کمست از کمر مور اینجا
نا امید از در رحمت مشو ای باده پرست

از این غزل چنین برمی آید که خواجه اولین رؤیای عشقی (رجوع شود به مشکل اودیپ صفحه ۹۰) خود را از نهاد رند منش و دل سرگشته اش می داند واز روز الست شهره به پیمانه کشی شده و ازچنین شخصی طاعت و پیمان درستی نباید طلبید • این عشق چنان گناه بزرگی است که کمر کوه درمقابل آن از کمر مور نازکتر است ولذا تنها امیدش برحمت پروردگار میباشد •

مشکل اودیپ درباره ای از اشعار خواجه، گرچه بعنوان های مختلفه دیده میشود، چنین اشعار و کنایه ها، مخصوصا درغزل های دوران اول زندگانی حافظ بیشتر است[۱]

مثلا :

---

۱ ــ مطالعه هرگونه مشکلی را لازمست پیش از حل شدن آن انجام داد • مشکل اودیپ ، معمولا درجوانی قویتر است • پیدا کردن اشعار دوران زندگی خواجه آسان نبود • آقای استاد سعید نفیسی ما را بکتاب حافظ از آقای محمود هومن (که در آن غزلهای حافظ از روی اصول روان شناسی یعنی مقرون به حقیقت تدوین شده است) راهنمائی کردند با مراجعه به کتاب نامبرده مقصود خود را بآسانی بدست آوردیم

صنما با غم عشق تو چه تدبیر کنم
تا بکی از غم تو ناله شبگیر کنم

آنچه در مدت هجر تو کشیدم هیهات
در یکی نامه محالست که تحریر کنم

نیست امید خلاصی ز فساد حافظ
چونکه تقدیر چنین است چه تدبیر کنم

دیده دریا کنم و صبر به صحرا فکنم
واندرین کار دل خویش بدریا فکنم
از دل تنگ گنه کار بر آرم آهی
کاتش اندر گنه آدم و حوا فکنم
خورده ام تیر فلك باده بده تا سرمست
عقده در بند کمر ترکش جوزا فکنم

این شعر ها از کجا سرچشمه گرفته اند؟

ما نخست ، یك خواب اودیپی خیلی ساده می آوریم سپس بخواب های حافظ می پردازیم .

درسال ۱۳۱۵ م . ع . . نقل میکرد که : آنشب منزل ما خیلی خوش گذشت ، شام میخوردیم ، بچه ها می خندیدند ، پدرم با مادرم شوخی میکرد ، گوش خواهرم را میکشید ولی من ، زیاد خوش نبودم ، رفتم خوابیدم ... در خواب پدرم را دیدم میخندد ، از این خنده بدم آمد وبخود گفتم این مرد چرا اینقدر می خندد ؟ فورا صحنه عوض شد و بجای پدرم مشهدی کاظم خیاط را دیدم (مشهدی کاظم بپدرم شباهت داشت) و بی سبب و دلیل شروع کردم به بد گفتن و پرخاش کنان از خانه بیرونش انداختم.

صبح بیدار شدم ، رفتم اطاق پدرم ، نفهمیدم چطور شد ، دستم خورد به فنجان شیر که جلوی پدرم بود . فنجان افتاد وشیر ریخت . پدرم میگفت حرکات تو نشان میداد که تومخصوصاً واز روی اراده این کاررا کردی ، احترام پدر واجب است هر چه می‌گوید باید قبول کرد ولی من هم جنون پیدا نکرده ام و می بینم که دیوانه نیستم .

حال به بینیم خواب های اودیپی خواجه چگونه بوده اندو نتیجه آنها پس ازبیداری چه میشد ؟

ازاشعار خواجه چنین برمی‌آیدکه اوخواب های اودیپی (البته با تغییرقیافه ویا جانشین) میدیده است

سحرکرشمه چشمش به خواب می دیدم

زهی مراتب خوابی که به زبیداریست

شاهد عهد شباب آمده بودش بخواب

باز به پیرانه سر عاشق و دیوانه شد

صبح که بیدار میشد نخواستی قلم را بدستش میداد (مانند دست م ۰ ع که شیر پدررا میریخت ویا دست الیس ف ۰۰۰ حاشیه صفحه۳٦) وفرمان نوشتن صادر میکرد ، دست بحرکت میآمد و خواب او را با تغییر قیافه یا بشکل دیگر مینوشت و یا بعبارت بهتر یادداشت میکرد ؛ ولی چه یادداشتی که اغلب خود خواجه آنرا نمی فهمید و از این نوشته مات و مبهوت میشد اینستکه چنین پدیده را سحر فرض میکرد وخود را شاعرساحر مینامید.

چنین بنظر میرسیدکه خواجه مدتها زجرکشیده واز فراق آن سفرکرده ، آهوی‌مشکین و غیره تسلی پیدا نکرده است . ولی با مرور زمان محبت مادر به مام وطن انتقال یافته وعشق دیار جانشین علاقه بمادرگشته است

پس ازاین انتقال قسمت زیادی ازعشق وعلاقه خواجه متوجه شیراز میشود وتاب دوری از آنرا ندارد.

بیاد یار و دیار آنچنان بگریم زار
که از جهان ره و رسم سفر براندازیم
هوای منزل یار آب زندگانی ماست
صبا بیار نسیمی ز خاک شیرازم

و لذا ازهرگونه سیر و سفر (در خشکی یا دریا با وجود سودفراوان) بیزار است و تاب غربت را ندارد

چرا نه در پی عزم دیار خود باشم
چرا نه خاك سرکوی یار خود باشم
غم غریبی و غربت چو بر نمی تابم
به شهر خود روم و شهریار خود باشم

گر از این منزل ویران بسوی خانه روم
دگر آنجاکه روم عاقل و فرزانه روم
زین سفر گر به سلامت بوطن باز رسم

. . . .

تا آخر غزل وحشت ازغربت حس میشود

(تجلی یا برافراشتگی حافظ)

روزیکه مطالعه روانی‌خواجه را تصمیم گرفتم می بایستی زندگی عشقی اورا کاملابررسی کرده باشم‌ولی‌باکمال تأسف اقرارمیکنم که ازمعاشقات حافظ (مشروع یا نا مشروع) کمترین اطلاعی نتوانستم بدست آورم ۰ کتاب های تذکره نویسان وابتکار حافظ شناسان نتوانستند باکوچکترین اطلاع قانع کننده ای در این باره

راهنمای ما باشند • این است که مجبور شدیم از روی اشعارش مراتبی را فرض کنیم و با تطبیق مفاد آنها با افکار اشخاصی که میشناسیم ، راجع بزندگی معمولی وعشقی این مرد بزرگ فرضی نمائیم یاحدسی بزنیم ولذا پیش ازهراقدامی بایدببینیم چه چیز ها راجع باین موضوع میدانیم ونقاط تاریك آن کداهست؟

۱ ـ مراتبی که از زندگی خواجه میدانیم ـ حافظ موسوم بشمس الدین محمد اهل شیراز نام پدرش خواجه بهاء الدین بوده وزادگاه خود را زیاد دوست میداشته است •

۲ ـ نقاطیکه مورد شك هستند — پدر حافظ تاجر بوده دو برادر بزرگتر داشته پس از مرگ پدر مدتی باهم بخوشی گذرانیده اند • برادر ها ، دیر زمانی نکشیده ، حافظ ومادرودیار خود را ترك گفته ورفته اند •مدتی بعد مادرش (معلوم نیست برای چه) حافظ را باشخاصی سپرده که از او نگهداری کنند ، خودش معلوم نیست کجا رفته وچه شده است • اشخاص نامبرده با این بچه بی کس خوش رفتار نبوده اند • حافظ آنها را ترك گفته واز راه خمیرگیری کسب معاش کرده و ازعایدی دسترنج خودمبلغی برای تحصیل پیش یك آخوند مکتبی خرج کرده است پسری داشته بنام شاه نعمان که به هند مسافرت کرده و در آنجا درگذشته است • پسر دیگری نیز داشته که دراوایل کودکی فوت شده وخواجه دوبیت زیر رادراین مورد سروده است •

دلا دیدی که آن فرزانه فرزند
چه دید اندر خم این طاق رنگین
بجای لوح سیمین در کنارش
فلك بر سر نهادش لوح سنگین

هیچ بعدی ندارد که بچه نامبرده پسر یکی ازدوستان حافظ بوده باشد
هیچ معلوم نیست که خواجه عاشق پیشه بوده باشد • اگربود حتما دشمنانش

آنرا دستآویز میکردند و برخش میکشیدند. اصلا معلوم نیست که حافظ زن گرفته باشد • در هر صورت از زندگی خواجه هیچ نوع اطلاع مثبتی دردست نیست و بآنچه که هست نمیتوان اعتماد نمود •

ما موقتاً منقولات تذکره نویسان را مطابق واقع می پنداریم و با استناد بآنها و با اجازه خوانندگان محترم چند سئوال ازخود مینمائیم وسعی می‌کنم برای سئوالات خود جوابی پیداکنیم •

۱ — برادر های حافظ چرا شیراز را ترك گفته ورفته اند ؟

۲ — چرا هردو برادر رفته اند واقلا یکی از آنها برای پذیرائی از برادر ومادر نمانده است ؟

۳ — بچه مناسبت برادرکوچك و مادر خود را بی‌کس گذاشته و همراه خود نبرده اند ؟

٤ — مادرش چرا خواجه را باشخاص بیگانه سپرده و رفته است و چرا برنگشته است ؟

عین این سرگذشت را (ولی باکمی تفاوت) شخصا مشاهده کرده ام •

حاجی حسین نامی دارای زن و سه پسر ویك دختر بود • زن حاجی حسین آدم ولخرج و با زنهای دوپسر بزرگش رفتاربدی داشت • با مرك شوهر بدرفتاری او نسبت به پسر ها و عروسهایش فزونی یافت • پسربزرك زن وبچه را برداشت و بطرف رضائیه رهسپار شد• پسر دوم نیز پس از مدتی عازم مراغه گردید • داماد نیز میخواست زنش را طلاق داده از دست مادر زن خلاص شود ولی علاقه بزن و فرزند مانع از این کار بود•

زن حاجی که علاقه مفرطی به پسرکوچکش داشت پس از مرك شوهر محبتش باضعاف زیادتر شد ومنتظربودکه دیگران نیزهمان‌اهمیت‌را به نورچشمی خانم مراعات نمایند • غافل از اینکه بچه عزیز بیشتر مغضوب اطرافیان میگردد

پس از رفتن پسرها زن حاجی درمدت کمی، مختصر دارائی خودو پسر را تمام کردو در کارش فروماند لاعلاج پسر (١٤ ساله) را بداماد سپرد ورفت بلکه مساعدتی ازپسرهایش بخواهد، ولی درراه (یا در مقصد؟) بیمار شد وفوت کرد. پس ازمرگ مادر پسر با مساعدت داماد شاگرد خیاط شد و در مدت کمی توانست خود را اداره کند و بچه مبغوض دیروزی عزیز برادران وشوهرخواهر گردید

ازگفته تذکره نویسان چنین بر می آیدکه خواجه خیلی عزیز بار آمده بود، نه عقب تحصیل رفته ونه درفکر کاری بوده است.

اول ز تحت وفوق وجودم خبر نبود درمکتب غم تو چنین نکته دان شدم

یك چنین جوانی، پسرتاجر، خوبخورده، خوش خوابیده وباعزت زندگی کرده یکمرتبه مثل کسی‌که هرگز شنا نیاموخته است بدریا افتد، بویژه‌که نه یاری دارد ونه راهنمائی؟ چنین شخصی چه روحیه باید داشته باشد وچه انقلابی دراین روحیه آرام تولید میگردد؟

ازمادر (مونس شبهای تار وعروس خواب های اودیپی) خبری نیست رفقا ودوستان‌که همواره تظاهربمحبت داشتند ونوازشش میکردندحالا جوابی بسلامش نمی دهند. صاحب نانوا هیچ فکر نمیکندکه این خمیرگیر مثل بته از زمین سبز نشده، این آقا محمد پسر آقا بهاء الدین! یعنی همان تاجر محترم و مشهور! می باشد وغیره و غیره . . . البته تمام این نا ملایملات تکان هائی بر روحیه این جوان داده وایجاد مشکلهائی بر علیه زمین، زمان، جامعه، طبیعت وحتی مافوق طبیعت میکند.

بالاتر ازهمه فراق مادر: کجا رفت؟ کجا ماند؟ نکند برادرها تصاحبش کرده باشند؟! چه میتوان کرد؟ چاره ای نیست آن سفرکرده که صد قافله دل همره اوست هرکجا هست خدایا بسلامت دارش. یارب آن آهوی مشکین بختن بازرسان میگوید وازدست روزگار، سپهر، فلك وبشر مینالد.

اگر درروحیه حافظ یك چنین انقلابی تولید نشده بود حکما یك غائله و وغوغای بزرگتر ازآن ، ضمیر این جوان حساس را چنان لرزانیده که اثر آن تا آخرعمرباقی مانده است . این‌است که میگوید :

در اندرون من خسته دل ندانم چیست ؟

که من خموشم واودرفغان ودرغوغاست

بالاترین مصیبت ها غوغای شکم است .گرسنگی‌شوخی نیست باید نان‌خورد ولی ازکجا وبچه وسیله نانرا بدست میآورند ؟! آقا محمد همیشه نانرا درسفره و آب را درکوزه دیده است حالا نه سرمایه ای دارد و نه صنعتی بلد است ۰ ساده ترین صنعتها برایش پیش میآید : خمیرگیری ! در چه سنی ؟ حتما بیش از پانزده سال . اگراشتغال بخمیرگیری صحیح باشد باید گفت آقا شمس الدین قوی بنیه صحیح وسالم‌بوده‌است:

بطرب حمل مکن سرخی رویم چون جام

خون دل عکس برون می دهد ازرخسارم

در اثر این پیش آمد های ستوه آور شخصیت حقیقی و بزرك حافظ چکش می‌خورد ، زنك از او زدوده میشود وازهمین مرحله بزرگی اوآغاز میگردد . مثل فرانسوی است که « تنها یك مصیبت بزرك میتواند ما را به بزرگی برساند» «۱» رودکی میگوید :

اندر بلای سخت پدید آید فر بزرگواری و سالاری «۲»

۱- Rien ne nous rend plus grand qu' une grande douleur

۲ - ابن ابی الحدید رسیدن بمقامات بلند را به آستانه مرك و جان بازی حواله میکند :

ذق الموت ان شئت العلی واطعم الردی

فنیل الامانی بالمنیته مکسوب

عروسی ملک کسی تنگ در بغل گیرد

که بوسه برلب شمشیر آبدار زند

اولین قدم بزرگی او این شد که مبلغی ازعایدات خود را خرج تحصیل سواد بکند. مقدمة پیش یك آخوند مکتبی خواندن ونوشتن یاد میگیرد.

جوانیکه از دسترنج خود خرج تحصیل میکند آشکار است چه شوری در دل وکدام سودائی در سردارد و با چه سرعتی این آتش مقدس زبانه میکشد! این است که درمدت کم پیشرفت زیاد میکند تا میرسد بهقسمتهای علمی!...

زبان علمی زمان حافظ عربی بود، او قرآن را ازحفظ داشت واز اشعار عربیاش معلوماست که بزبان نامبرده تسلط کاملی داشتهاست

دایره علم در آنزمان خیلی تنك تر از حالا بوده و برای جوینده فعال و با هوش فراگرفتن آن بمراتب کمتر ازعصر حاضر وقت لازم داشت و با دانستن کامل زبان علمی تحصیل علوم نیز بمراتب آسانتر میگردد.

ازاین مقدمه چنین بر میآیدکه: حافظ شایق علم بوده وزبان علمیآن زمان را بنحو اکمل میدانسته است ولذا درتحصیل بسرعت پیشرفت کرد و در مدتکمی درتمام شعب علوموفلسفه وشرعیات ازعلماء عصرپیش افتاده علماء عصر نیز (که آقا زاده بودند وسالها از عمر خود را برای فراگرفتن یك قسمت ساده ای از علم صرف کرده بودند «۱») برتری این جوان خمیرگیر راحس کردند ودرمقابل علم ومخصوصا قدرت قلمش وعاجزبودند دفاعیغیرازخردهگیری و تکفیر نداشتند. خواجه نیز از بی سوادیوزبونی این قبیل اشخاص که از علمغیر زا عباوعصا وسبحه وسجاده نشانی ای دیگر نداشتندکاملا مطلع شده بود!

---

۱ - ناز پرورد تنعم نبرد راه به دوست

عاشقی شیوه رندان بلاکش باشد

حافظ با مشکلهای روانی بی شمارش در مراحل اول تحصیل گمان داشت آخوند ها میتوانند آنها را حل و عقده های دلش را بگشایند ولی چون به پشت پرده‌راه یافت دیدکه آنجا بجزشکم چرانی وشهوت رانی هیچ نبود وعملیات آقایان روحانیون غیر عوام فریبی وتزویر نیست :

می خور ،که شیخ و حافظ و مفتی و محتسب
چون نیك بنگری همه تزویر می کنند

نمازشان مثل نمازگربه عابد برای گول زدن موشها میباشد این است که برصف رندان زده و میگوید :

ما را خدا ز زهد و ریا بی نیاز کرد .

بلا شك حافظ مداح نبوده چه ، درمقابل اشخاصی که مدیحه سرایان باتملق رفتار میکردند خواجه سرسختی وبی اعتنائی نشان میداد .

من اگر نیکم و گر بد تو برو خود را باش
هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت
سر تسلیم من و خشت در میکده ها
مدعی گر نکند فهم سخن کو سر و خشت
در میخانه به بستند خدایا مپسند
که در خانه تزویر و ریا بگشایند
واعظان کاین جلوه درمحراب و منبر میکنند
چون بخلوت میرسند ان کار دیگر میکنند

واگر مدحی کرده از روی عقیده بوده واغراقی مثل دیگران بکارنبرده است

شعرائیکه برای صله گرفتن مدح میگویند ، اگر نگرفتند هجو میکنند . در شعر های خواجه هجو دیده نمیشود . اگر هم بدی گفته توجهش باشخاصی بوده که بایستی ازشر آنها بترسد پس این مرد بزرك صاحب صراحت لهجه بوده و از

ابرازحقیقت پروائی نداشته است .

مثلا : همه از وجود عالم نمایان و تقدس مآبان بیزارند و همه طالبندکه این لباس دزد ها را پای امتحان بکشند ولی ! ... یا اظهار آنرا بلد نیستند و یا اینکه یارای گفتن ندارند خواجه با شهامت و بی پروائی دق دل هر متفکری را معالجه و مشکل خودرا نیز آشکارنموده است.

خوش بود گر محک تجربه آید بمیان
تا سیه روی شود هر که دراو غش باشد

این بیت یکی از معروفترین اشعار خافظ است ولی نظر بر اینکه بمشکل همیشگی ومعمولی بشر «که همه ناقصند ، من کاملم ، اینرا امتحان باید نشان بدهد» جواب می دهد و مشکل نامبرده را حل می‌کند این است که همیشه نغز و بکر و بدیع است .

تحصیل علم بجای اینکه مشکلات خواجه را حل کند بر شماره آنها افزود ، بویژه که درمشکلهای بعدی باضافه سانسور روانی سانسور زبان هم موجود بود . بایستی فهمید ولال شد ، دید وهیچ نگفت ، ترهات شنید وخفه شد ، حرف حق را بایستی نگاهداشت «۱» مسلمانی آقایان را ازقول ترسائی (آنهم با تغییرقیافه یعنی خود را هدف قرار دادن) تنقید کرد :

گر مسلمانی ازاینست که حافظ دارد
آه اگر از پی امروز بود فردائی

مشکل‌مهم تر ودقی‌که دل را سوراخ میکند این است که واعظ بی سوادی (که‌درخلوت آن کار دیگررا میکند) باکمال وقاحت میفرماید از اعمال خودتوبه

۱ــ شد آنکه اهل نظر برکناره میرفتند
هزارگونه سخن برزبان و لب خاموش
بیانگ چنگ بگوئیم آن حکایت ها
که از نهفتن آن دیگ سینه میبرد جوش

کنید ؛ آه از دست مردمی که گوهر را باخرمهره برابر میکنند !...

بدین مناسبت عقاید فلسفی خود را که مشکلهای بعد از تحصیل علوم بوده و ازاظهارش احتیاط میکرد میان اشعار غیرمتجانس جا داده است یعنی تامیتوانسته تغییر قیافه بکاربرده تا سانسور انسانی به معنی حقیقی آن پی نبرد ۰ ابیات ذیل از این قبیل هستند :

چیست این سقف باند ساده بسیار نقش
زین معما هیچ دانا در جهان آگاه نیست

ساقیا جام میم ده که نگارنده غیب
نیست معلوم که در پرده اسرار چه کرد

تاکه بر نقش زد این دائره مینائی
کس ندانست که درگردش پرگار چه کرد

عیان نشد که چرا آمدم کجا رفتم
دریغ و درد که غافل ز کار خویشتنم

جهان و کارجهان جمله هیچ برهیچ است
هزار بار من این نکته کرده ام تحقیق

وجود ما معمائیست حافظ — که تحقیقش فسون است وفسانه

براستی اگر پیدا شدن بشرمعمائی باشد بقیه نیز با الطبیعه بایدافسون وافسانه باشد
آیا خواجه شراب میخورده ومقصودش ازمی چه بوده است؟

معمولامستی حلال مشکلات روحی است ، درحال مستی سانسورازبین میرود و بمستی توان در اسرار سفت ۰ قاعدتاً آدم مست هر چه در دل دارد ازگله دوستانه و غیره در آن حال میگوید و درد های دلش را شفا می دهد ؛ با اشخاص

ناشناس فوراً آشنا می شود و عقده های درونی را پیش آنها باز می‌کند ، که در بیخودی راز نتوان نهفت

خواجه اگر هزار یك مقداری که در غزلهایش سروده ، شراب مینوشید ، اشعارش مانند گفته های اکثر شعرای دائم الخمرعاری ازمشکلهای روانی و هیجانات روحی ازآب درمی آمد. این است که من عقیده ندارم حافظ شراب خورده باشد بویژه که دیگرانرا ازمستی آب انگور نکوهش میکند

مستی عشق نیست در سر تو
رو که تو مست آب انگوری

نه به هفت آب که رنگش بصد آتش نرود
آنچه با خرقه زاهد می انگوری کرد

وبه شرابی که خودش درمیکده عشق میخورد میبالد :

زان باده که در میکده عشق فروشند
ما را دوسه ساغر بده وگو رمضان باش

بنظر ما کلمات می و مستی بجای بیخودی یا نخواستی بکار برده شده‌اند زیرا گمان میرود که حافظ ملتفت بوده است که زندگی ما را همین مرحله نخواستی اداره می کند .

عقاید مذهبی حافظ

از پاره ای اشعارخواجه چنین بر می آید که مشکلهای مذهبی نیز خاطرش را مشوش می داشته اند.

گاهی ازاشعارش وحدت وجود میتراود ، غزل :

سالها دل طلب جام جم‌از ما میکرد
آنچه خود داشت زبیگانه تمنا میکرد

پاره‌ای اوقات جبری می‌شود:

در پس آئینه طوطی صفتم داشته اند
آنچه استاد ازل گفت بگو می گویم

رضا بداده بده و زجبین گره بگشای
که بر من و تو در اختیار نگشادست

مکن بچشم حقارت نگاه در من مست
که نیست معصیت و زهد بی مشیت او

گاهی نیز کاملا معتقد است:

از نامه سیاه نترسم که روز حشر
با فیض لطف او صد از این نامه طی کنم

صبح خیزی وسلامت طلبی چون حافظ
هرچه کردم همه از دولت قرآن کردم

ایضا :

حافظا در کنج فقر و خلوت شبهای تار
تا بود وردت دعا ودرس قرآن غم مخور

ولی این بیت را چگونه معنی کنیم ؟:

پیر ما گفت خطا بر قلم صنع نرفت
آفرین بر نظر پاك خطاپوشش باد

عصیان :

این چه استغناست یارب وین چه قادرحکمتست
کاین همه زخم نهان هست و مجال آه نیست

تعادل مزاجی وقوه بدنی حافظ :

حافظ بطوری که سحرخیزی وعلاقه بکنار آب رکن آباد و گلگشت مصلی رامکرر دراشعارش آورده است مانند تمام شیرازی ها ورزش ملایم یعنی گردش کردن و قدم زدن با دوستان را البته دوست میداشته و زندگی ساده و بی آلایش را دور از مبارزه حیات ، بویژه با رضای کامل بداـه و قناعت بسر میبرده است . معمولا اشخاص سالم وقوی بنیه سحرخیز هستند واشخاص سحرخیز (حتی درپیری) با نشاط می باشند . از اشعار خواجه چنین بر می آید که این نشاط (در حقیقت جوانی اش) طولانی بوده است ، چنانکه دراشعاردوران چهارمش «۱» غزل :

بیا تا گل بر افشانیم و می در ساغر اندازیم
فلك را سقف بشکافیم و طرح دیگر اندازیم

راکه از غزلهای پرنشاط اوست واشعاری دیگر از این قبیل پیدا میکنیم . حتی در بخش دویم دوران پنجم «۱» جسته وگریخته اشعاری دیده می شوند که با وجود پیری وشکستگی دارای نشاط می باشند یعنی گویند، آن نشاط داشته است وزندگی را بخوشی میگذرانیده است :

آن نیست که حافظ را رندی بشد از سر
کاین سابقه پیشین تا روز پسین باشد

شکر خدا که هرچه طلب کردم از خدا
بر منتهای همت خود کامران شدم

بالاخره علائم پیری وانحطاط شروع میشود وپیش ازهمه دید چشم روبکاهش میرود. ولی درچه سنی ؟ البته خیلی دیرتر ازمعمول ؟ . . . چون حافظ حتماً شراب نمیخورده ، توتون هم ازآمریکا وارد نشده بود و چنانکه گفتیم اززندگی آسوده و

۱ ــ کتاب حافظ ازآقای محمود هومن صفحه های ۱۰ و۱۱ و۱۲

بی سرو صدائی استفاده می نمود لذا چشمش ، دیر تر به عینك احتیاج پیدا میکند ! . . .

البته صحبت از عینك در هفتصد سال پیش عجیب بنظر می آید در صورتی که تاریخ پیدا شدن آن دراروپا به پانصد واندی سال بیشتر نمیرسد ؟!

ولی ازگفته حافظ چنین بر می آیدکه برای خواندن و نوشتن (با احتمال قوی) عینك بچشم میزده و عینك را نیز«آینه» «۱» می‌گفته است :

از این دودیده حیران من هزار افسوس
که با دو آینه رویش عیان نمی بینم

ازبیت بعدی نیزچنین‌برمی‌آیدکه درچشم های خواجه آب مرواریدیابیماری دیگری پیدا شده بود :

قد تو تا بشد ازجویبار دیده من بجای سرو جز آب روان نمی بینم

توضیح آنکه برخی از بیماران مبتلا بآب مروارید در اوائل مرض وقتیکه بروشنائی نگاه میکنند آب جاری بنظرشان میرسد البته اشاره بهگریه نیزمی باشد ولی ندیدن قدیارکنایه نیست .

اشعار دیگری نیز مشعر بر بیماری چشم است :

بی مهر رخت روز مرا نور نماندست
وز عمر مرا جز شب دیجور نماندست
هنگام وداع تو زبس گریه که کردم
دور از رخ تو چشم مرا نور نماندست

---

۱ ــ گویا آینه را لك تصغیر فارسی اضافه کرده اند وآینك شده سپس معرب کرده وعینك گفته اند بویژه که عربها عینك را منظره گویند . سبب معرب شدن هم گویا مکسور بودن الف اینك باشد چنانچه ده اینه ورزان سر راه فیروزکوه را تمام اهالی آنسامان باکسر الف تلفظ می کنند . دکتر پرویز خانلری

میرفت خیال تو ز چشم من و می گفت

هیهات از این گوشه که معمور نماندست

گفتیم که درحدود پانصد واندی سال پیش عینك در اروپا پیدا شد • بعقیده بعضی‌ها ، عینك را چینی‌ها اختراع کرده‌اند واز آنجا به شرق نزدیك رسیده وسپس باروپا رفته است • اگراین حرف صحت داشته باشد بایستی که عینك خیلی پیشتر اززمان حافظ بایران رسیده باشد تا درپانصد واندی سال پیش دراروپا شناخته شود چون‌دویست‌سال درآن تاریخ نسبتاً ، وقت زیادی نبوده است •

گریه حافظ

یکی ازپدیده های شگفت که شعرا به آن میبالند ، سیل اشك خونین‌بدامان روانه کردنست !... راستی شعرا گریه میکنند، یا فقط حرفش‌را میزنند؟ زیرا اغلب آنها مجنون عامری‌را در وادی جنون به همسفری قبول ندارند. صرفنظر از اینکه دیوانگان‌گریه نمی‌کنند این عمل ناپسند شایسته مرد نیست•

انسان چگونه گریه میکند ؟

گریه با تنفس عمیقی شروع می شود ، فورا فشاری درگلو (تشنج حنجره) پیدا می شود که مانع از بیرون آمدن نفس و بلعیدن آب دهان می‌گردد ، سپس احساس سردی سوزناکی در بینی بدید می آید ، سر ، بی اختیار تکان مختصری میخورد ، بالاخره غده اشك ترشح میکند وچشم پراز اشك میگردد وبیرون میریزد • ولی‌فشار دوباره تاری می شود • این انقباض وانبساط پی درپی وآمیخته با فشار وتنفس تولید صدای هق هق می‌کند•

گریه چیست ؟

. گریه آخرین مرحله یك بحران دفاعی مخصوص بانسانست در مقابل**صدمات** وجودی وبا **تأثرات روحی !**

اغلب بحران های وجود انسان با ترشحات گوناگون انجام میبابند •

بایستی همین گونه باشد !... چه ، پیشرفت وظایف دراندامهای مختلف تن‌همانند واکنش های شیمیائی می باشند وبسیاری از واکنشهای شیمیائی باتشکیل یك‌مولکول آب انجام می گیرند • پس هیچ شگفتی ندارد اگر واکنشهای روانی وجود ما مثل واکنش های شیمیائی (ولی نه عین آنها) ، با ترشح مایعی خاتمه پذیرند و . . . مشکلهایشان حل شوند

گوئیا گردش عادی طبیعت براین باشد !

چند مثال :

۱ - مردمان ترسو، در اثر مختصروحشتی ، بی‌اراده ، جامه خودرا ترمیکنند ونیز پاره ای از بیماری ها با ادرار (بی اختیاروفراوان) بحران مینمایند•

۲ - اغلب اوقات ، دراثر ترس ، سیلان ترشح زیادی در روده پیش می آید و همین موضوع باعث یك اسهال موقتی میگردد

۳ - بحران اغلب بیماری ها با عرق فراوان انجام می‌پذیرد• گاهی نیزترس، شادی ، خوشی ، غضب بویژه شرم با عرق همراه میباشند

٤ - پاره ای از بحران های انعکاسی باعث ترشح بزاق می شوند مثلا : اگر کسی پیش ما میوه ترشی بخورد ، دهان ما آب می افتد. همچنین تحریك شدن روده ها بوسیله کرم ها ، تحریك رحم باآبستنی وغیره سبب ترشح لعاب دهان‌میگردد

٥ - معمولی ترین ترشحی که دراثر بحران های روانی و واکنش های بدنی بیرون میریزد اشك چشم است • این عمل راگریستن گویند

گریستن درمقابل صدمه های بدن وشکنجه‌ها و نیز گریه درمرك عزیزان امری عادی و یك نوع دفاع بدن ، یعنی تسکین دهنده درد ها و تسلی بخش است ، ولی گریه نکردن ، یا بعبارت بهتر نیامدن گریه (که موجب خفگی وبغض شدیدی‌میگردد) موضوع غیر عادی میباشد •

پدر دکتر ك ••• دوساعت به غروب مانده مرحوم می شود • با وجود علاقه مفرطی که دکتر به پدر داشت نمیتواند گریه کند ، بغض گلویش را گرفته ، شب تاصبح

نمی تواند بخوابد ،طرف صبح که میخواهند جنازه را حرکت بدهند یکمرتبه از حال بهت خارج می شود و گریه را سرمی دهد . پس ازگریه زیاد ، بقول خودش «تسلیم می شود که پدرش مرحوم شده است » وساکت میگردد .

پس گریه ، چنانکه گفتیم یك نوع **واکنش دفاعی بدن** است :اگردکتر ك . . . نمی گریست ممکن بود ، همانطورکه شبرا بیداری کشیده بود عوارضدیگری برایش رخ دهد . باصطلاح پزشکی ، میتوان گفت که : در این قبیل موارد ،گریه یك درمان **مصرف** «۱» (طبیعی) وموثری می باشد.

برخی ازجانوران حساس مثل شتر مرغ ، بوزینه ، لك لك و غیره که (مثل تمام حیوانات)گریستن نمی دانند ،گاهی در اثر مرگ جفت خود میمیرند و یا با ترك غذا انتحار میکنند.

شواهد وحکایت های مرگ حیوانات مشهور بوفاداری از قبیل سگ ، اسب ، میمون وغیره درمرگ صاحبشان زیاد است ومعروف عموم می باشند

علت گریه اشخاص چیست ؟

بچه نوزادگریه میکند تا نفس بکشد وششهایش وسعت پیداکنند

زنها سربهانه جزئی گریه را سر می دهند . درزمان تحصیل ، دختر روسی (دانشجوی پزشکی) را می شناختم که گاهگاهی میگفت روی قلبم ورمی پیدا شده است ومیرفت در محل خلوتی گریه میکرد و راحت میشد . من ازاین حرکت خانم دانشجو اظهار تعجب کردم گفت مگر مادر و خواهر توگریه نمیکنند ؟ جواب صحیحی ندادم ، چون فوراً ملتفت شدم که زنهای ما ورم روی قلب را در مجلس ختم همسایه ها و مجالس روضه خوانی خالی می کردند ولی من متوجه نبودم .گاهی برای زنها گریه یك نوع تاکتیك جنگی است ، یعنی وقتی که در بن بستی گیر می کنند به گریه متوسل میشوند وازآن مخمصه پیروزمندانه خلاص می گردند.

دختر بچه ها و پسر بچه ها در سنین بلوغ و نیز زنها وگاهی مرد ها در

۱- Dérivatif

اوان یاس سر مختصر پیش آمدی گریه میکنند . بعید نیست این گریه ها نیز یك نوع مصرف باشند .

اشخاص ضعیف معروف برقیق القلب سر پیش آمد جزئی گریه میکنند

اشخاص متظاهر ، مزور ، رذل ، دروغگو و بی حیثیت برای پیش بردن حرف خود بگریه متوسل میشوند. اشخاص قوی ، برعکس ، بآسانی گریه نمیکنند

اشخاص که شق و کینه توز بغض را دردل نگه می دارند و تا داد خودرا نستانند و حرف خود را پیش نبرند راحت نمیشوند

گریه ای که بعنوان آنرا نتیجه یك بحران رقیق روحی فرض کرد آنستکه در اثر شوق زیاد ، شادی بزرك ، رسیدن مسافر عزیز ، دیدن شخص محبوب ، رسیدن به مرز وبوم ، حس میهن پرستی ، فرج بعد ازشدت وغیره عارض شود. مقدمه چنین گریه ای تنگی نفس مختصر و ترشح اشك می باشد که با گریه بی سروصدائی ختم می شود.

شعرا چرا گریه میکنند ؟ وازچه تاریخی اشك ریزی در نگارشات و ادبیات فارسی پیدا شده است ؟

ازمطالعه دیوانهای شعرا چنین بر می آید که ادبیات و نگارشات فارسی پس ازحمله مغول باآن فجایع جانگدازمثل ادبیات ونگارشات فرانسویان بعدازشورش بزرك سراپا سوگواری واشك ریزی شده است.

روحیه فرانسویان چنانکه از نگارشات آن زمان بر میآید چنان غمدیده و رنج کشیده بوده استکه با وجود فتوحات وافتخارات ملی که ناپلئون برای آنها می آورد وآن جشن ها وبالتها و شب نشینی ها و رقص های عمومی و عیش و نوش های بزرك نمی توانست چشم آنها را خشك کند.

مثلا :

در ۱۸۰۵ راجع بوت یکی از معاریف کوربر(۱) مینویسد : ساکنین آن

Courrier –

ناحیه با اشکهای خود قبر آن مرحوم را آبیاری کردند .

در همان تاریخ ، در موقع محاکمه دختر بزهکاری ، ژاندارمها ، در مقابل روضه خوانی (بافصاحت) وکیل مدافع ، تفنگها را کنار گذاشته با دستها چشم خود را پاك می کردند .

در ۱۷۰۶ الکساندر دوال (نویسنده نمایشنامه های خنده آور) در نطق ورودی خود به فرهنگستان ، راجع بسلف خود باندازه ای مبالغه می کند که گفته هایش درخود اوچنان مؤثرمیگردد که اشك ازچشمهایش سرازیر میشود .

درتآتر صحنه های تأثر آور (مثل برگشتن سربازی ازجنك ، یا وقتی پدری پسر گمشده خود را پیدا می کرد وغیره) سبب اشك مردها میشد ، زنها غش میکردند.

عین همین پدیده دراشعارفارسی (چنانکه ذکر شد) پس‌ازفاجعه مغول آشکارا دیده می شود ، بویژه درکتاب های تأثرآور واشعار غم انگیزراجع بشهدای دین ، که عده ای ازشعرا ونویسندگان بدین فاجعه‌نویسی دادسخن را داده اند، غزل :

اکر روز قیامترا شبی هست آن شب است امشب

طبیب ازمن ملول ودل زحسرت درتب‌است‌امشب

(حجة الاسلام تبریزی)

انواع گریه دراشعار خواجه زیاد است ، ما فقط پاره ای ازآنها راکه ازنظر روان شکافی قابل توجه بود میآوریم .

۱ - بحران روحی درانر جور یار که رازش را ازهفت پرده سانسور بیرون میکشد :

اشك حرم نشین نهان خانه مرا

زان سوی هفت پرده به بازار میکشی

....

ترا صبا و مرا آب دیده شد غماز

وگرنه عاشق و معشوق راز دارانند

اشك حافظ خرد و صبر به دریا انداخت

چکند سوز غم عشق نیارست نهفت

ترسم که اشك در غم ما پرده در شود

وین راز سر بمهر به عالم سمر شود

۲ - درد ودرمان مصرف

اشك خونین بنمودم به طبیبان گفتند

درد عشق است و جگر سوز دوائی دارد

سینه گو شعله آتشکدهٔ فارس بکش

دیده گو آب رخ دجلهٔ بغداد ببر

۳ - اغراق دراحساس (گریه‌شاعرانه) :

بر رهگذرت بسته ام از دیده دوصد جوی

تا بوکه تو چون سرو خرامان بدرائی

سوز دل اشك روان آه سحر ناله شب

این همه از نظر لطف شما می بینم

۴- گریه‌واقعی از روی شوق

گریه شام و سحر شکر که ضایع نشد

قطره باران ما گوهر یك دانه شد

من که ازیاقوت و لعل اشك دارم گنج ها

کی نصر درفیض خورشید بلند اخترکنم

تلون اشعار حافظ — میگویند اول کسی که تلون اشعارش را بررخ خواجه کشید شاه شجاع بود . خواجه جواب داد : با وصف این مشهور آفاق هستند ازاین جواب چنین بر می آید که خود خواجه سبب تلون اشعارش رانمیدانسته است برای درك تلون نامبرده باید دید حافظ چگونه شعر میسروده است ؟

آنچه بنظر ما مفهوم تر ومنطقی تر میرسد (و در مبحث مشکل اودیپ خواجه متذکر شدیم) اینستکه اشعارطراز اول‌خواجه درحال بیخودی یعنی‌زیرتأثیر نخواستی از قلمش تراویده اند • چون اغلب آنها به‌گفته ها یا جمله هائی‌که در موقع روان‌شکافی از اشخاص (بیمار یا سالم) میشنویم شباهت دارند •

محرك این حال بیخودی‌چیست ؟ — تاکنون‌چندین مرتبه تذکرداده‌ایم که‌انگیزه مهم دراشعارخواجه مشکلهای روانی (که بوسیله رؤیا ازبازرسی‌سانسور می‌گریختند) بوده اند •صبح‌که بیدار میشد ممکن است رؤیای شب را فراموش میکرد ویا اینکه بعضی ازتیکه های خواب درنظرش مانده بود •

اشعاری‌که ازرؤیای شکل دوم تراویده اند البته زیبا و بدیع هستند ولی بپایه اشعاری‌که ازرؤیای فراموش شده بعمل‌آمده اند نمیرسند•

مثال رؤیای فراموش شده :

صبحدم مرغ چمن باگل نو خاسته گفت
ناز کم کن که‌دراین‌باغ بسی‌چون‌توشکفت
گل بخندیدکه از راست نرنجیم ولی
هیچ عاشق سخن سخت به معشوق نگفت
گرطمع داری ازآن جام مرصع می لعل
ای بسا درکه بنوك مژه ات باید سفت
تا ابد بوی محبت به مشامش نرسد
هرکه خاك در میخانه برخسار نرفت
در گلستان ارم دوش چو از لطف هوا
زلف سنبل به نسیم سحری می آشفت
گفتم ای مسند جم جام جهان بینت کو
گفت افسوس‌که آن دولت بیدار بخفت

سخن عشق نه آنست که آید به زبان
ساقیا می ده وکوتاه کن این گفت وشنفت
اشك حافظ خرد و صبر بدریا انداخت
چکند سوز غم عشق نیارست نهفت

بیت تخلص نشان می دهدکه دردی دل حافظ را آتش میزده ولی بایستی نهفت ولی گریه رازش را آشکار میکند و با وجود این از معشوق اسمی نمیبرد مثال رؤیای فراموش نشده :

بنال بلبل اگر با منت سر یاریست
که ما دو عاشق زاریم کار ما زاریست
درآن زمین که نسیمی وزد زطره دوست
چه جای دم زدن نافه های تاتاریست
بیار باده که رنگین کنیم جامه زرق
که مست جام غروریم و نام هشیاریست
خیال زلف تو پختن نه کار هر خامیست
که زیر سلسله رفتن طریق عیاریست
لطیفه ایست نهانی که عشق از او خیزد
که نام آن نه لب لعل وخط زنگاریست
جمال شخص نه چشمست وزلف وعارض وخال
هزار نکته در این کار و بار دلداریست
قلندران حقیقت به نیم جو نخرند
قبای اطلس آنکس که از هنر عاریست
بر آستان تو مشکل توان رسید آری
عروج بر فلك سروری به دشواریست

سحر کرشمه چشمت بخواب می‌میدیدم
زهی‌مراتب خوابی‌که به ز بیداریست

درباره غزلها هیچگونه ارتباطی میان ابیات پیدا نمی شود مثل غزل :

مزرع سبز «۱» فلك دیدم و داس مه نو
یادم ازکشته خویش آمدوهنگام درو الخ

یك نویسنده یا شاعر درجه اول موقع نوشتن چه‌نوع روحیه ای دارد ؟

ازمطالعه روحیه نویسندگان قرن اخیر وقرن حاضر چنین بر می آید که نویسنده و شاعر بتمام معنی درحال طبیعی یعنی موقعی‌که جنبش روانی اش متوازن است نوشتن نمی تواند ، اینستکه به کار های درظاهر عجیب ولی در معنی منطقی متشبث می‌گردد تا آن توازن یعنی جنبش معمولی بحال آرامش درآید ، ولذا بعضی ها از دوا های مخدر و یا مکیفات استمداد میکنند ، پاره ای نیز بکار های عجیب تری متشبث می‌گردند : یکی روی میزش اسباب بازی‌کودکانه جمع‌میکند و باآنها ، درموقع لزوم ، مشغول می شود پس‌ازاندکی قلم بدست‌گرفته ومینویسد دومی تا پاهایش را درآب‌گرم نگذارد نوشتن نمیتواند .

سیمی‌زیردوش آب‌گرم میرود ، چهارمی دوش آب سرد میگیرد ، پنجمی قدم میزند . . . ششمی ، هفتمی الخ هرکدام پیش از نوشتن سرگرمی هائی برای خود دارند .

بنظرم این قبیل اشخاص فوق العاده ، ازردیف حافظ ، در زمان معینی ، پیش ازنوشتن بیك حالی بهت مانند شبیه به مقدمه حمله صرع ویا بسکون پیش از رعد وبرق وطوفان (که آنرا آرامش‌گفتیم) میافتند ، سپس (مثل صرع) یك واکنش عصبی این حال رکود را بهم میزند و از این بهم خوردن روحیه ، انفجاری (مانند

---

۱ - رنك فلك معمولا کبود است و تاکنون‌کسی آسمان را برنك سبز ندیده ؛ خیلی احتمال دارد خواجه مبتلی به بیماری معروف به دالتونیسم بوده است

انفجارهای آتش بازی) تولید می شودکه از آن مناظر سحر انگیزی با تلالؤ خیره کننده بیرون می آید.

از عملیات نویسندگان ،که بعنوان مثال آوردیم، چنین بر میآید که اشتغال موقتی با اسباب بازی وغیره فعالیت خواستی (یا روحیه زبرین) را بشکل ساده ای درمیآورد وتمام امواج عصبی متوجه نخواستی می گردند ولذا فعالیت روانی درآن قسمت بحد اعلی میرسد

فعالیت نامبرده ازحیطه روحیه زبرین (خواستی) کاملا خارج می باشد و باصطلاح معروف روحها ازآن بی خبراست. فقط ازتطبیق نتیجه کارآن دوقسمت می توانیم حدس هائی بزنیم :

طبق مثلی که در صفحه ۲۹ آوردیم تفاوت آشکاری میان موسیقی که تحت نظر خواستی زده میشود و موسیقی که نخواستی اداره میکند موجود میباشد ، همچنین بین خطی که روحیه زبرین دستور میدهد باخطی که از ابتکارروحیه‌زیرین بشکل قلم انداز می‌تراود فرق بسیار است .

ازاین تطبیق چنین برمیآیدکه نتیجه فعالیت نخواستی آنرا پخته تر وبعبارت بهتر دم‌کشیده تر است.

همین موضوع را درمطالعات علمی ، سیاست و غیره مشاهده میکنیم :پاستور ساعتها می نشست و به جانوران آزمایشگاه تماشا میکرده میگویند ، ناپلئون پیش از جنگ با اتریشها روی طبل فال ورق گرفته بود : اگر این گفته ها درست باشند نظریه مارا تائید میکنند . چه . تماشای جانوران یا فال ورق‌گرفتن مصرف‌فکری زیادی ندارد اینستکه روحیه زبرین (خواستی) آرام مانده و نخواستی با استفاده از همه امواج عصبی نقشه جنگی میکشد یا اینکه سرم و واکسن کشف میکند

مشاهده‌شخصی: روزی ازشخص با هوشی (نزدیك به نبوغ) راجع بامرمهمی سئوالی کردم ، فورا بیك حال بهت فرو رفت ، چشمانش ثابت و پلکها بی حرکت

شدند• سپس مثل اینکه ازخواب بیدارشود (با صدای گرفته مخصوص بیدارشدن) توضیحات کامل وجامعی داد•

حافظ ، وقتی که شعرمیسروده ، چه نوع روحیه‌ای داشته است ؟

اغلب نویسندگان نکته ای را درنظرمی گیرند وآنرا تعقیب میکنند. پاستور یك موضوعرا تعقیب میکرد ، ناپلئون بیك مشکل فکر می کرد • ولی روحیه حافظ غیرازدیگران بود ، نخواستی اش را تنها یك مشکل مکدر نمی کرد بلکه برداشت گردستمهای بیشماربود ... این مشکلها چنان درجوش وخروش بوده اندکه هروقت قلم روی کاغذ می گذاشت اختیار ازدستش خارج میشد و سینه از این همه مشکلها تنك آمده و فریاد می کشیده است . باین ترتیب ، همه آنها میخواستند در آن حال بیخودی یکجا زنجیر سانسور را بگسلند وآزاد بشوند اینست که هرکدام از آنها قلم را بطرفی کشانیده وهرقسمت غزلی برنك دیگری درآمده است

اثر شعر دراشخاص — شعردرهرشخصی اثردیگری دارد وهرکسی بایدراجع بخودش اظهارعقیده نماید ، ولذا چند سطری راجع باثر شعر درخودم می نویسم : شعری درنظرمن خوبست که چون آنرامی خوانم درمرحله اول یك هیجان روحی درمن پدید آید • سپس مدتی فکرم بی حرکت و آرام شود • عین همین حالرا تماشای آب روان ، شنیدن پاره‌ای موسیقی ها وغیره درمن تولید میکنند • گمان می کنم این همان حالیست که شاعر یا موسیقی دان ، پیش ازسرودن قطعه ای ، داشته‌است وانعکاس آن درروح ما همان حالرا (گرچه ضعیفتر) تولید میکند ، مثل دهان‌دره و خمیازه شخص خواب آلودی درمیان جمعی (اگرچه احتیاج بخواب نداشته باشند) که‌حالتی شبیه به‌حال‌آن شخص ایجادمیکند•

باید دانست که شاعر آرام میشود سپس به هیجان افتاده و می نویسد ولی ما شعر را می خوانیم اول به هیجان می افتیم بعد آرامش میآید، چنانکه شخص خواب آلود خمیازه میکشد ولی دیگران از دیدن او به خمیازه میافتند و خواب

آلودمیگردند پس نتیجه واکنش درهردوپدیده بشکل معکوس میباشد.

معمولا.پس ازاین آرامش فکر،تمام خستگی‌های من رفع می شوند وخودرا راحت حس می‌کنم •

عشق خاکی حافظ چه بوده است؟

آیا حافظ صاحب عیال واولاد بوده؟ پسری بنام شاه نعمان داشته؛ عاشق پیشه بوده؛ معلوم نیست وازگفته های‌خودش چنین برمیآیدکه‌اصلا زن نداشته :

گرروی پاك ومجرد چو مسیحا به فلك

از فروغ تو به خورشید رسد صد پرتو

ایضا :

حافظا درکنج فقر وخلوت شب های تار

تا بود وردت دعا و درس قرآن غم مخور

و درکنج فقر و خلوت شبهای تار زندگی می‌نموده و از تدریس‌قرآن امرار معاش میکرده‌است ومثل مسیو ژوابوز «۱» شبها عبارا بسرمیکشیده وهزاران،صحنه‌عاشقانه را مثل سینما ازجاو چشم میگذرانیده است•

تمام‌زندگی این مرد بزرك مثل اشعارش مرموز است •

در اشعار خواجه شهوت تناسلی یافت نمی شود • تمایل بجنس لطیف ازآنهم کمتر ؛ خودش آشکار میگوید : نیست در شهر نگاری که دل ما ببرد. معمولا درگفتارش ازمقدمه معاشقه دور تر نمیرود • **مقدمه‌معاشقه چیست؟**

برای توضیح از تذکر نکته مختصری ناگزیر میباشیم • که عبارت است از **التذاذ شهوانی**

التذاذ شهوانی را میتوان بسه مرحله تقسیم‌کرد •

مرحله اول لذت روانی‌که از کودکی شروع میکند و تا مرك می یابد •

---

۱ ـ صفحه ۲۱ قسمت روانشناسی فروید

این حس، برای خود، درمغز مرکزی دارد و توجه آن به جنس مقابل فکری است وتظاهراتش خودنمائی وچشم چرانی وآزار دوستی وغیره میباشد •

مرحله‌دوم - لذت‌مقدماتی - این‌لذت‌عبارتست ازتمایلات جنسی با اقدامات ساده مثل صحبت وشوخی وهلم جراً تا برسد بمرحله سوم

مرحله سوم — لذت‌وظیفه‌ای — لذتی‌است‌که درموقع انجام عمل‌تناسلی بمنظور ادامه نسل حس میشود •

مرحله اخیر درسن بلوغ شروع می شود ودرحدود پیری ازبین میرود•

التذاذ شهوانی وظیفه ای پس ازشروع عملیات تناسلی با سرعت رو بازدیاد رفته وپس ازانجام وظیفه‌یکباره ازمیان میرود•

هرکدام از این مراحل سه‌گانه بمناسبت روحیه و ساختمان مزاجی بشر خواهانی دارند • ولی با جرأت میتوان‌گفت‌که طالبین قسمت آخر مرحله سوم دراقلیت اند وبلکه انگشت شمارند مثل بعضی ازعلماء ومخترعین وکاشفین‌که عشق تناسلی درنظر آنها مثل اصلاح سروصورت ومهمانی رفتن وغیره یکنوع اتلاف‌وقت بشمار میرود ولی بیشتر مردم از رسیدن به بخش نامبرده گریزان هستند و تا میتوانند به نتیجه نزدیك نمیشوند•

دراینجا یك سؤال پیش میآید. التذاذ شهوانی درکدام مرحله بیشتراست ؟

اگردرمقدمات (مراحل اول ودوم) باشد درکدام یك بیشتراست ؟

حال اگر در نکته بالاکمی دقیق شویم به مبحث تجلی (برافراشتگی) میتوانیم پی ببریم •

در مبحث تجلی (بخش روان شکافی) گفتیم‌که چون غریزه تناسلی درکودك شکل مشکلی بخودگرفت وازپیش خواستنی به نخواستنی رانده شد ودر آنجا زیر فشار ماند برای وارد شدن بمرحله خواستنی (طبق شرایط روحی یابدنی و غیره) ممکن است یکی از دو شکل تغییر قیافه : جنون یا برافراشتگی را انتخاب نماید

آنهائی که در راه تجلی قدم بر میدارند ، اغلب توجه زیادی به حس تناسلی ندارند وصف عیش را سه نصف عیش می‌دانند وبا تصور وتجسم آن در عیش شناورند و در خیال اینهمه لعبت بهوس میبازند.

نقاش تمام عیاری را میشناسم که با وجود احتیاج بپول حاضر نیست حتی یکی ازنقاشی هایش را بفروشد ۰ روزی با یك حال ازخود گذشتگی و استغناء طبع میگفت : فلان تابلو را برای چشم روشنی روز عروسی برای دخترم فرستادم

این قبیل اشخاص از بس خیالبافی میکنند حقیقت در نظر آنها حقیر و تاریك مینماید، باگرسنگی دست به یقه اند و میخوانند :

درویشم و گدا وبرابر نمی‌کنم پشمین کلاه خویش بصد تاج خسروی

این طبقه مردم گاهی از مقدمه عشق نیز گریزانند ۰ چون نگارهای شهر با عروس خیالی آنها تطبیق نمیکنند این است که نمی توانند دلشانرا بربایند و لذا بهرچه خاکی است پشت پا میزنند ودرراه نگار خیالی خود قدم برمی دارند۰ گاهی عشق بخودکه در طفولیت داشته اند عود میکند و بی توجه عاشق دلداده خود می شوند ومیگویند :

آنچه خود داشت زبیگانه تمنا میکرد۰

ویا اینکه موضوع عشق را غیرقابل وصف وتوضیح می دانند :

سخن عشق نه آنست که آید بزبان

ساقیا می ده وکوتاه کن این گفت وشنفت

دومی جمالی راکه در دل خود می پروراند از سنك میتراشد و عالمی را مسحور میکند ۰

. دیگری گمشده خود را از رنگها وکرباس میطلبد۰

چهارمی درفراق الهه جمال ناله خود را ازدهان نی به عیوق میرساند،

مبرزترین این برگزیدگان عالم بشریت بیماران، دل شکستگان ، مظلومین

بتیمان وستمدیدگان را بجای دل مجروح ومایوس خود عوضی می گیرند و بخدمت وپرستاری ودلداری آنها همت میگمارند وبجای انتقام نیکی میکنند ومیسرایند:

بر دلم گرد ستمها ست خدایا مپسند

که مکدر شود آئینه مهر آئینم

از شهوات زندگی روگردان می شوند وخدمت بهتیره بختان وبینوایان را پیشه خود میسازند .

جوان سود پرستی نامزد دوشیزه نجیبی از خانواده محترمی بود . برسم معمول عشق دائمی را با خون خود امضاء کرده بودند، قضا را بیوه زن ثروتمندی سرراه زندگی جوان نامبرده پیدا شد ، فرصت لزدست دادنی نبود ، در ظرف ۲۴ ساعت معامله را تمام کرد و هدیه های نامزدی را از دختر واژگون بخت بازپس خواست . این حرکت ناهنجار تکانی چنان سخت در روحیه دوشیزه پاك‌نژاد ایجاد کرد که از جنس مرد بیزار شد و تا آخر عمر در بیمارستانها به پرستاری (البته داوطلبانه) بیماران پرداخت وهرنوع خواستگاری ازهرگونه اشخاص را نپذیرفت

میان این دلدادگان جمال مطلق هیچیك بمقام خواجه نمیرسند ، چه ، میان شعرای ردیف‌اول هیچکدام باندازه خواجه‌درنخستین مرحله عشق‌درنك نکرده‌اند. حتی‌میتوان‌گفت که خواجه‌ٔشیرازقدمی‌ازآن فراترنگذاشته است :

مجال من همین باشد که‌پنهان عشق او ورزم

حدیث‌بوس وآغوشش‌چگویم چون‌نخواهدشد

خواجه ازپدیده «۱» برافراشتگی کاملا مطلع بوده و آنرا درخود مطالعه کرده است یعنی انجام‌گرفتن آنرا درشخص خود کاملا حس‌کرده است : یکوقت سحر چه پیش آمدی کرده ؟ و یا چه خوابی دیده ؟ و یا کدام مشکل و یا مشکلهایش تحریك شده اندکه دفعة درجاده تجلی ومعراج روحی قدم برداشته و

Phénomène – ۱

آن پدیده را با قلم سحرآسا چنین بیان میکند:

دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند
واندران ظلمت شب آب حیاتم دادند
بیخود از شعشعه پرتو ذاتم کردند
باده از جام تجلی صفاتم دادند
چه مبارك سحری بود چه فرخنده شبی
آن شب قدر که این تازه براتم دادند
بعد از این روی من و آینه حسن نگار
که در آنجا خبر از جلوهٔ ذاتم دادند.
هاتف آنروز بمن مژده این دولت داد
که بر آن جور و جفا صبر و ثباتم دادند الخ

از اشعار فوق چنین برمیآید که جور وجفا های رانده شده مشکلهائی در روحیه او ایجاد کرده وهمواره معذبش می داشتند، درعالم رؤیا (یا عالم بیخودی) یك واکنشی پدید می آید که نتیجه آن جلوه ذات و تجلی صفات میشود چنانکه درعده دیگر واکنش نامبرده منتهی بجنون میگردد«۱» (رجوع شود بصفحه ۵۳ و ۵٤)

---

۱ - بعضی ازشعرای ایران دوقطبی بودن عشق را حس کرده وسنگینی کفه جنون را نیز تشخیص داده اند مثلا جلال الدین در کتاب مثنوی راجع بقطب جنون یعنی اختلال (احتمالی) عقل میگوید:

چون زند شهوت در این وادی دهل
چیست عقل تو فجل ابن الفجل

ونیز تجلی را (۷۰۰ سال پیش ازلئون دوده، صفحه ۸۲) ازمثال خواجه‌ای که بسخدمش میگفت اسب اشهب را سوارشو، جوان میگفت که آن حیوان پس پس میرود، خواجه گفت پس دمش را بسوی مقصد کن، استفاده کرده توضیح می دهد که دم این استورعین

چنانکه گفتیم خواجه حافظ راه تجلی پیموده ولذا اطلاع مبسوطی از وادی جنون ندارد وندرتاً از آن عالم سخن میراند:

دور مجنون گذشت نوبت ماست
هر کسی پنج روزه نوبت اوست

روز اول که باستاد سپردند مرا
دیگران را خرد آموخت مرا مجنون کرد

نیز در پاره ای غزلها بموضوع تجلی اشاره شده است :

حافظ خلوت نشین باز بمیخانه شد
از سر پیمان گذشت بر سر پیمانه شد

. . . .

. . . .

گریه شام وسحر شکر که ضایع نشد
قطره باران ما گوهر یکدانه شد
منزل حافظ کنون بارگه پادشاست
دل سوی دلدار رفت جان برجانانه شد

ازقراین چنین بنظرمیرسد که تجلی خواجه ادامه پیدا کرده وبعالم بالاتر راه یافته باشد زیرا چنین میسراید :

در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد
عشق پیدا شد و آتش بهمه عالم زد الخ

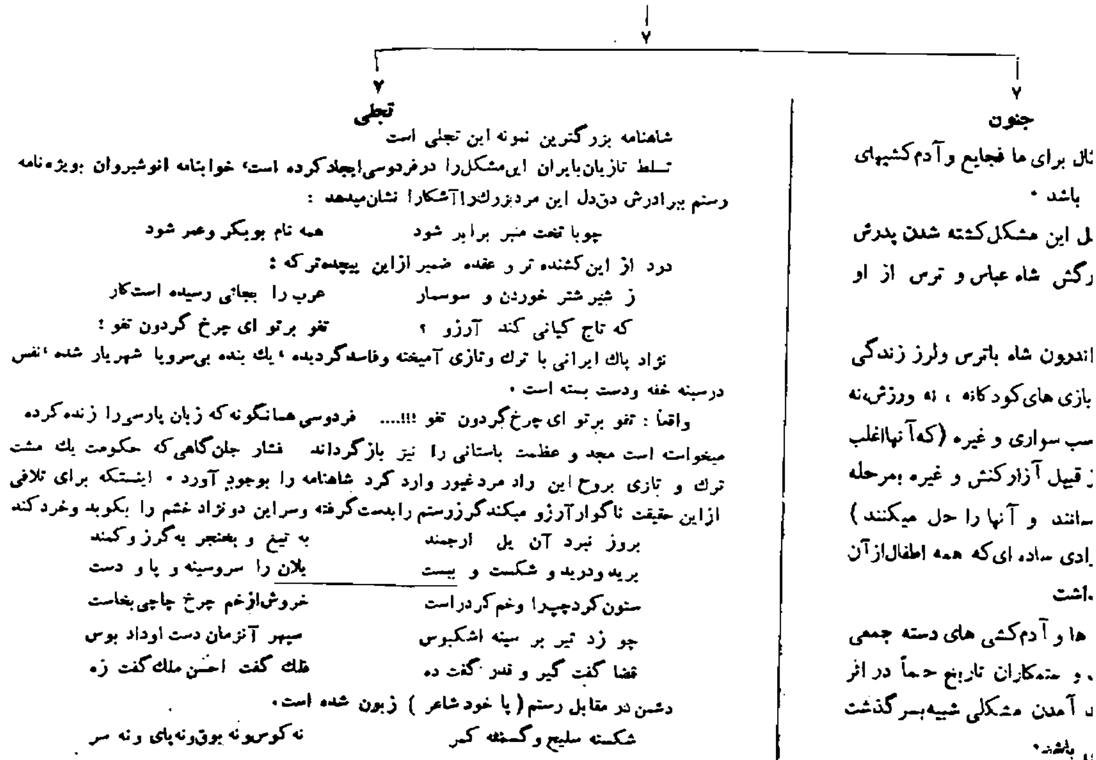
شهوت است : اگر شهوت را متوجه مقصد عالی تری کنی البته بمقصود عالی میرسی .
یك چنین موضوع دشواری را باقلم وفکر توانا در دو بیت توضیح داده است

چون به بندی شهوتش را از رغیف — سر کند آن شهوت از عقل شریف
همچو شاخی که بیری از درخت — سر زند قوت ز شاخ نیکبخت

جلوهٔ کرد رخت دید ملك عشق نداشت
عین آتش شد ازاین غیرت و برآدم زد
دیگران قرعهٔ قسمت همه برعیش زدند
دل غم دیده ما بودکه هم برغم زد الخ

بالاخره به پله های آخر تجلی صعود میکند و پرده حریم خلقت از برابر چشمش برداشته میشود می سوزد وعین معشوق میشود ۰

دوش دیدم که ملائك در می خانه زدند
گل آدم بسرشتند و به پیمانه زدند
ساکنان حرم ستر عفاف ملکوت
با من راه نشین ساغر مستانه زدند
. . . .
. . . .
آتش آن نیست که ازشعله او خندد شمع
آتش آنست که درخرمن پروانه(حافظ)زدند



...دادن دوقطب نامبرده درصفحه ۱۵۰ بشکل تظاهر لیبدو را که آزارکنش، آزاردوستی وخودنمائی باشند درحال رانش ونتیجه آنرا میآوریم

۱- نتیجه رانده شدن ازارکنش

جنون

...ثال برای ما فجایع وآدم‌کشیهای
... باشد .
...ل این مشکل کشته شدن پدرش
...رگش شاه عباس و ترس از او

...اندرون شاه باترس ولرز زندگی
...بازی های کودکانه ، نه ورزش نه
...سب سواری و غیره (که آنها اغلب
...ز قبیل آزارکنش و غیره بمرحله
...سانند و آنها را حل میکنند)
...ادی ساده ای که همه اطفال ازآن
...اشت

... ها و آدم‌کشی های دسته جمعی
... و ستمکاران تاریخ حتماً در اثر
...د آمدن مشکلی شبیه بسرگذشت
...ی باشند.

تجلی

شاهنامه بزرگترین نمونه این تجلی است

تسلط تازیان بایران این مشکل را درفردوسی ایجاد کرده است، خوابنامه انوشیروان ،ویژه نامه رستم بیرادرش دردل این مردبزرگ را آشکارا نشان میدهد :

چو با تخت منبر برابر شود — همه نام بوبکر وعمر شود

درد از این کشنده تر و عقده ضمیر ازاین پیچیده‌تر که :

ز شیر شتر خوردن و سوسمار — عرب را بجائی رسیده است کار
که تاج کیانی کند آرزو ؟ — تفو برتو ای چرخ گردون تفو !

نژاد پاك ایرانی با ترك وتازی آمیخته وفاسد گردیده ، یك بنده بی‌سروپا شهریار شده ، نفس درسینه خفه ودست بسته است .

واقعاً : تفو برتو ای چرخ گردون تفو !!!... فردوسی همانگونه که زبان پارسی را زنده کرده میخواسته است مجد و عظمت باستانی را نیز بازگرداند فشار جانگاهی که حکومت یك مشت ترك و تازی بروح این راد مردغیور وارد کرد شاهنامه را بوجود آورد . اینستکه برای تلافی ازاین حقیقت ناگوارآرزو میکندگرزرستم رابدست گرفته وسراین دونژاد غشم را بکوبد وخرد کند

بروز نبرد آن یل ارجمند — به تیغ و بخنجر به گرز وکمند
برید ودرید و شکست و ببست — یلان را سروسینه و پا و دست
ستون کرد چپرا وخم کرد راست — خروش ازخم چرخ چاچی بخاست
چو زد تیر بر سینه اشکبوس — سپهر آنزمان دست اوداد بوس
قضا گفت گیر و قدر گفت ده — فلك گفت احسن ملك گفت زه

دشمن در مقابل رستم (یا خود شاعر) زبون شده است.

شکسته سلیح و گسسته کمر — نه کوپال و نه بوق ونه پای ونه سر

۴ـ نتیجه رانده شدن آزاردوستی

جنون

...تون آزار دوستی معمولا
...مذاهب نوشته میشود در
...ه دیانتها بر علیه آنجیباشند
...ای هندی و تارکین دنیا
...یت، بنام مذهب، شکنجه
...اگون را متحمل میشوند
...قرن سیزدهم جمعی از
...ن بنام شلاق زن «۱»
...ندکه به تن خود شلاق
...تاگناهانشان آمرزیده
...تی لوئی سیزدهم پادشاه
...حرید این فرقه شد واجازه
...ه تن اورا نیز شلاق بزنند.
...سط قرن چهاردهم فقط
...وتهدید کلیسا توانست باین
...تمه دهد.

Flagellant...

تجلی

شبی یاد دارم که چشمم نخفت
شنیدم که پروانه با شمع گفت
که من عاشقم گر بسوزم رواست
ترا گریه و آه وزاری چراست

بکش بسوزان تاراج کن بیغما بر
برای قتل محبان بهانه لازم نیست

اغلب اشعار شعرا روی همین زمینه است

سر آن کشته بنازم که پس از کشته شدن
سرخود گیرد و باز از پی قاتل برود

عاشقان کشتگان معشوقند
برنیاید ز کشتگان آواز

۳ـ نتیجه رانده شدن خودنمائی

اختلال عصبی وجنون

دکتر ج.. خودش لخت میشود، زنش را نیز لخت میکند و جلو آینه باو ثابت میکند که پوست خودش سفیدتر و بهتر و از برگ گل لطیف تر است.

پاره ای ابلهان سر مختصر بهانه ای مثل گرمی هوا و غیره بدن خود را در معرض تماشا میگذارند.

برخی از مجانین عاقل نما که مبتلا بضعف قوه تناسلی می باشند آلت تناسلی خود را (بیاد زمان بچه گی) بدختر بچه ها نشان می دهند.

به دکولته خانم ها جسارت نمی کنم.

تجلی

وقتی که حافظ صریر کلک خود را...
نغمه داود بالاتر حس میکند، میگو...
بلبل«۱» زشاخ سرو بگلبانک پهلوی
میخواند دوش درس مقاما...
یعنی بیا که آتش موسی نمود رخ
تا از درخت نکته توحی...

حتم آن شاعر ساحر که بافسون سخن
از نی کلک همه شهد و شـ...

زشعر دلکش حافظ کسی بود آگاه
که لطف طبع وسخن گفتن دری...

---

۱ ـ مقصود از بلبل خود شاعر است

بعد چهارم

درسالهای اخیر چندین مرتبه مقاله هائی راجع ببعد چهارم درج شد ، نگارنده آن نوشته ها را (مثل مسافرت بکروات آسمانی) جدی فرض میکردم تا اینکه تصادفا چندین جلد کتاب که عقاید اینشتاین و استادان دیگر را بترتیب ساده و مفهوم عامه نگاشته‌اند بدستم افتاد .

از مطالعه آنها درک کردم که نویسنده های مقالات مذکور ازمرحله دورند و لذا موضوع صفحه ۳۷ و۳۹ را که چند سال پیش نوشته شده بود دست نخورده،بچاپ رسانیدم تا بیشتر جالب توجه باشد .

عنوان بعد چهارم (یا هندسه چهار بعدی) که ازاواسط قرن هیجدهم معمول شده است وگفته اندکه زمان بعد چهارم فضا میباشد ، عنوان نامناسبی است ، زیرا با این ترتیب اصل موضوع قیافه سرمگو ، سحر و عجایب بخود میگیرد . همه ما از زمان کودکی یادگرفته ایم که فضا واجسام (یعنی فضای اشغال شده با اجسام) سه بعد دارند طول وعرض وعمق که هرکدام آنها با دیگری دوزاویه قائمه درست میکنند یعنی عمود بیکدیگر هستند . پس این بعد چهارم که بآن سه بعد دیگر عمود باشد و با هرکدام آنها دو زاویه قائمه بسازد چگونه بآنها وارد میشود؟ اینست اشکال عمده تصور یک بعد چهارم !

اگر عنوان بعد چهارم را کنار گذاشته ، اصل مطلب را زیر بررسی قرار دهیم می بینیم که این موضوع آن اندازه پیچیده نیست واحتمال دارد که بی واسطه ریاضیات عالی این بعد اسرارآمیز را تا حدی درک نمود

برای ساده کردن موضوع نامبرده چندمثال میآوریم :

۱ ـ اگر کلمه شنیدن (اسم مصدر) وشنونده (اسم فاعل) وشنیده (اسم مفعول) را سه بعد فرض کنیم البته صدا را باید بعد چهارم بگوئیم زیرا بی وجود صدا هرسه اسم معنی ندارد وصدا وشنیدن مستلزم یکدیگر هستند

۲ ـ نیز ، اگر سه کلمه بریدن ، برنده ، و بریده را سه بعد بنامیم چاقو بعد چهارم وسیب بعد پنجم محسوب می گردد ، چون بریدن و چاقو ، چاقو وسیب مستلزم یکدیگر هستند .

۳ ـ در علم فیزیک سه واحد قبول شده ومعمول گردیده است :

واحد طول = سانتیمتر ـ واحد جرم (وزن) = گرم ـ واحد زمان = ثانیه

حال اگر بشنویم که واحد حرارت را نیز باید بآنها اضافه کرد ، البته تعجب میکنیم در صورتی که واحد حرارت مساوی است بچندین صد واحد نیرو که آنهم از سه واحد اولی یعنی طول ، جرم وزمان ترکیب شده است

پس از این مقدمه اگر توجهی به فضا وزمان بکنیم می بینیم که آنها نیز مستلزم یکدیگر میباشند ، حتی عوام نیز متوجه این معنی میباشند. از یك دهاتی میپرسید: از اینجا تا فلان محل چقدر راهست ؟ میگوید یکساعت ؛ شما فکر میکنید چون راه خوبست ٤٠ یا ٤٥ کیلومتر ، پس فضا را بی زمان نمی شود تصور کرد ، فضا یعنی زمان و بالعکس ، زیرا حس فضا بدون زمان وفهمیدن زمان بدون فضا غیرممکن است .

حرکت عقربکها وپیمودن فاصله های میان خط های صفحه ساعت بهترین نمایش این نظریه میباشد ، زیرا از اندازه آن فضا ها (یا فاصله های) کوچك به میزان وقت پی میبریم.

پس اگر بگوئیم که عرض + طول + عمق + وقت = چهار بعد مثل اینستکه گفته باشیم سانتیمتر + گرم + ثانیه + کالری = چهارواحد مقیاس فیزیکی

بعضی ازمؤلفین این موضوع را ساده ترکرده ومیگویند : اساساً دو بعد وجود دارد که داخل وملتزم یکدیگر میباشند ، بعد فضا وبعد زمان . اگر ماهم درمثل های خود سادگی را پیش بگیریم باید بگوئیم : شنیدن و صدا ، همین طور درمثال دوم: بریدن وچاقو .

مقاله نویسان میگویند که اگر بشر بتواند از بعد چهارم استفاده نماید ممکن است درآن واحد درچندین قاره دنیا حاضر باشد ، ازاجسام بگذرد ، یعنی صاحب معجزه (امروز نه فردا) باشد ولی ازقرارگفته متخصصین فن اینشتاین از این صحبت ها نمیکند ، فقط برای این قضیه فورمول ریاضی نوشته که جواب آن صحیح میباشد . چنانکه برای قوه ماده فورمولی نوشت که شکافته شدن اتم آنرا بتجربه رسانید



از مطالعات ما چنین بر میآیدکه آثار مورد بررسی این کتاب پدیده های آشکار و واکنش های ماده هستند، نه رازهای نهفته و کوچکترین روزنه بماوراء طبیعت نمیباشند./

سرحقیقی وجود است

نشوی واقف یك نکته ز اسرار وجود
تا نه سرگشته شوی دائره امکان را

سرگشتگی چیست

؟